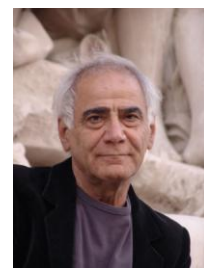


News-Update

مجله سیاسی خبری هنری



نگردآوری و طرح از مسعود فروزش راد 122 pages



فیلم کامل چریکه تارا (بهرام بیضایی)/فیلمی که اکران نشد

چریکه ی تارا" فیلمی است از بهرام بیضایی که در سال 1357 ساخته شده و نقطه شروع فعالیت های سینمایی سوسن تسلیمی است. خلاصه فیلمنامه ی «چریکه تارا» بیوه زنی جوان- به نام تارا- همرا دو کودک کم سالش از بیلاق به کومه اش در آبادی نزدیک دریا برمی گردد. وسط راه می شنود ... پدر بزرگش مرده، و

<http://www.youtube.com/watch?v=fi71EAfTdI0&feature=related>

Optimistic Tragedy (film)

<https://www.youtube.com/watch?v=i82jKH2Dlps>

فیلم

تراژدی خوشبینانه

بر اساس نمایشنامه‌ی Vsevolod Vishnevsky

داستان یک کمیسر زن جوان و شجاع با قدرت روحی و اراده‌ای قوی که سرانجام جان خود را در اثر خوشبینی بیش از اندازه از دست میدهد.

Optimisticheskaya tragediya is a 1963 [Soviet film](#) directed by [Samson Samsonov](#). It is based on the [eponymous play](#) by [Vsevolod Vishnevsky](#) and was entered into the [1963 Cannes Film Festival](#).^[1]

<https://www.youtube.com/watch?v=i82jKH2Dlps>

یاد داشتی از مسعود فروزش راد:

این فیلم در سال ۱۳۴۲ در اتحاد شوروی ساخته شد و در سال ۱۳۴۳ در ایران فقط یک بار آنهم در انجمن فرهنگی ایران و شوروی به فارسی دوبله شده و نمایش داده شد. در آنروز بیشتر افراد نیروهای چپ برای دیدن این فیلم در آنجا حضور داشتند و بعد از اتمام فیلم در حالی که همه دست زده و هورا میکشیدند فقط تک و توکی از افراد توانستند جلوی اشک خود را بگیرند گوئی اشک صورت همه را خیس کرده بود. از آنجا که این فیلم در محیط سر باز آن انجمن و در میان باغ نشان داده شد گنجایش بیشتری برای دیدن داشت طوری که میتوان حدث زد حدود بیش از ۷۰۰ نفر فقط از نیروهای چپ آنزمان را در بر میگرفت. افراد اکثرا یکدیگر را میشناختند و حتی طوری بود که اکثرا میدانستند چه کسی طرفدار چه سازمان و گروهی است. اکنون تعداد زیادی از این افراد در میان ما نیستند. زیرا بعد ها بعضی از آنان در جنگهای چریکی جان خود را از دست دادند و بعضی ها هم در این دو رژیم اعدام شدند و بسیاری از آنها هم در هر دو رژیم به زندانهای درازمدت محکوم شدند. بسیاری از آنان هم که اکنون زنده هستند از ۶۵ سال به بالا هستند، به هر حال دوران با شکوهی بود و من افتخار می‌کنم که یکی از آنان هستم.

در این انجمن همیشه یک پدر با پسر و نوه دختر ریش کار میکردند و از آن مکان به طرز خوبی نگهداری میکردند. آنان آذری بوده و از احترام همه برخوردار بودند زیرا همیشه در آن مکان مشغول کار و زحمت بودند، و آنجا را مرتب مینمودند. در آن مکان یک سالن بزرگی هم بود که وسایل شطرنج هم وجود داشت. آنجا برای سرگرمی و کتاب خواندن و بحث جای خوبی بود. این خانواده آذری در نارمک زندگی میکردند و همیشه صبح زود با اتوبوس شرکت واحد به سر کار خود در آنجا میرفتند برای مهیا کردن آن مکان. و دختر وی هم به دبیرستان میرفت ولی نه صبح به این زودی. من هم در آنزمان در کارخانه زمینس کار می‌کردم و مجبور بودم صبح زود یعنی ساعت پنج و سی دقیقه از منزل خارج شده و با اتوبوس سرویس کارخانه به سر کار خود بروم. در آن وقت صبح اتوبوس های شرکت واحد که در آخر نارمک پارک میکردند شروع به بیرون آمدن کرده و با سرعت و پشت سر هم تمام خیابان را مملو از دود گاز و بیل میکردند به طوری که نفس کشیدن مشکل میشد، مخصوصا هنگام زمستان. ماجرا از این قرار بود که یک روز سرد زمستانی که من با اتوبوس سرویس میرفتم به سر کار و حدود ساعت یک ربع به شش بود که نزدیک یک ایستگاه شلوغ شده و اتوبوس ها از حرکت ایستادند، اتوبوس ما هم ایستاد و معلوم بود که تصادفی رخ داده است. من هم برای دیدن صحنه تصادف مانند بقیه از اتوبوس خارج شده و ناگهان با صحنه بسیار دلخراشی مواجه شدم، آری همان پدر و پسر بودند که در انجمن کار میکردند، آنان در حین گذر از خیابان سی متی نارمک برای رسیدن به ایستگاه اتوبوس، به وسیله یکی از همان اتوبوس های شرکت واحد که با سرعت روانه کار خود بود تصادم کرده و به طرز دلخراشی جان خود را از دست میدهند. من با دیدن این صحنه بلافاصله دچار حالت بد و استفراغ شدم، یادآوری آن صحنه هنوز هم برایم خوب نیست! در حقیقت همه کاره آنجا همان مرد بود که سن کمی هم نداشت و با پدر پیرش در آن انجمن کار میکرد و هم کاره همان پسر بود که دختر جوانی هم داشت و من گاهی وی را هم در آنجا و در اتوبوس شرکت واحد میدیدم. البته من بعد از دیدن آن فیلم نزدیک یک سال میشد که دیگر به آن انجمن نمیرفتم زیرا هم کار خودم زیاد شده بود و هم اینکه دیگر آنجا را محیط امنی نمیدیدم. زیرا افراد ساواک هم دست از سر آنجا بر نمیداشتند زیرا برای شناسایی افراد سیاسی محیط مناسبی برای ساواکیها بود.

بعد از آن تصادف چندین بار تصادف دختر آن مرد آذری را دیدم ولی هیچگاه جرات نکردم جلو رفته و به وی تسلیم بگویم. در برابر دخترها که سر راهم بودند آدم پر روئی نبودم که حتی برای این کار که جز یک تسلیم نبود قدم جلو گذارم. ولی ته دلم برایش بسیار متاسف بودم که پدر به این خوبی را از دست داد. و یا سرنوشت که به آن اعتقاد ندارم وی را از پدرش جدا نمود. آری این هم یکی از همان تراژدی هاست.

حال برای اینکه فیلم قبلی دارای زیر نویس نبود، فیلم حماسه یک سرباز را برایتان میگذارم که دارای زیرنویس انگلیسی است و در بیشتر فسیوالهای

انزمان جايزه اول را برده است. اميدوارم از ديدن اين فيلم لذت ببريد

مسعود فروزش راد

حماسه يک سرباز

Ballad of a Soldier

http://www.youtube.com/watch?v=h0zr877200s&playnext=1&list=PL7E7725ED40D71F51&feature=results_main

به مناسبت ۸۴مین سالگرد انقلاب اکتبر

درس‌ها و تجارب انقلاب



زمان: از ساعت ۱۴ تا ۱۸

تاریخ: ۱۱ نوامبر ۲۰۱۲

سخنران: حسین بهادری

بحث و گفتگو پیرامون: شرایط کنونی و نقش امپریالیست‌ها در منطقه، موقعیت جمهوری اسلامی و وضعیت اپوزسیون انقلابی و پوزسیون وابسته به امکانات و بودجه‌های مالی جهان سرمایه‌داری.

آدرس: 1° Weteringsplantsoen 2/C 1017 SJ Amsterdam

از ایستگاه مرکزی قطار با ترام‌های: ۱۶ و ۲۴ و ۴۵ ایستگاه: Weteringcircuit

نابود باد امپریالیسم جهانی!

Telefoon: (0031) 0625050155

زنده باد انقلاب زنده باد سوسیالیسم!

E-mail: mize_ketab@hotmail.com

بریا دارنده کمیته‌ی میزکتاب آمستردام متشکل از: انقلابیون کمونیست، فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران- هلند، شورای سوسیالیست‌های مسلمان، کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) - هلند، هواداران حزب کار ایران (توفان) - هلند.

انقلاب اکتبر مصاحبه با مریم جزایری و حسن حسام

انقلاب اکتبر و دلایل شکست آن درسها و تجارب این شکست
مصاحبه با مریم جزایری از حزب کمونیست ایران مارکسیست -لنینیست - مائویست و حسن حسام از سازمان کارگران انقلابی ایران -راه کارگر
کمیته مرکزی

برنامه یکشنبه ۲۸ اکتبر چشم انداز انقلاب اکتبر مصاحبه با مریم جزایری و حسن حسام

https://www.youtube.com/watch?v=SwSuyA6diCY&list=UUGuqCv6AWoEoldTB8_4gcWA&index=1&feature=plcp

نسرین ستوده

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=irghgSEdYjc#

www.4weeksforfreedom.nl

مقالات در مورد سوریه

وضعیت کنونی در سوریه

واقعا در سوریه چه خبر است؟؟

نویسنده: مهدی داریوش ناظم رعایا

مترجم: مسعود ناظم رعایا

لینک مقاله به زبان انگلیسی

<http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=32134>

مهدی داریوش ناظم رعایا نویسنده و تحلیلگر ژئوپلیتیک جامعه شناس و دانشیار پژوهشی در مرکز تحقیقات جهانی سازی است. او نویسنده کتابهای "جهانی شدن ناتو" و "آینده جنگ در لیبی و استعمار مجدد آفریقا" است. نوشته های او به بیش از بیست زبان زنده ی دنیا ترجمه شده است. او در سال ۲۰۱۱ جایزه ملی باشگاه مطبوعات مکزیک رابه دلیل روزنامه نگاری پژوهشگرانه بین المللی به دست آورد.

جنگ اطلاعاتی در سوریه

نسبت به جنگ در سوریه دیدگاههای گوناگونی وجود دارد. سوریه در حال حاضر صحنه جنگ سرد بین ایالات متحده، ناتو، اسرائیل، و شورای همکاری خلیج فارس (GCC) از یک سو و روسیه، چین، ایران، و بلوک مقاومت از سوی دیگر است. در میان جنگ بین دولت سوریه و نیروهای ضد دولتی، جنگ اطلاعاتی شدیدی نیز در حال رخ دادن است.

در ماجرای بمبگذاری در سوریه، سرویس اطلاعات خارجی آلمان انگشت خود را به سوی القاعده نشانه رفته است. با این حال، این اثر پنهان نقشی است که سرویس های اطلاعاتی ایالات متحده و متحدان آن بازی کرده اند. به اعتباری القاعده، در حال کمک به واشنگتن و متحدان آن است. البته القاعده به مراتب پیش از فقط یک دارایی اطلاعاتی ایالات متحده است، آمریکا از سازمان ها و القاعده به هزار روش استفاده می کند تا عملیات و دیگر سرویس های اطلاعاتی وابسته را پنهان سازد (CIA) سازمان اطلاعات مرکزی

تعدادی از روشنفکران و دانشمندان سوریه نیز در دمشق به قتل رسیدند. به سان عراق و ایران، آن کار احتمالا کار موساد اسرائیل است و بخشی از سیاست تل آویو است که از پیشرفت های علمی و فن آوری در کشورهای دشمن جلوگیری می کند. منابع آگاه در واشنگتن در حال حاضر به روشنی معتقدند که اسرائیل در حال کمک به ارتش سوریه آزاد و مشارکت فعالانه در جنگ اطلاعاتی علیه سوریه است. یک مقام آمریکایی که نامش ذکر نشده به دیوید ایگناتیوس تایید کرد که هر دو سازمان سیا و موساد در سوریه درگیر شده اند. به زبان خودشان: "تعداد زیادی از افسران اطلاعاتی اسرائیل نیز در امتداد مرز سوریه عملیاتی هستند، هر چند آنها در سطوح پایین می باشند." از مشارکت و همکاری قطر در پروژه های اسرائیل نیز نامی به میان آمده است

بمب گذاری در ستاد امنیت ملی و واحد بحران سوریه در دمشق

هنوز بسیاری از پرسشهای بدون پاسخ در مورد بمب گذاری در ستاد امنیت ملی سوریه در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۲۰۱۲ وجود دارد. کمی از واقعیت رخ داده دقیقا شناخته شده است. افزون بر این، تلویزیون و رسانه های سوریه صحنه های انفجار رانشان نمی دهد که ممکن است به دلیل ماهیت امنیتی محل بمب گذاری باشد.

اعضای کلیدی امنیتی سوریه و ساختار فرماندهی نظامی، داود رجیحا، آصف شوکت، و حسن ترکمنی، در تاریخ ۱۸ ژوئیه کشته شدند. رجیحا وزیر دفاع سوریه، معاون نخست وزیر، و معاون فرمانده نیروهای مسلح سوریه بود. آصف شوکت معاون وزیر دفاع و شوهر بشری خواهر بزرگتر بشار اسد بود. حسن ترکمنی دستیار معاون رئیس جمهور سوریه، رئیس عملیات مدیریت بحران سوریه بود که پیشتر در ۲۰۰۹-۲۰۰۴ وزیر دفاع

بود. هشام بختیار رئیس اداره امنیت ملی سوریه، که در بمب گذاری شدیداً آسیب دیده بود، دو روز بعد در تاریخ ۲۰ ژوئیه مرد. همه این افرا تشکیلات دهنده واحد بحران سوریه بودند.

کشتار اعضای واحد بحران توسط سرویس های اطلاعاتی خارجی

منابع عربستان سعودی گزارش کرده اند که مقامات سوریه توسط ماهر اسد فرمانده گارد رئیس جمهوری به دلیل شکاف بین آنها کشته شدند. منابع پاکستانی، با این ادعا که گزارش های مستقیم از عاملان بمب گذاری ۱۸ ژوئیه دریافت کرده اند می گویند ماهر آل اسد نیز هدف بوده و در بمبگذاری زخمی شده است.

بمبگذاری در ستاد امنیت ملی سوریه در واقع دومین تلاش برای کشتن تجمع نیروهای نظامی امنیتی و مقامات اطلاعاتی سوریه است. خارج از کنترل ارتش سوریه، حکومت ترور و حملات وحشیانه و بی معنی بر مردم غیر نظامی و اعمال مختلفی از بی قانونی و تروریسم توسط ارتش ازاد سوریه دیده می شود. سکوت در مورد قتل ها به وفور دیده می شود.

ارتش سوریه آزاد احتمالاً کنار ایالات متحده و متحدانش، خود را برای این حمله هدفمند و حساب شده مجهز کرده بوده است. این عملیات احتمالاً به طور مستقیم یا توسط سازمان های اطلاعاتی ناتو و یا شورای همکاری خلیج فارس یا یک کنسرسیوم از سازمان های اطلاعاتی انجام شده است که برای سرنگونی دولت سوریه تلاش می کنند.

عملیات آژاکس در دمشق

حمله به ستاد سوریه امنیت ملی به دقت با زمان حمله به دمشق توسط گروه های مختلف مسلح تحت پوشش ارتش آزاد سوریه هماهنگ شده بود. روشن است که ایالات متحده و متحدان از همان تاکتیکی در دمشق استفاده می کنند که در سال ۲۰۱۱ برای سرنگونی دولت قذافی در طرابلس استفاده کردند. هر دو این عملیات با عملیات بدنام آژاکس، که در سال ۱۹۵۳ توسط ایالات متحده و دولت بریتانیا در ایران برای سرنگونی دولت دموکراتیک نخست وزیر محمد مصدق راه اندازی شد همانندند. واشنگتن و لندن دیکتاتوری خشن و سرکوبگر محمد رضا شاه را به جای حکومت دکتر مصدق در ایران ایجاد کردند تا حکومت ایران را از سلطنت مشروطه به سلطنت مطلق تبدیل کنند.

هدف از حمله به مقامات بلندپایه سوریه، به ویژه به چهره های مهم ارتش و دستگاه امنیتی که ستون فقرات رژیم سوریه بودند، دو جانبه بود. هدف حمله فلج سازی ساختار سلسله مراتب سوریه با هدف فروپاشاندن مقاومت در برابر نیروهای ضد دولتی و ایجاد وحشت در درون سلسله مراتب نظامی دولت سوریه بود. این ضربه روانی می کوشید ترس را گسترش دهد تا نیروهای نظامی سوریه در برابر نیروهای ضد دولتی که قصد حمله به دروازه های پایتخت سوریه را داشتند به خیانت تن دهند.

رسانه هاهمچنین نقش مخالف دولت دمشق را ایفا کرده اند. انحصار امنیت اطلاعات و امواج هوا نیز بخشی از جنگ اطلاعاتی و از اهداف ایالات متحده و متحدان آن است. به همین دلیل سیگنال های شبکه های سوریه از سازمان ارتباطات ماهواره ای عربی (Arabsat) و NILESAT حذف شده اند. هدف آن است که سوریه از مقابله با ادعاهای ایالات متحده و متحدان آن عاجز شود. در همین راستا ایالات متحده و اتحادیه اروپا در تلاشند برای کاهش و جلوگیری از ایستگاه های ماهواره ای ایرانی، که رسانه های جریان اصلی ناتو و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را به چالش می کشند اقدامات آنی و موثری انجام دهند. به همین دلیل رسانه های آمریکا و بریتانیا رسانه های ایرانی، روسی و چینی را محدود می کنند که پوشش خبری خود را از بحران سوریه نداشته باشند چرا که آنان می توانند اطلاعات غلط شبکه سی ان ان، فاکس نیوز، فرانسه را به چالش بکشند.

مانند عملیات اصلی آژاکس در سال ۱۹۵۳، که در آن بنگاه سخن پراکنی بریتانیا (BBC) شرکت کرد، رسانه های ناتو و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس برای شکل دادن حوادث بر روی زمین هماهنگ شده اند. هنگامی که حمله نیروهای ضد دولتی به دمشق آغاز شد جنگ رسانه ها شدت یافت. هدف آن بود که ناامیدی در دولت سوریه به وجود آید و نیروهای نظامی سوریه به جای آنکه با نیروهای ضد دولتی رویاروی شوند پراکنده شوند. اهداف نهایی، تضعیف روحیه مردم سوریه و تضعیف حمایت داخلی از دولت سوریه است.

رسانه های ناتو و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بر فرار پرزیدنت اسد و خانواده اش از دمشق و پناهندگی به فدراسیون روسیه متمرکز بودند. بنا به گفته سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه، اسد "حتی در مورد آن فکر نمی کرد" سابقه این کار دروغ وزیر امور خارجه بریتانیا است که در ۲۰۱۱ گفت معمر قذافی از لیبی به ونزوئلا فرار کرده است. رئیس اطلاعات عربستان: بازگشت شاهزاده "بندر بوش"

مدت کوتاهی پس از بمب گذاری در ستاد امنیت ملی سوریه، در ۱۹ ژوئیه، فرمانی سلطنتی در ریاض به تصویب رسید که شاهزاده بندر بن سلطان آل سعود به عنوان مدیر کل آژانس های اطلاعاتی خارجی پادشاهی عربستان سعودی منصوب شد. شاهزاده بندر، از سال ۲۰۰۵، دبیر کل شورای امنیت ملی عربستان سعودی بوده است. از انتصاب تازه می شود استنباط کرد که عربستان سعودی می خواهد یک سیاست خارجی تهاجمی تر داشته باشد. انتصاب نشان دهنده این است که عربستان سعودی به طور کامل با ایالات متحده در جنگ های اطلاعاتی علیه ایران و سوریه همکاری خواهد کرد و مردان واشنگتن در ریاض با عربستان سعودی در امور اطلاعاتی، امنیتی و دستگاه نظامی شریک بزرگتری خواهند شد.

شاهزاده بندر، پسر مرحوم سلطان بن عبدالعزیز آل سعود، یکی از چهره های مطرح در ایجاد القاعده و گروه های شبه نظامی است که به عنوان ابزار جغرافیای سیاسی واشنگتن در زمان جنگ سرد استفاده می شدند. او سفیر عربستان در ایالات متحده در سالهای ۲۰۰۵-۱۹۸۳ بود. او از چهره های کلیدی در جنگ اطلاعاتی در لبنان در برابر حزب الله و متحدان آن و از بانیان فتح الاسلام است که برای کمک به خانواده حریری و ائتلاف ۸ مارس لبنان در برابر حزب الله بسیار کوشید.

از آنجا که او سفیر عربستان در واشنگتن بود، نقش کلیدی در روابط ایالات متحده و عربستان سعودی دارد و آن قدر به خانواده بوش نزدیک است، که او را "بندر بوش" نامیده اند. او با سرویس مخفی ایالات متحده رابطه نزدیکی دارد. افزون بر این، او با رابرت گیتس، سابقه ای طولانی در دوستی دارد. این دوستی به زمانی بر می گردد که بیل گیتس عضو سازمان سیا بود و به بسیج جنگجویان در افغانستان علیه شوروی مشغول بود.

بندر نیز ممکن است نقش کلیدی در مذاکرات عربستان سعودی با پاکستان جهت خرید بمب های هسته ای داشته باشد. مجله بین المللی یونایتد پرس می نویسد:

” همانطور که ایران خطرناک تر می شود و ایالات متحده تمایل به درگیری در مأموریت های نظامی در خارج از کشور پیدا می کند، ممکن است پاکستان و عربستان سعودی دریابند بهترین راه همکاری های نظامی و هسته ای است “

تصویری که UPI به تصویر می کشد در واقع گمراه کننده است. اگر کسی در حال هل دادن عربستان سعودی برای به دست آوردن سلاح های هسته ای باشد، آن کشور ایالات متحده است. ایالات متحده در همه ی این سالها به شدت مشغول مسلح کردن رژیم عربستان سعودی و شورای همکاری خلیج فارس بوده است. یکی از ابعاد استراتژی ایالات متحده روشن است: واشنگتن قصد دارد برای ایجاد درگیری های متعدد و مداوم در خاور میانه، منطقه را به باتلاقی از خون و خونریزی تبدیل کند و آن را بی حرکت نگاه دارد. چونان اسرائیل، ایالات متحده می خواهد به طور دائمی جنگ داخلی در عراق، لبنان، یمن، سوریه، و حتی ترکیه شعله ور باشد.

سیاست “تغییر مسیر” بوش، سیاست آشکار اوپاما

ارتش ملی ایجاد شده در یمن دقیقاً همان چیزی است که واشنگتن و متحدان آن در ناتو و شورای همکاری خلیج فارس می خواهند آن را در سوریه تکرار کنند. تغییر رژیم تنها هدف آنهاست. هدفی که نابودی و بالکانیزه کردن جمهوری عربی سوریه را در پی دارد. آنها می خواهند فرقه گرایبی و بالکانیزه کردن، در سوریه و در سراسر خاور میانه ریشه بدواند. به عبارتی “اسرائیل و متحدان سنی علیه شیعیان”. به روشنی هدف این است که خاورمیانه تقسیم شود و در برابر یکدیگر بایستند.

این بخشی از سیاست شرق میانه است که بوش پسر در کاخ سفید، در سال ۲۰۰۷ به نام “تغییر مسیر” آن را مطرح کرد استراتژی جدیدی که ایالات متحده در رویارویی با ایران و بخش هایی دیگر از منطقه به آن می اندیشد (گسترش درگیری های فرقه ای بین شیعیان و مسلمانان سنی). سخنرانی باراک اوپاما در قاهره، “آغاز جدید” گسترش این سیاست است.

صرف نظر از موضع سیاسی در مورد اسد و دولتش، دولت های ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، ترکیه، عربستان سعودی، و قطر خود را تحت پوشش “جامعه بین المللی” نگران مردم سوریه می دانند و خود را متولی آنها می نامند. انسانگرایی و حقوق بشر انگیزه درگیری ایالات متحده و متحدانش نیست. این یک داستان ساده است. جغرافیای سیاسی و فرصت طلبی است که بازی را کش می دهد و همه طرف های درگیر از خون مردم سوریه در این کار هزینه می کنند

مجله تایم: کردها محاسبه ترکیه را در مورد سوریه تغییر داده اند

ترجمه: نوری فخری

07 / 14:04 اوت 2012

مجله تایم با انتشار مقاله ای تحت عنوان کردها محاسبه ترکیه را در مورد سوریه تغییر دادند آورده است، حمایت ترکیه از مخالفان مسلح بشار اسد با حرکت کردها در سوریه به سمت خودمختاری پیچیده تر شده، و باعث این ترس شده که برای چالش کردهای ترکیه حاوی آثاری باشد.

به گزارش تلویزیون نوروژ، مجله تایم طی مقاله ای که امروز منتشر شده، می گوید، برای سالها ترازوی کرد بوسیله هدایایی که در مرزهای سیم خاردار شده رد و بدل می کردند و پخش اخبار و وقایع یکدیگر از دو سوی مرز نشان داده می شد. در روزهای مذهبی هزاران کرد در کنار مرزهایی که پس از جنگ جهانی اول توسط فرانسه و بریتانیا ساخته شده بود، ایستاده تا لحظه ای دوستان و خویشان خود را در آنطرف مرز ببینند. قدرتهای غربی پس از پیروزی جنگ جهانی اول باعث تقسیم کردها بین ایران، سوریه، ترکیه و عراق شده، که این کشورها خود بدنبال سرکوب کردها بودند.

حدود یک قرن پس از آن زلزله سیاسی با حمله آمریکا به عراق آغاز شد و با انقلاب سوریه، پایه های نظام سیاسی منطقه که توسط فرانسه و بریتانیا ساخته شده بود، مورد چالش قرار گرفت. این بار جمعیت بیش از 30 میلیونی کرد بهتر سازماندهی شده اند. غنی از نفت اقلیم کردستان، اینبار کردها به عنوان یک کارت فراتر از ناآرامیهای سوریه وارد بازی شدند.

بر اساس این مقاله کردهای سوریه کنترل شهرها را در دست گرفتند و احزاب کرد نیز با کمک مسعود بارزانی متحد شدند. این تحولات ترکیه را به لرزه در آورد. به گفته یکی از تحلیلگران سیاسی مهم ترکیه، با خودمختاری کردها بدترین کابوس ترکیه، تشکیل کردستان بزرگ در حال شکل گرفتن است. حتی کلمه کردستان در ترکیه هم اکنون نیز تابوست.

این مقاله به نقل از یکی از فعالین کرد می گوید که کردها به جای سرکوب شدن توسط بشار یا گروه های مخالف، ضمن همکاری با مخالفین، خود به عنوان بازیگر و نه قربانی ظاهر شدند.

در طول ماهها اعتراضات در سوریه کردها خود را سازماندهی نموده تا از این فرصت تاریخی استفاده کنند. آنها در تظاهرات بزرگ خود به جای پرچم و شعارهای مخالفین اسد پرچم و شعارهای خود را به میدان آوردند.

نگرانی ترکیه اینست که پ.ی.د. قدرت را در شمال سوریه در دست گیرد و به همین دلیل اردوغان این بخش را تهدید نظامی کرد.

به گفته این مقاله مجله تایمز، تنها در مدت کوتاهی پس از سقوط شهرهای کردنشین، پ ک ک عملیاتی را در شمردنیلی آغاز کرد. عملیات پیشین گریلاها ضربه بزن و بازگرد بود اما اینبار گریلاها به محاصره آن شهر پرداختند تا برای خود سنگری درست کنند. درگیریها هنوز پس از دو هفته ادامه داشته و گریلاها به حوالی شهر نفوذ کرده اند. مقامات ترک از دادن جزئیات این عملیات خودداری می کنند.

با وجود تهدید اردوغان به حمله به غرب کردستان، این امر برای ترکیه ویران کننده است. این امر باعث تخریب چهره ترکیه به عنوان کشوری که خود را نماد دموکراسی برای بهار عربی می خواند، شده، همچنین باعث دشمنی کردها علیه به ترکیه در تمامی بخشهای کردستان می شود، همچنان مخالفت اپوزسیون سوریه را بر می انگیزد که درخواستهایش برای حمله نظامی برای سقوط اسد نادیده گرفته شده است.

بر اساس این مقاله ترکیه خود را بسیار بزرگتر از آنچه که هست می بیند. اما بدون کمک ناتو یا آمریکا نمی تواند بطور یکجانبه مداخله نظامی کند. تنها راه آنها ارتباط دیپلماتیک با کردهای سوریه، همانند رابطه آنها با حکومت اقلیم کردستان می باشد.

بر اساس این مقاله، کردهای عراق و سوریه هر دو اعلام داشته اند که به دنبال استقلال نیستند، اما در عوض خواهان خودمختاری هستند. این تحولات باعث باز شدن مرزها بین کردستان عراق و سوریه و ایجاد یک فدراسیون کرد می شود. این امر از سالها پیش بوسیله عبدالله اوجالان رهبر زندانی پ ک ک که معتقد است دولت- ملت خارج از رده بوده و برای نیاز کردها مناسب نیست، حمایت شده است. بر اساس این مقاله کردها در هر صورت یک استراتژی عملی و قوی را دنبال می کنند.

مشکل ترکیه اینست که وقایع سوریه، ترکیه را نسبت به حل مسئله کرد خود نه فقط از طریق نظامی مجبور خواهد کرد. اردوغان بین دادن حقوق دموکراتیک بیشتر به کردها و مقابله نظامی مانده است. سوال اساسی اینست که ترکیه چه امری جهت حل مسئله کرد انجام داده است؟

مجله تایم در مقاله دیگری آورده است، اگر ترکیه می خواهد از مسئله امنیت خود در رابطه با تحولات کردهای سوریه اطمینان یابد، این کشور بایستی مسئله کرد را با دادن حقوق سیاسی و فرهنگی بیشتر حل نماید.

حضر ابراهیمی:

راهی جز تغییر در سوریه وجود ندارد

جهان (6) / عکس: Reuters



شرق: چند ساعت پس از آنکه اخضر ابراهیمی، ضمن هشدار نسبت به بحران انسانی و غذایی در سوریه، حل و فصل فوری بحران در این کشور را بعید دانست، انفجاری مهیب در یک ساختمان امنیتی در دمشق رخ داد. مخالفان مدعی شده‌اند که ده‌ها نفر از افسران سوریه در این انفجار کشته شده‌اند. اتفاقی که بی‌شک نشان از عمیق‌تر شدن بحران در سوریه دارد. به گزارش ایسنا، اخضر ابراهیمی فرستاده مشترک سازمان ملل و اتحادیه عرب پس از ارایه اولین گزارش خود از زمان انتصابش به این سمت تاکید کرد که اصلاحاتی که در سوریه صورت گرفته کافی نیست، بنابراین به عقیده من هیچ راهی جز تغییر در این کشور وجود ندارد. ابراهیمی در سخنانی مقابل شورای امنیت عنوان داشت: «وضعیت سوریه بسیار پیچیده است؛ بحران غذایی شدیدی در این کشور وجود دارد بنابراین بعید می‌دانم که بتوان در آینده نزدیک راهکاری برای حل و فصل بحران این کشور یافت. او افزود: اوضاع کنونی سوریه بسیار خطرناک است و روز به روز ناآرام‌تر و نگران‌کننده‌تر می‌شود. فرستاده مشترک سازمان ملل و اتحادیه عرب همچنین با اشاره به پیشنهادات کوفی عنان و طرح او اعلام کرد: هنوز هیچ طرح کاملی برای حل و فصل درگیری‌ها در سوریه در اختیار ندارم و طرح کوفی عنان بهترین راه برای حل وضعیت سوریه است. او در ادامه گفت: باید در سوریه برای ایجاد تغییر اقدام کرد چراکه وضعیت کنونی این کشور در آینده به منطقه نیز کشیده خواهد شد. ابراهیمی همچنین ابراز امیدواری کرد که بتوان در آینده نه چندان دور تغییراتی را در وضعیت سوریه ایجاد کرد. ابراهیمی همچنین با اعلام اینکه بازگشت سوریه به وضعیت گذشته غیرممکن است وضعیت کنونی سوریه را تهدیدی برای منطقه صلح و امنیت جهان دانست و گفت: در حال حاضر چالش‌های زیادی وجود دارد اما من معتقدم به‌زودی راهکاری برای خروج از این وضعیت در آینده‌ای نزدیک خواهیم یافت. در همین حال مخالفان سوری مدعی شدند که توانسته‌اند یکی از مراکز وابسته به سازمان امنیتی سوریه را

- ابراهیمی به خبرنگاران گفت: هیچ اختلاف نظری درباره وخامت اوضاع در سوریه و وخیم تر شدن آن وجود ندارد، وضعیتی که منطقه و صلح و امنیت جهانی را تهدید می کند
- جلسه‌ی روز دوشنبه شورای امنیت سازمان ملل و اخضر ابراهیمی پشت درهای بسته برگزار شد. خبرگزاری فرانسه به نقل از حاضران در جلسه به بخش‌هایی از گزارش فرستاده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل اشاره می‌کند. بر این اساس، به گفته‌ی ابراهیمی، دولت سوریه بر آورد می‌کند که حدود ۵ هزار شبه‌نظامی خارجی در این کشور در حال نبرد باشند. دمشق بنا بر این ناآرامی‌های سوریه را هر روز بیشتر با "دسیسه‌ای خارجی" مرتبط می‌داند
- الابراهیمی در خصوص وضعیت غیرنظامیان سوریه گفت: تاکنون ۵ / ۱ میلیون تن از خانه‌هایشان گریخته‌اند و کشور با کمبود شدید مواد غذایی و دارویی رو به رو شده است. چرا که همه محصولات کشاورزی و تولیدات سوریه به خاطر درگیری‌ها از میان رفته است
- ماموریت اخضر ابراهیمی برای پایان دادن به ناآرامی در سوریه از اول سپتامبر شروع شده است
- جلسه‌ی روز دوشنبه با ریاست گوئیو وستروله، وزیر امور خارجه آلمان برگزار شد. آلمان تا پایان سپتامبر ریاست شورای امنیت سازمان ملل را برعهده دارد
- وستروله پیش از آغاز جلسه با نماینده سازمان ملل، بار دیگر بر لزوم یافتن راه‌حلی سیاسی برای بحران سوریه تأکید کرد و پشتیبانی مطلق "جامعه جهانی از اخضر ابراهیمی را کلید موفقیت تلاش‌های وی دانست
- بحران غذا شهروندان سوریه را تهدید می‌کند
- از سوی دیگر برنامه‌ی جهانی غذا وابسته به سازمان ملل متحد اعلام کرده که برای تأمین نیازهای روزافزون آوارگان سوریه به ده‌ها میلیون دلار نیاز دارد. ارتارین کازین، مدیر اجرایی این نهاد، شمار آوارگان سوریه را ۱ / ۵ میلیون تن می‌داند. به گفته‌ی وی، شمار آوارگان در ماه آوریل ۲۵۰ هزار تن بوده است
- کازین گفت که نهاد تحت مدیریتش تاکنون ۷۸ میلیون دلار به سوریه اختصاص داده اما برای برطرف کردن نیاز سالانه‌ی مردم این کشور به ۶۰ میلیون دلار دیگر احتیاج دارد. وی همچنین از جامعه‌ی جهانی خواست که با افزایش فشارهای دیپلماتیک، دمشق را به همکاری و آ دارد تا امکان دسترسی به نیازمندان سوریه فراهم شود
- برنامه جهانی غذا همچنین نیاز ۲۵۰ هزار آواره‌ی سوریه خارج از مرزهای سوریه را نیز تأمین می‌کند
- اخضر الابراهیمی به زودی به تهران می‌آید
- اخضر الابراهیمی نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در امور سوریه روز دوشنبه در نیویورک با علی‌اکبر صالحی وزیر امور خارجه کشورمان دیدار و گفت‌وگو کرد
- صالحی در این دیدار با اشاره به سفر اخیر خود به مصر و سوریه، اظهار داشت: معتقدیم که حل مسئله سوریه از طریق ایجاد هماهنگی بین تلاش‌های اطراف مختلف امکانپذیر است
- وی در این ارتباط بر ضرورت توقف خشونت، جلوگیری از ارسال سلاح به گروه‌های افراطی، عدم مداخله خارجی و انجام گفت‌وگوی ملی بین حکومت سوریه و معارضه تأکید کرد
- وزیر امور خارجه با اشاره به سوابق فعالیت‌های اخضر الابراهیمی در افغانستان و عراق، حمایت جمهوری اسلامی ایران از ماموریت وی را خاطر نشان کرد
- اخضر الابراهیمی نیز در این دیدار با مهم و سازنده خواندن سفر اخیر صالحی به قاهره و دمشق، ضرورت حل مسئله سوریه را مورد اشاره قرار داد و تصریح کرد که تشدید بحران در سوریه بر کل منطقه تأثیرگذار خواهد بود
- وی ضمن تأکید بر ضرورت و اهمیت رایزنی با جمهوری اسلامی ایران در کمک به حل مسئله سوریه، اعلام کرد که به زودی به تهران سفر خواهد کرد

- رئیس موسسه صلح و توسعه دانشگاه دویسبورگ آلمان با بیان اینکه در حال حاضر زمینه های سیاسی برای توافق بین گروه های درگیر سوریه وجود ندارد گفت: آتش بس در صورتی که با پیش زمینه های سیاسی همراه باشد، می تواند گام مهمی در جهت پایان دادن به بحران سوریه باشد.
- به گزارش البرز نیوز، دکتر "یوخن هیلر" رئیس موسسه صلح و توسعه دانشگاه دویسبورگ آلمان و کارشناس مسائل سیاسی در گفتگو با مهر به سوالات این خبرگزاری در مورد وضعیت سوریه و آینده تحولات این کشور پاسخ داد.
 - **در حال حاضر وضعیت سوریه را چگونه ارزیابی می کنید؟**
- بحران سیاسی سوریه در حال حاضر به بحرانی خشونت بار تبدیل شده و مسئله ای که بیشتر نگران کننده است، احتمال **یوخن هیلر** بروز جنگ داخلی در این کشور در صورت ادامه وضعیت موجود است. مشکل کنونی در سوریه این است که با گذشت زمان حل بحران کنونی دشوارتر شده و به دلیل خشونتهایی که در این اعتراضات رخ داده، گروه های مخالف رادیکال تر شده اند و اکنون خواستار پیشبرد اهداف خود از طریق خشونت آمیز هستند.
 - **احتمال دستیابی طرفین درگیر سوریه به توافق مسالمت آمیز تا چه حد است؟**
- اوایل امسال یعنی از بهار تا اواخر تابستان شرایط مناسبی برای دستیابی طرفین درگیر سوریه به یک راه حل سیاسی وجود داشت و این - در حالی است که هم اکنون با افزایش خشونتها و درگیری مسلحانه که شمار تلفات را در هر دو طرف افزایش داده، این بخت کمتر شده است.
- **توافق آتش بس در صورتی که با پیش زمینه های سیاسی همراه باشد، می تواند گام مهمی در جهت پایان دادن به بحران سوریه باشد. اما در حال حاضر این زمینه های سیاسی وجود ندارد. تلاشهای ناموفق از جمله در ماه آوریل و ابتدای سال جاری برای ایجاد آتش بس در سوریه نیز نشانگر این مسئله است.**
- نباید فراموش کرد "کوفی عنان" نیز در زمان نمایندگی سازمان ملل متحد در سوریه بدنبال ایجاد همین آتش بس بود، اما با شکست این تلاش، وی از این سمت کناره گیری کرد. هر چند همچنان امکان ایجاد آتش بس در سوریه وجود دارد و این امر مستلزم رسیدن هر دو طرف درگیر این کشور به یک زمینه مشترک است. با این حال با بررسی شرایط فعلی سوریه، چنین توافقی در روزهای آینده بعید به نظر می رسد و شاید دو طرف برای این توافق به ماهها زمان نیاز داشته باشند.
 - **در این صورت تلاشهای ایران و مصر برای ایجاد آتش بس در سوریه در عید قربان را چگونه ارزیابی می کنید؟**
- موضوع اصلی این است که این آتش بس بتواند به یک روند توافق برای پایان دادن به درگیری ها و یافتن راه حل سیاسی بینجامد. به - نظرم در حال حاضر شرایط این توافق وجود ندارد و امکان عملی شدن آن در کوتاه مدت نیز وجود ندارد. مشکل اصلی در وضعیت کنونی، ادامه درگیری های مسلحانه است، به همین دلیل در شرایط فعلی شاید بتوان این درگیری ها را به صورت موقت متوقف کرد، اما پایان دادن به آنها متأسفانه دور از ذهن به نظر می رسد.

اکنون میست : آیا هند، چین بعدی می شود؟ دموکراسی از دید القاعده

فارن پالیسی : «سوریه پس از اسد» هیچ برنده ای نخواهد داشت

اروپا، استرانیچیک، امریکا، تنوری، خاور میانه، سوریه، ژئوپلیتیک نظر دهید

فارن پالیسی / «آرون دیوید میلر/

خبرگزاری فارس/



«فارس پالیسی» با بررسی برندگان و بازندگان احتمالی در اتفاقات کنونی سوریه تاکید کرد که نمی‌توان برنده‌ای برای سوریه پس از اسد متصور شد. وقتی در بحبوحه طوفان هستید از هر تحلیلگر، سیاست‌گذار یا فعال سیاست عمومی سوال کنید، تشخیص درختان و جنگل یا هر چیز دیگری واقعاً دشوار است.

حکومت بشار اسد آخرین امکان خود را رو کرده است، اما هنوز تا پایان داستان، کش و قوس‌هایی وجود دارد. دشوارترین بخش داستان این است که مشخص نیست چه کسی یا چه چیزی، در نهایت حکومت را در دمشق در دست خواهد گرفت. در واقع، درباره بخش عمده اکثریت خاموش سوری‌ها، سنی‌ها و علوی‌ها که مسئول طول عمر اسد بوده‌اند، صحبتی نشده است. در ادامه، لیستی از برندگان و بازندگان احتمالی این سناریو ارائه می‌شود.

۱، بشار و «اسد»‌ها؛ دی‌ان‌ای «بشار» او را محکوم به فنا کرد. شخصیت مردی مدرن که قصد داشت سوریه را اصلاح کند را فراموش کنید. هیچ راهی برای رشد در خانواده‌ای که طبیعتش، آمیخته‌ای از سوپرانوها و کورلئون‌ها است، وجود ندارد. «بشار اسد» خواه مانند «قذافی» با تیراندازی کشته شود (غیرمحمتم است)، مانند «میلوسویچ» در لاهه محاکمه شود (غیرمحمتم‌تر)، باقی عمرش را در ویلایی در مسکو سپری کند، یا بتواند از جمعیت علویان درخواست پناهندگی کند، در هر صورت پایان خط نزدیک است. در این منطقه، تنها حکومت‌هایی که بتوانند نسل به نسل قدرت را منتقل کنند، خاندان پادشاهان قدرت‌طلب هستند. جمهوری‌های شکننده که توسط مردان قوی سکولار اداره می‌شوند، هیچگاه اینگونه نبوده‌اند. اما «بشار» اینگونه است. ادامه...

*کاهش امنیت علویان پس از برکناری اسد

۲، علویان؛ عراق بعد از صدام را بدون دخالت آمریکایی‌ها در نظر بگیرید. یک گروه اقلیت قدرت یافته دیگر (۱۲ تا ۱۳ درصد جمعیت)، به اقلیتی آزرده تبدیل می‌شود. وفاق و آشتی در سوریه بسیار نیاز خواهد بود. اما متأسفانه، بیشتر فشارها روی نگاه کردن به گذشته خواهد بود، بجای اینکه به آینده نگاه شود.

سوریه با دریافت کمک‌های خارجی، شاید بتواند از بدترین نوع فاصله‌گذاری فرقه‌ای اجتناب کند. این امر، احتمالاً مستلزم یک نیروی تثبیت‌گر بین‌المللی، مقادیر هنگفتی پول و سیاستی روشن‌فکرانه از جانب برادر بزرگتر اعراب بخصوص سعودی‌ها و ترک‌ها است. با این وجود همچنان علوی‌ها، بزرگترین بازنده‌ها خواهند بود زیرا آنها از سخاوت و بخشش حکومت نفع می‌برند و با تقسیم کیک توسط سنی‌ها میان خودشان، ممکن است فقیرتر شده و امنیت‌شان کم شود. سوریه، در انتظار بازتوزیع ناگهانی قدرت سیاسی و اقتصادی است. و این برای هیچ گروهی جز علوی‌ها زورمندانه نیست، بویژه اگر «حزب بعث» منحل شده یا مجرم شناخته شود و نخبگان نظامی علوی تحت تعقیب قرار گرفته، سلب مقام شوند.

*از بین رفتن حفاظ امن علویان با برکناری اسد

۳، مسیحیان؛ این بازی نتیجه مطلوبی برای مسیحیان نخواهد داشت. با برکناری «اسد» ممکن است دو حفاظ امن و مهم جامعه مسیحیان سوریه (تقریباً ۱۰ درصد جمعیت سوریه)، از بین رود. اول اینکه، مادامی‌که آنها در قدرت باشند علوی‌ها با حمایت از اقلیت‌های دیگر می‌توانند وضعیت اقلیتی خود را مشروعیت بخشند. دوم اینکه، ثباتی که اسد‌ها تضمین کرده‌اند تازمانی‌که این گروه‌ها حکومت را به چالش نکشیده‌اند، حفظ می‌شود.

*قطعی‌ترین گزینه پس از برکناری اسد؛ روی کار آمدن سنی‌ها

با فروپاشی نظام سوریه، تنها قطعیت این است که سنی‌ها قدرت را در دست خواهند گرفت. اگر سکولاریسم دولتی که اسد‌ها آن را ترویج داده‌اند از بین رود، مسیحیان، بویژه آن‌هایی که همکاری نزدیک با حکومت داشته‌اند، در سرزمینی که از قدیم برای سنی‌ها بوده به حاشیه رانده می‌شوند.

*کاهش نقش حزب‌الله در سوریه

۴، حزب‌الله؛ «حسن نصرالله» دبیرکل حزب‌الله لبنان، از حامیان اسد بوده است. حزب‌الله، پس از سقوط اسد به حیات خود ادامه خواهد داد. این سازمان، بازیگری معتبر و برجسته در سیاست لبنانی‌ها است که یکی از دو حامی قوی‌اش قرار است با حکومتی سنی (و احتمالاً متخاصم) جایگزین شود. بدون شک، ایران شریک مهم‌تری برای این گروه است. اما سوریه، در عین‌حال که طی سال‌ها با حزب‌الله تنش‌هایی داشته، وفادارانه برای حزب‌الله تسلیحات و نیروی جاسوسی در داخل لبنان فراهم کرده است. این کشور همچنین اسرائیل را از عاب و تهدید نیز کرده، هرچند موارد آن زیاد نبوده است.

با بیرون گذاشتن سوریه از خط، این سوال مطرح می‌شود که آیا حزب‌الله می‌تواند واکنشی قوی مانند آنچه در گذشته داشته، در مقابل تعرضات خارجی از جانب اسرائیل یا آمریکا عرضه کند.

*از دست دادن یک متحد استراتژیک برای ایران با برکناری اسد

۵، ایران؛ ایرانی‌ها نیز بعد از این اتفاق، به حیات خود ادامه خواهند داد اما یک کارت استراتژیک را از دست خواهند داد. اتحاد ایران و سوریه، تقریباً ۴۰ سال دوام داشته است؛ زیرا اتحادی متقابلاً به صرفه بوده و دو طرف، از لحاظ ایدئولوژیکی با هم رقیب نیستند. سقوط اسد این تعادل را برهم خواهد زد. چنانچه یک حکومت سنی با حمایت عربستان سعودی در دمشق روی کار آید، ایران از محاصره شدن و اهمه پیدا خواهد کرد و تهدید شیعیان کمتر خواهد شد. پنجره ایران به لبنان و کشمکش اسرائیل و اعراب نیز، بسته خواهد شد. تمام این پیشرفت‌ها، تنها احساس ناامنی و آسیب‌پذیری را در ایران بالا خواهد برد. این امر می‌تواند منجر به مصمم‌تر شدن ایران، برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای شود.

*ترس از قدرت گرفتن سنی‌ها و کردها در عراق

۶، عراق؛ دولت شیعی «نوری مالکی» نیز، به دلیلی باید از سقوط اسد بترسد و احتمال می‌رود پیوندهای بین عراق و سوریه، بیشتر از قبل مورد تنش قرار گیرد. سنی‌ها و کردهای عراق با قدرت گرفتن برادرانشان در آن‌سوی مرزها در سوریه، احساس قدرت بیشتر خواهند کرد و احتمالاً سعی خواهند کرد از این محرکه، برای بهبود اوضاع خود در کشورشان استفاده کنند. کردهای سوریه از قبل با کردهای عراق همکاری داشتند و از آنها پناهندگی گرفته‌اند. اگر کردها هویت خودمختار خود در سوریه را پی‌ریزی کنند، تنش‌هایی بین سوریه با عراق و ترکیه ایجاد خواهد شد.

*تضعیف موقعیت روسیه با سقوط حکومت اسد

۷، روسیه؛ صرف‌نظر از آنچه که در سوریه اتفاق می‌افتد، روسیه دیگر مانند قبل از موقعیت ویژه برخورد نخواهد بود. سوری‌ها حمایت مسکو از اسدها، که شامل کمک‌های مالی و نظامی بود را فراموش نخواهند کرد و پیدایش یک حکومت سنی، در تعارض با بی‌زاری «ولادیمیر پوتین» از اسلامگرایان با پشتیبانی عربستان در چین و قفقاز شمالی خواهد بود. چنانچه اسد تلاش کند یک حکومت کوچک علوی بسازد، روس‌ها از آن حمایت می‌کنند و این اوضاع را برای مسکو تنها بدتر می‌کند. در میان قدرت‌های بزرگ، هیچ قهرمانی در حماسه سوریه وجود ندارد که در مورد آمریکا نیز اینطور است.

در حال حاضر، شناسایی بازندگان داستان سوریه، بسیار راحت‌تر از شناسایی برندگان است. حوادثی که طی ۱۸ ماه گذشته رخ داده، ظاهراً سرنوشت بازندگان را بیشتر شکل داده تا برندگان احتمالی.

* انعطاف‌پذیری بالا، تمایل به همکاری و توانایی تحرک در مقابل ترس‌ها در جامعه مدنی سوریه

اگر پیشرفت‌ها به اندازه کافی طول بکشد، روزهای بهتری در انتظار سوریه خواهد بود. جامعه مدنی سوریه، انعطاف‌پذیری بالا، تمایل به همکاری و توانایی تحرک در مقابل ترس‌ها را از خود نشان داده است. با این وجود، اگر سوریه پس از اسد، تحت سلطه یک حکومت منحصراً سنی قرار گیرد که حتی به میزان کمی تحت نفوذ رهبران اصولگرا باشد و اراده یا ظرفیتی برای تامین نیازهای یک سوم مردم سوریه نداشته باشد، سرانجام داستان تیره‌تر از این خواهد بود.

در حال حاضر، گروهی از برندگان احتمالی داریم که اکثرشان ستارمدار هستند. در واقع، هنوز یک برنده قطعی در میان آنها وجود ندارد.

* کاهش مشکلات لبنان با برکناری اسد

۱، لبنان؛ خبر خوب این است که پایان حکومت اسدها، می‌تواند به معنای برداشته شدن چکمه‌ای باشد که سال‌هاست گلوی لبنان را گرفته است. حتی با عقب‌نشینی رسمی نیروهای سوری از لبنان در سال ۲۰۰۵، دمشق از طریق نماینده‌های خود، همچنان به دخالت در سیاست لبنان ادامه داده و تأثیرات بدی روی این کشور داشته است. سقوط اسدها، حزب‌الله را تیز تضعیف خواهد کرد.

خبر بد اینکه، یک سوریه بی‌ثبات به لبنان نیز سرایت می‌کند و آتش تنش میان سنی‌ها و شیعیان تندتر می‌شود. در واقع ترس قدیمی سوریه از لبنان، زمینه‌ای برای تئانی با اسرائیلی‌ها را فراهم خواهد کرد. در نهایت اینکه، مشخص خواهد شد آیا لبنان می‌تواند از فضای مانور جدیدش بهره برد و اتحاد بیشتری در کشور خودش ایجاد کند.

* منفعت اقلیت‌های قومیتی سوریه

۲، کردها؛ اقلیت‌های قومیتی سوریه ممکن است بیشتر از اقلیت‌های مذهبی، از این اوضاع نفع ببرند. کردهای سوریه (تقریباً ۹ درصد جمعیت) سنی هستند و به دنبال افزایش رسمیت و شاید خودمختاری برای خود خواهند بود. اگر سران خوددارتر در ترکیه و در میان اپوزیسیون سوریه قدرت پیدا کنند - که هر دو دسته تاکنون با این هدف مخالف بوده‌اند - می‌توان به نوعی مصالحه دست یافت. در غیر این صورت، کردها که حالا بر بخشی از مرز سوریه با ترکیه سلطه یافته‌اند، منبع تنش و کشمکش در سوریه و با ترکیه خواهند شد و پیوندها، با کردهای عراق و حزب کارگران کردستان تحت عنوان PKK تقویت می‌شود. تصور هجوم ترکیه به سوریه برای ضربه زدن به تجزیه‌طلبان کرد و از هم گسیختن همکاری میان کردهای ترکیه و سوریه، چندان دشوار نیست.

* تردیدها درباره آینده سوریه پس از اسد

۳، اسرائیل؛ خبر خوش برای اسرائیل این است که ایران و حزب‌الله، با برکناری اسد تضعیف خواهند شد. خبر بد این است که مانند بهار/زمستان عربی، گذاری که حاصل می‌شود همراه با عدم قطعیت بالا باشد. چه برسر قرارداد متارکه روابط ۱۹۷۴ که ارتفاعات جولان را آرام‌ترین منطقه خاورمیانه کرده است، خواهد آمد؟ انبارهای تسلیحات شیمیایی سوریه که بزرگترین انبارها در منطقه هستند چه خواهند شد؟ درباره جهادگران خارجی یا ماهیت دولت جدید سوریه چه می‌توان گفت؟ سوریه دوباره به همان حالت بی‌ثباتی پیش از روی کار آمدن اسد باز خواهد گشت؟ دولت جدید سوریه تحت نفوذ اخوان‌المسلمین در مصر خواهد بود؟ چنانچه ایران احساس کند توسط سنی‌ها محاصره شده، برداشت اسرائیلی‌ها از همین چالش چه خواهد بود؟

* رابطه ترکیه با حکومت جدید سوریه

۴، ترکیه؛ آنکارا پس از یک دوره روابط مثبت با اسدها، قصد دارد حالا به سوریه جدید عادت کند. بسته به کاراکتر دولت سنی دمشق، ترک‌ها، به‌عنوان قدرت غیر عرب سنی پیشرو در منطقه، می‌توانند کاملاً به دولت جدید سوریه نزدیک شده و نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را تقویت کنند. با این حال نمی‌توان با قطعیت درباره این همکاری نظر داد. مشکل کردها بعلاوه تنش‌های میان سنی‌های ترک و علوی‌های ترکیه (۱۵ درصد جمعیت)، می‌تواند جرقه‌ای برای تنش‌های جدی و حتی خشونت شود.

* اعمال نفوذ عربستان روی حکومت سنی جدید سوریه

۵، عربستان سعودی؛ سقوط اسدها، می‌تواند برای سعودی‌ها منافع واقعی به همراه داشته باشد، اگر آنها بتوانند روی حکومت سنی جدید که روی کار خواهد آمد اعمال نفوذ کنند. باز دید «مناف تلاس» پسر وزیر سنی سابق دفاع از عربستان سعودی، نشانه‌ای از طرز تفکر سعودی‌ها بود. اینکه آیا یک شخصیت حکومتی مانند تلاس برای عناصر ارتش از اد سوریه قابل پذیرش است یا خیر مسئله دیگری است. اما سوریه به اعراب ثروتمند و دوست نیاز خواهد داشت. برای ریاض، سوریه بخشی از بازی بزرگ مسدود کردن نفوذ ایران بوده است و اگر آنها در استفاده از کارت‌های سنی خود غلو نکنند و دولت جدید دمشق را تشویق کنند که پذیرای علویان و مسیحیان نیز باشد، در این صورت سعودی‌ها ممکن است زودتر از تهران پیروز میدان شوند.

* تلاش بین‌المللی آمریکا برای رفع نیازهای سوریه در جهت حفظ اعتبار خود در سوریه

۶، آمریکا؛ برخلاف دیگر حکومت‌ها که آمریکا با آنها برخورد داشته، در مورد برقراری صلح یا منافع استراتژیک چیز زیادی از سوریه بدست نیاورده است. در حال حاضر، بزرگ‌ترین بهره، تضعیف ایران خواهد بود اما اگر تهران روی پیشبرد برنامه تسلیحات هسته‌ای خود مصمم‌تر شود، این کار جنبه منفی نیز خواهد داشت. با فرض اینکه آمریکا مداخله نظامی نکند، اعتبارش را در میان دسته‌های از سوری‌ها که معتقدند آمریکا باید کاری کند، از دست خواهد داد. اما اگر واشنگتن بتواند با تلاش بین‌المللی به نیازهای سوریه پس از برکناری اسد پردازد، این نگرانی رفع خواهد شد.

*منفعت آمریکا در سوریه پس از اسد

آمریکا ذاتاً یکی از قدرت‌های کنونی است، این کشور ارزش‌ها و منفعی دارد که آن را وادار به حمایت از تغییر می‌کند. واکنش آمریکا در مقابل بهار عربی، نشان‌دهنده دوسوگرایی این کشور است و آمریکا این رویه را در آینده نیز ادامه خواهد داد، این امر نفوذ آمریکا در سوریه را محدود خواهد کرد. چنانچه یک حکومت سنی روی کار آید که کاراکتری اسلامگرا یا بی‌ثبات داشته باشد، واشنگتن زمان کافی برای یافتن تعادل خود خواهد داشت. مصر را در نظر بگیرید که در آنجا آمریکا، رابطه‌ای محکم با ارتش و یک برنامه کمک سی‌ساله دارد و هنوز اهرم چندانی ندارد. در سوریه آمریکا تقریباً هیچ منفعتی نخواهد داشت.

واشنگتن منابعی ندارد که منجر به تلاش برای بازسازی چند بیلیون دلاری در سوریه شود. در واقع تنها راهی که از آن طریق واشنگتن می‌تواند نقشی برجسته ایفا کند، در صورتی است که سوریه از مصر و اردن پیروی کند و با اسرائیل معاهده صلح امضا کند. اما احتمال وقوع این حالت کم است.

*عدم نفوذ آمریکا در شکل دهی پیامد وضعیت کنونی سوریه

چنانچه سوریه وارد کشمکش فرقه‌ای یا وضعیت بدتری شود، آمریکا چیز بیشتری از دست می‌دهد. در غیر این صورت، آمریکا نفع بیشتری می‌برد. اما باید اینجا واقع بین باشیم؛ با وجود تمام کارگروه‌ها و برنامه‌ریزی‌ها، واشنگتن نفوذ زیادی در شکل‌دهی پیامد وضعیت کنونی سوریه ندارد و جنگ سوریه، طولانی و دردناک خواهد بود. اگر مصر، تونس و لیبی، با وجود تمام کاستی‌ها و بدکاری‌هایشان، نماینده بهترین حالت از آنچه که انتظارش را داریم باشند، می‌توان گفت سوریه بدترین حالتی است که انتظار می‌رود و اگر این‌طور شود، داستان سوریه برای هرکسی پایانی ناخوشایند خواهد داشت.

وضعیت فعلی سوریه و آینده خاورمیانه

گفتگو با رفیق احمد مزارعی کارشناس مسایل خاورمیانه و کشورهای عربی

<http://vimeo.com/47122208>

یک ویدئو بسیار تاریخی و با ارزش که تعدادی از ستارگان موسیقی ایران در یک اتاق در منزل شادروان گلنراقی گرد هم آمده اند

دلکش، ملوک ضرابی، همایون خرم، جواد لشگری، تورج نگهبان، اسدالله و جهانگیر ملک، انوشیروان روحانی یک ویدئو بسیار تاریخی و با ارزش و بقیه ستارگان

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=owpZS_o7ekQ#%21

این یک مصاحبه است شوخی نیست



حجت السلام و المسلمین سید مرتضی حسینی نماینده قزوین و عضو کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی

توضیح «فارس» درباره یک مصاحبه

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910725000032>

<http://webcache.googleusercontent.com/search?/www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910723001123>

خبرگزاری فارس : در مصاحبه روز گذشته با یک عضو کمیسیون فرهنگی مجلس خطایی صورت گرفته بود روز گذشته مصاحبه‌ای با جناب حجت الاسلام و المسلمین سید مرتضی حسینی نماینده قزوین و عضو کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی بر روی خروجی خبرگزاری فارس قرار گرفت که متأسفانه در آن رعایت شئون حرفه‌ای و اخلاق رسانه‌ای نشده بود.

خبرگزاری فارس شرعاً بر خود وظیفه می‌داند که بابت خطای صورت گرفته از سید جلیل القدر و فاضل آقای سید مرتضی حسینی عذرخواهی نموده و پوزش بطلبد

سید مرتضی حسینی، نماینده قزوین در مجلس شورای اسلامی که یکی از اعضای کمیسیون این اصلا شوخی نیست مصاحبه خبرگزاری فارس با فرهنگی مجلس بوده که از خروجی خبرگزاری حذف شده است

سوال : تعریف شما از فرهنگ چیست؟

جواب : فرهنگ به مجموعه‌ای از آداب، سنن، دین، مذهب و همه آن چیزی که یک عده به آن دین می‌گویند و عده‌ای به آن فرهنگ می‌گویند.

سوال : لطفاً بفرمائید به چه اصول فرهنگی اعتقاد دارید؟

جواب : توحید، نبوت، معاد که در فرهنگ اسلامی است و عدل و امامت در فرهنگ شیعه.

سوال : مهمترین کار فرهنگی که کردید چیست؟

جواب : همیشه در حال کار فرهنگی بوده‌ام.

سوال : لطفاً پنج اقدام اخیر فرهنگی‌تان را نام ببرید؟

جواب : نماز شب دیشب، تعقیبات نماز، نماز صبح، تجدید وضو، صلوات برای رهبر معظم.

سوال : از کدام شخصیت فرهنگی الهام می‌گیرید؟

جواب : از مقام معظم رهبری الهام می‌گیرم و فرد دیگری را الگو قرار نمی‌دهم.

سوال : کلاً چه شخصیت‌های فرهنگی در تاریخ از نظر شما اهمیت داشته‌اند؟

جواب : ما در ایران دو شخصیت فرهنگی داریم، یکی امام (ره) و یکی مقام معظم رهبری، بقیه هم از نظر این جانب تکذیب می‌شوند.

سوال : چطور شد که نماینده مجلس شدید؟

جواب : چون در مسجدی که در قزوین بودیم امام جماعت جدیدی آمده بود و برای هماهنگی بیشتر.

سوال : آیا کمیسیون فرهنگی گزینه اول شما بود؟

جواب : گزینه اول من کمیسیون امنیت بود. من دو تا گزینه داشتم و هر دوی آن‌ها پر شده بود، به همین دلیل به این کمیسیون آمدم.

سوال : چرا می خواستید به کمیسیون امنیت بروید؟

جواب : چند دلیل داشت اول برای رسیدن به امور محرومان، دوم برای حل مشکلات استان و سوم به خاطر اینکه از جوانی آرزو داشتم در راه خداوند به شهادت برسم.

سوال : چرا در جوانی به شهادت نرسیدید؟

جواب : به خاطر اینکه الگوی من همیشه رهبری بود و ایشان در جوانی به شهادت نرسید، من هم خواستم به رهبری اقتدا کرده باشم. البته یک بار هم وقتی صبح رسیدم اتوبوس اعزام به جبهه رفته بود.

سوال : چرا کمیسیون فرهنگی در مجلس مشتری نداشت؟

جواب : زیرا این کمیسیون هم مانند دیگر کارهای فرهنگی در مظلومیت است و دستوراتش اجرا نمی شود و یا اهمیت خاصی به آن داده نمی شود و افراد هم می گویند برای چه به این کمیسیون برویم وقتی این کمیسیون مورد حمایت رئیس مجلس و مجموعه قرار نمی گیرد.

سوال : فکر می کنید از چه طریق می توانید مورد توجه قرار بگیرید؟

جواب : یکی از طریق صف اول، دوم از طریق اقتدا به رهبری، سوم از طریق حمایت از فلسطین.

سوال : از چه زمانی فهمیدید شخصیتی فرهنگی هستید؟

جواب : از وقتی بالغ شدم، از چهارده سالگی، البته از یک سال قبل نماز می خواندم.

سوال : به چه دلیل به کمیسیون فرهنگی آمدید؟

جواب : بسته بودن سایر کمیسیون ها و اعتقاد به اینکه اگر فرهنگ درست شود، امنیت هم درست می شود، راه ها هم آسفالت می شود، صنایع و چیزهای دیگر نیز درست می شود. هر مشکلی که داریم در فرهنگمان است. از جمله حجاب و جریانات انحرافی.

سوال : مهمترین معضل فرهنگی کشور چیست؟

جواب : دانشگاه های علوم انسانی. علوم انسانی یکی از معضله های مهم فرهنگی است که تربیت شدگان علوم انسانی هستند که مدیر هستند و همین می شود که مدیریت های ما مشکل دارد و چون مدیریت ما مشکل دارد امنیت و صنایع و راه های کشور هم مشکل دارد.

سوال : کدام الگوی فرهنگی را می پسندید؟

جواب : اول رهبری، دوم چادر به عنوان پوشش خواهران، سوم محور اسرائیل از صحنه.

سوال : نیاز فرهنگی نسل جوان را چقدر می شناسید؟

جواب : آشنایی هایی دارم، از جمله پسر خودم و پسر برادرم.

سوال : در جوانی چکار می کردید؟

جواب : من در جوانی هیچ کار نمی کردم. فقط ازدواج.

سوال : مهمترین نیاز فرهنگی نسل جوان را چه می‌دانید؟

جواب : ازدواج، کار، پدر و مادر و پیروی از مقام معظم رهبری.

سوال : چه خاطره ای از دوره جوانی به یاد دارید؟

جواب : چیزهای مستهجن مانند خاطره را به یاد ندارم.

سوال : اگر وزیر ارشاد بودید اولین کاری که می‌کردید چه بود؟

جواب : اول فرهنگ عمومی است، دوم تربیت هنرمندان متعهد و سوم کنترل سینما و تئاتر.

سوال : در بخش فرهنگ عمومی باید چه اقداماتی انجام شود؟

جواب : اقدامات ساختاری مثل نماز و ولایت و پرهیز از اقدامات ساختار شکن مثل دائم الوضو نبودن.

سوال : در کودکی فکر می‌کردید چکاره بشوید؟

جواب : پیرو ولایت فقیه.

سوال : آیا در زمان کودکی می‌دانستید ولایت فقیه چیست؟

جواب : نه، جامعه ما ناآگاه بود.

سوال : اگر نماینده نبودید چه کاره می‌شدید؟

جواب : من کار آخوندی انجام می‌دادم، زیرا معتقدم یک امام جماعت موفق می‌تواند مدیر اجتماع باشد.

سوال : وظیفه یک امام جماعت موفق چیست؟

جواب : دائم الوضو بودن و پرهیز از آن و برگزاری نماز جماعت موفق.

سوال : اولین کار فرهنگی که کردید چه بود؟

جواب : در یک سینما در زمان انقلاب در قزوین.

سوال : در آنجا چکار می‌کردید؟

جواب : سینمایی بود به اسم دیاموند که شیشه آن را شکستیم، به پیروی از قائد اعظم امام خمینی.

سوال : آخرین کار فرهنگی که کردید؟

جواب : کار ما همیشه فرهنگی بوده است.

سوال : آخرین فیلمی که دیدید؟

جواب : قلاده‌های طلا

سوال : قلاده های طلا از نظر شما چطور بود؟

جواب : مشت محکمی بود به دهان کارگردانان سینما که بفهمند برادران و خواهران نیروی انتظامی هم می توانند فیلمهایی در صحنه جهانی بسازند. بهترین فیلمی بود که دیدم.

سوال : چه فیلمهای دیگری در سینما دیدید؟

جواب : ندیدم.

سوال : پس چطور می گوئید بهترین فیلمی بود که دیدم، شما که فیلم دیگری ندیدید؟

جواب : وقتی فیلمی بهترین فیلم باشد چرا فیلم دیگری آدم ببیند. مثل مقام معظم رهبری که وقتی بهترین رهبر باشد، نیاز به رهبر دیگری نیست.

سوال : با خانواده به سینما می‌روید؟

جواب : با خانواده برای نماز جمعه و بهشت زهرا و بیمارستان رفتم، ولی سینما فقط یک بار رفتم برای دیدن همین فیلم.

سوال : اگر کارگردان بودید درباره چه سوژه‌های فیلم می‌ساختید؟

جواب : در تاریخ سرزمینمان و در تاریخ جنگ تحمیلی سوژه‌های زیادی وجود دارد که ما از آن غافل مانده‌ایم.

سوال : مثلا چه فیلمی از تاریخ سرزمین مان لازم است ساخته شود؟

جواب : واقعه کربلا، اشغال فلسطین، کشتار سرخپوستان آمریکا و وال استریت.

سوال : کدام بخش از تاریخ ایران را مطالعه کردید؟

جواب : از تشریف فرمایی امام در سال 1357 تا فروردین امسال.

سوال : یعنی تاریخ بعد از فروردین امسال را مطالعه نکردید؟

جواب : به خاطر انحرافات که در آن رخ داده است مطالعه ننمودم. به خاطر همان مسائلی که پیش آمد.

سوال : اگر هنرمند می‌شدید چه رشته‌ای را انتخاب می‌کردید؟

جواب : به این معنا ذوق هنری ندارم و من بیشتر به کارهای سیاسی و مسائل اجتماعی علاقه دارم.

سوال : مثلا به چه مسائل اجتماعی علاقه دارید؟

جواب : بیشتر به مسائل سیاسی و امنیتی و راههای استان.

سوال : آخرین کتابی که خوانده اید چه بود؟

جواب : کتابی که رزمنده و آزاده محترم نوشته‌اند به نام «پایی که جا ماند».

سوال : اولین کتابی که خوانده اید چه بود؟

جواب : در آن زمان هنوز کتابی از رهبری منتشر نشده بود، اما دوازده سال بعد سومین کتابی که خواندم " گفتاری در باب صبر" از مقام معظم رهبری بود.

سوال : مهمترین کتابی که خوانده اید؟

جواب : کتاب «تشیع در ایران» برای من بسیار اهمیت داشت، و ای کاش این کتاب نوشته مقام معظم رهبری بود.

سوال : نویسنده محبوب شما؟

جواب : مقام معظم رهبری.

سوال : شاعر مورد علاقه شما کیست؟

جواب : یک شاعر با کت و شلوار خاکستری و پوست تیره که همیشه در شبهای شعر پهلوی رهبری می نشیند، اشعار ایشان بسیار از نظر سیاست خارجی نظام ارزشمند است.

سوال : منظورتان آقای علیرضا قزوه است؟

جواب : فکر کنم بهتر است اسم افراد برده نشود.

سوال : در جبهه انقلاب اسلامی در شعر، چند نفر را می‌شناسید؟

جواب : در جبهه که بزرگانی مانند شهید همت مثل بزرگراهی در کشور ماست، ولی من کلا علاقه به این وادی ندارم اما آنهایی را که مقام معظم رهبری تایید می‌کنند، دوست دارم و آن هایی که مقام معظم رهبری مورد تایید قرار می‌دهند را ما نیز تایید می‌کنیم.

سوال : در ادبیات داستانی به چه افرادی علاقه مندید؟

جواب : در ادبیات هم به افرادی که رهبری دوست دارند علاقه مند.

سوال : چه نوع سینمایی را دوست دارید؟

جواب : همان سینمایی که رهبری دوست دارند.

سوال : از کدام هنرپیشه خوشتان می‌آید؟

جواب : برای من هنرپیشه مهم نیست، هر کسی نقش پیامبران را با تائید رهبری بازی کند، مورد علاقه من و اسلام است.

سوال : اگر قرار باشد درباره فرهنگ با کسی مشورت کنید او چه کسی است؟

جواب : در کمیسیون با خیلی‌ها مشورت می‌کنیم اما در این وادی‌ها نیستیم.

سوال : بیشتر در چه وادی هستید؟

جواب : همان طور که گفتم در وادی امنیت و فلسطین اشغالی که متأسفانه کمیسیون پر بود.

سوال : از نظر فرهنگی به خودتان چه نمره ای می دهید؟

جواب : از نظر اطلاعات فرهنگی اطلاعات من در کمیسیون از بقیه بالاتر است، نمره 17 می دهم ولی از نظر تسلط بر زوایای هنر و فرهنگ بیشتر از 18 نمی توانم بدهم، ولی نمره رهبری را 20 می دهم.

درباره این افراد و موضوعات نظرتان را در یک جمله بگوئید

سوال : وزیر ارشاد

جواب : خوب است و مورد اعتماد رهبری.

سوال : حداد عادل

جواب : یک کارشناس مطلع فرهنگ و پدر عروس رهبری.

سوال : نخبگان علمی

جواب : نخبگان علمی باید مثل پاستور نزدیک بیت رهبری باشند.

سوال : سینمای جنگی ایران

جواب : بعضی فیلمهای حاتمی کیا را رهبری دوست دارند.

سوال : ریاست کمیسیون فرهنگی.

جواب : آدم وارسته و پاک و یک معلم اخلاق پیرو ولایت

سوال : فوتبال

جواب : علاقه مند نیستم

سوال : ورزش

جواب : برای افرادی که افتخار آفرین باشند پشت دشمنان را می شکنند.

سوال : هالیوود

جواب : مجموعه تهاجم فرهنگی که رهبری آن را نکوهش کرد.

سوال : وضع اقتصادی کشور؟

جواب : اگر بتوانیم بر مشکلات پیروز شویم آن را شکست می دهیم.

سوال : فیلم هندی

جواب : قبلا در آخر اغلب فیلمها بود، ولی الان تلویزیون بقیه اش را نشان می دهد.

سوال : آرزوی فرهنگی شما چیست؟

جواب : این علوم انسانی که در آن غرب زدگی کاملا پیداست، اصلاح شود، و بشود همان که رهبری گفت.

سوال : بزرگترین آرزوی زندگی تان چیست؟

جواب : آرزویم این است که رهبری به آرزویش برسد.

سوال : دوست داشتید استعداد شاعری داشتید و درباره رهبری شعر می گفتید؟

جواب : نه، دوست ندارم ریا بشود

قمر

قمر از گردآوری زر و سیم پرهیز می کرد و درآمدهای بزرگ و هدایای گران را به فقرا و ... محتاجان می داد

در فقر و تنگدستی

مطلق به سکنه مغزی درگذشت

....

خاطره عاشقانه مرتضی خان نی داوود از قمر الملوک وزیری

بارها برای عروسی و میهمانی بزرگان به باغ عشرت آباد دعوت شده بودم. برای عروسی، مولودی و... اما هرگز حال آن شب را نداشتم. پائیز غم انگیزی بود و من به جوانی و عشق فکر می کردم. از مجلسی که قدر ساز را نمی شناختند خوشم نمی آمد اما چاره چه بود، باید گذران زندگی می کردیم. چنان ساز را در بغل می فشردم که گویی زانوی غم بغل کرده ام. نمی دانستم چرا آن کسی که قرار است در اندرونی بخواند، صدایش در نمی آید. در همین حال و انتظار بودم که دختر نوجوانی از اندرونی بیرون آمد... حتی در این سن و سال هم رسم نبود که دختران و زنان اینطور بی پروا در جمع مردان ظاهر شوند. آمد کنار من ایستاد. نمی دانستم برای چه کاری نزد ما آمده است و کدام پیغام را دارد. چشم به دهانش دوختم و پرسیدم: چه کار داری دختر خانم؟ گفت: می خواهم بخوانم! گفتیم: اینجا یا اندرونی؟ گفت: همینجا! نمی دانستم چه بگویم. دور بر را نگاه کردم، هیچکس اعتراضی نداشت. به در ورودی اندرونی نگاه کردم. چند زنی که سرشان را بیرون آورده بودند، گفتند: بزنیید، می خواهد بخواند! گفتیم: کدام تصنیف را می خوانی؟ بلافاصله گفت: تصنیف نمی خوانم، آواز می خوانم! به بقیه ساز زنها نگاه کردم که زیر لب پوزخند می زدند. رسم ادب در میهمانی ها، آنهم میهمانی بزرگان، رضایت میهمان بود. پرسیدم: اول من بزنم و یا اول شما می خوانید؟ گفت: ساز شما برای کدام دستگاه کوک است؟ پنجاهی به تار کشیدم و پاسخ دادم: همایون. گفت: شما اول بزنید! با تردید، رنگ و درآمد کوتاهی گرفتم. دلم می خواست زودتر بدانم این مدعی چقدر تواناست. بعد از مضراب آخر درآمد، هنوز سرم را به علامت شروع بلند نکرده بودم که از چپ غزلی از حافظ را شروع کرد. تار و میهمانی را فراموش کردم، چپ را با تحریر مقطع اما ریز و بهم پیوسته شروع کرده بود. تا حالا چنین سبکی را نشنیده بودم. صدایش زنگ مخصوصی داشت. باور کنید پاهایم سست شده بود. تازه بعد از آنکه بیت اول غزل را تمام کرد، متوجه شدم از ردیف عقب افتاده ام. معاشران گره از زلف یار باز کنید / شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید میان عاشق و معشوق فرق بسیار است / چو یار ناز نماید شما نیاز کنید بقیه ساز زنها هم، مثل من، گیج و مبهوت شده بودند. جا برای هیچ سوالی و حرفی نبود. تار را روی زانوهایم جابجا کردم و آنرا محکم در بغل فشردم. هر گوشه ای را که مایه می گرفتم می خواند. خنده های مستانه مردان قطع شده بود. یکی یکی از زیر رختان بیرون آمده بودند. از اندرونی هیچ پیچ و پچی به گوش نمی رسید، نفس همه بند آمده بود. هیچ پاسخی نداشتم که شبسته اش باشد. گفتیم: اگر تا صبح هم بخوانی می زنم! و در دلم اضافه کردم: تا پایان عمر برایت می زنم! آنشب باز هم خواند، هم آواز هم تصنیف. وقتی خواست به اندرونی باز گردد گفتیم: می توانی بیایی خانه من تا ردیف ها را کامل کنی؟ گفت: باید ببرسم. وقتی صدای ها را جمع و جور می کردند و ما آماده رفتن بودیم، با شتاب آمد و گفت: آدرس خانه را برابم بنویسید. و تکه کاغذی را با یک قلم مقابلم گذاشت، اسمش قمر بود. بعد از آنکه از قمر جدا شدم، تمام شب را به یاد او بودم دیگر دلم نمی آمد برای کسی تار بزنم. در خانه ام که انتهای خیابان فردوسی بود، چند اتاق را به کلاس موسیقی اختصاص داده بودم و تعدادی شاگرد داشتم اما دیگر هیچ صدایی برابم دلنشین نبود و با علاقه سر کلاس نمی رفتم. دو ماه به همین روال گذشت. بعد از ظهر یکی از روزها، توی حیاط قالیچه انداخته بودم و در سینه کش آفتاب با ساز ور میرفتم که یک مرتبه در حیاط باز شد. دیدم قمر مقابلم ایستاده است، بند دلم پاره شد. هنوز دنبال کلمات می گشتم که گفت: آمده ام موسیقی یاد بگیرم. از همان روز شروع کردیم، خیلی با استعداد بود، هنوز من نکته تحویل می داد و وقتی ردیف های موسیقی را یاد گرفت، صدایش دلنشین تر شد... و کنسرت پشت کنسرت است که در گراند هتل

لاله زار، آوازه قمر را تا به عرش می گسترده... اولین کنسرت قمر با همراهی ابراهیم خان منصوری و صطفی نوریایی (ویولن)، شکرالله قهرمانی و مرتضی نی داوود (تار)، حسین خان اسماعیل زاده (کمانچه) و ضیاء مختاری (پیانو)، پسر عموی استاد علی تجویدی برگزار شده است. یک شب در گراند هتل تهران کنسرت می داد. تصنیفی را می خواند که آهنگش را من ساخته بودم و بعدها در هر محفل سر زبانها بود. تصنیف را بهار سروده بود و من رویش آهنگ گذاشته بودم، حتماً شما شنیده اید: مرغ سحر را می گویم. آنشب در کنسرت گراند هتل وقتی این تصنیف را می خواند، آه از نهاد مردم بلند شده بود. در اوج تحریر آوازی که در پایان تصنیف می خواند، ناگهان فریاد کشید "جانم، مرتضی خان!" و این نهایت سپاس و محبت او نسبت به کسی بود که آنچه را از موسیقی ایران می دانست، برایش در طبق اخلاص گذاشته بود... بله داستانی که در بالا خواندید بخشی از گفتگویی یک خبرنگار است که سالها پیش با مرتضی نی داوود انجام داده است و در آن از عشق پنهان وی به قمر سخن رفته است! نی داوود تصنیفی دارد به نام آتش جاویدان که آن را بهترین ساخته خودش - حتی بهتر از مرغ سحر - می داند، که البته با دانستن مطلب بالا علت آن روشن است! این تصنیف بسیار زیبا تاکنون بارها توسط خوانندگان گوناگون اجرا شده است، ولی یک بار هم در برنامه گلهای رنگارنگ اجرا شده است قمر الملوک وزیري پس از شیدا و عارف در موسیقی نوین ایران رخ نمود، ولی بی تردید نقشی دشوارتر و دلیرانه تر از آن دو ایفا کرده است؛ زیرا اگر مردی که به موسیقی می پرداخت گرفتار طعن و لعن می شد، ولی مجازات زن موسیقی پرداز "سنگسار شدن" بود! زن برده در پرده بود، پرده ای به ضخامت قرن ها. قمر به هنگام نخستین کنسرت خود که در آن بی حجاب ظاهر شده بود، سر و کارش به نظمیه افتاد. این ماجرا اگر چه برای او خوشایند نبود، ولی بهرحال سر و صدایی کرد که در نهایت به سود موسیقی و جامعه زنان بود. قمر خود درباره نخستین کنسرتش می گوید: ... آن روزها، هر کس بدون چادر بود به کلانتری جلب می شد. رژیم مملکت تغییر کرده و پس از یک بحران بزرگ دوره آرامش فرا رسیده بود. مردم هم کم کم به موسیقی علاقه نشان می دادند. به من پیشنهاد شد که بی چادر در نمایش موزیکال گراند هتل حاضر شوم و این یک تهور و جسارت بزرگی لازم داشت. یک زن ضعیف بدون داشتن پشتیبان، میبایست برخلاف معتقدات مردم عرض اندام کند و بی حجاب در صحنه ظاهر شود. تصمیم گرفتم با وجود مخالفتها این کار را بکنم و پیه کشته شدن را هم به تن خود بمالم! شب نمایش فرا رسید و بدون حجاب ظاهر شدم و هیچ حادثه ای هم رخ نداد، و حتی مورد استقبال هم واقع شدم و این موضوع به من قوت قلبی بخشید و از آن به بعد گاه و بیگاه بی حجاب در نمایشها شرکت میجستم و حدس می زدم از همان موقع فکر برداشتن حجاب در شرف تکوین بود... او نخستین زنی بود که بعد از قره العین بدون حجاب در جمع مردان ظاهر شد. او را شاید بتوان اولین فمینیست ایرانی نامید. او می گفت: مرا هیچ گنه نیست به جز آن که زخم / زین گناه است که تا زنده ام اندرکنم قمر نخستین کنسرت خود را در سال ۱۳۰۳ برگزار کرد. روز بعد کلانتری از او تعهد گرفت که بی حجاب کنسرت ندهد! قمر عواید کنسرت را به امور خیریه اختصاص داد. او در سفر خراسان در مشهد کنسرت داد و عواید آن را صرف آرامگاه فردوسی نمود. در همدان در سال ۱۳۱۰ کنسرت داد و ترانه هایی از عارف خواند. وقتی نیرالدوله چند گلدان نقره به او هدیه کرد، آن را به عارف پیشکش نمود. با این که عارف مورد غضب بود. در سال ۱۳۰۸ به نفع شیر خورشید سرخ کنسرت داد و عواید آن به بچه های یتیم اختصاص داده شد. به گفته دکتر خرمی ۴۲۶ صفحه و به گفته دکتر سپنتا ۲۰۰ صفحه از قمر ضبط شده است... گشایش رادیو ایران در سال ۱۳۱۹ صدای قمر را به عموم مردم رساند. عارف قزوینی و ایرج میرزا و تیمورتاش وزیر دربار، شيفته او شده بودند. با این همه، قمر از گردآوری زر و سیم پرهیز می کرد و درآمدهای بزرگ و هدایای گران را به فقرا و محتاجان می داد. قمر الملوک وزیري در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۳۸ در شمیران، در فقر و تنگدستی مطلق به سگته مغزی درگذشت. وی در گورستان ظهیرالدوله بین امامزاده قاسم و تجریش شمیران به خاک سپرده شده است. روحش شاد

واقعا تماشایی است روی اسم هر کشور کلیک کنید و مناظر مختلف از آن کشور به همراه موسیقی آن کشور را ببینید و بشنوید

the slide you can get to view it all, just click on the country and scroll down to see This is a great email, I hope together did a mighty fine job of editing show photos and listen to the country's music. Who ever put this interesting look at a little at a time. Think it will take about a year! Very It's a good one to save and

[Italie](#)
[France](#)
[U.S.A](#)
[Scandinavie](#)
[Bulgarie](#)
[Roumanie](#)
[Allemagne](#)
[Amérique du Sud](#)
[Espagne](#)
[Canada](#)
[Grèce](#)
[Belgique](#)
[Japon](#)
[Afrique](#)
[Portugal](#)
[Autriche](#)
[Australie](#)
[Les Caraïbes](#)
[Alaska](#)
[Hongrie](#)

[Croatie](#)
[Ile de Norfolk](#)
[Ile de Malte](#)
[Luxembourg](#)
[Mexique](#)
[Hollande](#)
[Pologne](#)
[Prague](#)
[Andorre](#)
[Londres](#)
[Saint-Petersbourg](#)
[Israël](#)
[Irlande](#)
[Ecosse/Oban/Glasgow](#)
[Ecosse](#)
[Nouvelle Zélande](#)
[Fidji](#)
[Singapour](#)
[Hong Kong](#)
[Thaïlande](#)
[Thaïlande 2](#)
[Ko Samui](#)
[Turquie](#)
[Chypre](#)
[Chutes du Rhin Suisse](#)
[Genève](#)
[Lac Ohrid Macédoine](#)
[Bombay](#)
[Sri Lanka](#)
[Inde](#)

A tribute to Nasrin Sotoudeh!

<http://www.youtube.com/watch?v=Uqi0y8HIXV0>

<http://55-more#55/archives/blog/org.iranianbook//>
[نویسنده ایرانی، خلیل جبرانی جدید عکس یادگاری](#)

من و عبدالله شهبازی / فتنه شیرازی، ماجرای امیر فطانت و “گروه گلسخی”

دسته: [نامه ها و پاسخ ها](#) - [نظر شما](#)

مورخ شهیر و معتبر ما در مقاله [فتنه شیرازی، ماجرای امیر فطانت و “گروه گلسخی”](#) به مطالبی اشاره نموده بودند که منجر به مکاتبات زیر شد. بی هیچ شرحی بیشتر:



9 ژوئن 2010

جناب آقای شهبازی امیر فطانت هستم. در مورد مطالب فوق نکاتی را لازم به ذکر میدانم. حق نیست که مورخ بر اساس اوهام خود یا دیگران تاریخ بنویسد. 1- خانواده من به هیچ وجه متمدن نبود برعکس یافته های شما فقر خانوادگی یکی از عواملی بود که مرا از نو جوانی به مسائلی مبارزاتی کشاند. 2- پدر من

مالک هتل پالاس نبود. با عموم در مهمانخانه ای در پاساز دکتر مشیری شریک بود که بعد ها به مهمانپذیر انقلاب و گلها تغییر نام داد. همین الان هم که به سراغش بروید، چون اهل شیرازید، قاعدتا نباید ویرانه ای بیش باشد.

3- با حسن مکارمی رابطه دوستی از دبیرستان کمال داشتیم و میان من و او ارتباط فامیلی قابل ذکر و با معنایی نیست. شاید پدران و یا پدران پدران ما سابقه خویشی داشته اند.

4- هر چند در ارتباط با گروه فلسطین دستگیر شدم ولی در گذشته سیاسی من که از 13 سالگی در دبیرستان کمال نارمک شروع شد تا هنگام دستگیری در 4 تیر 1349 که بیست ساله بودم با هیچیک از افراد گروه فلسطین اشنائی نداشتیم. قبول طرح هواپیما ربائی به دلیل تحت تعقیب بودن من بود و بیشتر برایم مفری بود و بر اساس سابقه دوستی و نه ارتباط سیاسی با دانشجویی که در همسایه گی ما بود، رحیم سلیقه عراقی، پذیرفتم. علت تحت تعقیب بودن هم رهبری اعتصاب دانشگاه شیراز سال 1348 بود. کسانی که دانشجویی آن دوره بودند مرا خوب به یاد دارند. همان جوانی که با تیمسار پهلوان رئیس شهربانی و در مقابل همه دانشجویان دهن به دهن شد، که با نطق اتشین او اعتصاب دانشگاه پهلوی شروع شد.

جهت اطلاع شما و اگر در مقام مورخ چیزی مینویسد خدمتتان عرض کنم در گذشته سیاسی من تا هنگام دستگیری نام هائی مثل مهدی شمس اسحق، اولین قربانی جنبش مسلحانه در سیاهکل و امیر پرویز پویان، سعیدپایان، برادران سنجر، عبدالله پنجه شاهی و خواهرانش، دکتر غلام ابراهیم زاده از ستاره سرخ و بسیار دیگرانی که صاحب نام نیستند وجود دارد. یا باید در سیاهکل کشته شده بودم و یا اگر دهان باز میکردم سیاهکل در نطفه خفه میشد. ضمن ارتباط مفروض مرا با حمید اشرف میتوانی از آقای مهدی سامع بپرسید که ایشان حافظه محکمی دارند.

و اما بدون اظهار نظر و انهم تا اطلاع بعدی خدمت شما و دیگران عرض کنم که اگر هزار بار دیگر زاده میشدم باز آن میکردم که کردم و در زیر آسمان قضاوت هیچکس برایم با ارزش نیست مگر آنکه کسی باشد.

باز هم جهت اطلاع از زندگی من بعد از انقلاب. شرح جزئیات آن در بازجویی های من در زندان اوین زمان مرحوم کچوئی وجود دارد. حتی یک مصاحبه تلویزیونی نیز در این باب وجود دارد که شما را رجوع میدهم با یافتن آن.

همیشه با نام خودم زندگی کردم و در روی جلد کتابم "داستان تمام داستانهام" پرتره خودم هست و همیشه خودم بودم و از اینکه خودم هستم شادمانم. شرح این ماجرا را در کتابی که نام بردم نوشته ام.

10 ژوئن 2010

جناب آقای حسین فطانت

با سلام و احترام

از توجه جنابعالی سپاسگزارم.

مطلع هستی که بنده مورخ و با کسی دشمنی و حب و بغض ندارم. نمونه شما را به عنوان یک مورد مهم و جنجالی از نفوذ ساواک در گروه های سیاسی بیان کردم بی آن که قصد اهانت داشته باشم یا با شخص جنابعالی دشمنی داشته باشم.

مسئله را نیز من مطرح نکرد. قبلاً در اینترنت پیرامون شما جنجال ها شده بود و من از این طریق آشنا شدم.

ارتباط فعال با ساواک را نیز چک کردم و دوستانی که به اسناد دسترسی داشتند تأیید کردند.

من بر اساس مصاحبه آقای حسن فخاری مسئله هتل پالاس و تمول خانوادگی را مطرح کردم. طبعاً کسی که مالک هتل پالاس باشد متمول نیز هست.

در مورد فقر خانوادگی تصور می کنم اغراق می فرمایید. بهر حال، می توان گفت زندگی خانواده محترم جنابعالی در حد متوسط بوده. تحصیل در مدرسه خوارزمی تهران بیانگر فقر نیست. ضمناً، فقر فخر نیست.

همان طور که ملاحظه می فرمایید، متن فعلی پاورقی وبگاه خبر آنلاین است. متن کامل و نهایی کتاب را در وبگاه شخصی ام منتشر خواهم کرد. ایمیل شما را نیز عیناً درج خواهم نمود.

با تشکر

عبدالله شهبازی

10 ژوئن

جناب آقای شهبازی

روی سخن من هم با شما به دلیل مورخ بودن است. قاعدتاً مورخ نه بر اساس توهمات خود و یا دیگرانی نظیر آقای حسن فخار تاریخ مینویسد. سعی کردم در همین ابتدای کار و در مقاله اول آنچه را به نظرم نادرست است تذکر دهم. در مورد متمول بودن یا نبودن خانواده ما آنرا نه فخر میدانم و نه عیب. قصد حقیقت است. مهمانخانه ای را که نام بردم و با آن توصیفات در اوج ثروت خانوادگی است. خانواده فطانت در شیراز قابل ردیابی است. قاعدتاً و با تذکر من راه یافتن حقایق چندان دشوار نیست. ضمن در دبیرستان خوارزمی هم هرگز درس نخوانده ام. امیدوارم در مقاله بعدی و یا در کتابتان از اسنادی که نام برده بودید و برای تاریخ آنچه گویا تراست منتشر کنید.

وقتی مرا جزو بقایای کوچکی از گروه فلسطین نام میبرید جا دارد که جنابعالی را متوجه اشتباهتان بکنم و با توجه به دسترسی شما به اسناد وزارت اطلاعات ادرس دادم که قبل از اینکه بیشتر در سراشیب اشتباه بیفتید تذکر داده باشم. مگر اینکه قصد بر این باشد تا تنقلات ذهنی برای اذهانی بیمار فراهم شود که از شما بعید میبینم.

شما را مورخ و معتبر میدانم پس در موردی که بر ان اعتماد ندارید و یاحداقل من بازیگر نقش ضد قهرمان بر صحت ان انکار دارم و هنوز زنده ام و رجوعتان میدهم به منابع معتبر اصرار فرمائید. حداقل در همان مکان که از من نام برده میشود اشارات من نیز گنجانده شود. اگر آقای فخار و منصوران و ایرج مصداقی را در اندازه هائی نمیبینم که مخاطب من قرار گیرند اما برای شما ونوشته هایتان احترام و ارزش کافی قائلم.

جملات اخر نامه قبلی را هم اینچنین تعبیر کنید که از ابتدای امر

ما گرز سر بریده میترسیدیم

در مجلس عاشقان نمی رقصیدیم

در طول سی و چند سال گذشته، روئین تن شده ام بنابراین هیچ صفتی را هتاکى به خود تلقى نمی کنم راحت باشید. چندین بار برای خیرانلاین نامه فوق را ارسال کردم که درج نشد مزید بر اطلاع

با احترام

امیر حسین فطانت

10 ژوئن 2010

جناب آقای فطانت

با سلام و احترام

همانگونه که عرض کردم، من با هیچ کس دشمنی ندارم. در نگارش این کتاب جدید نیز محذورات اخلاقی، مثلاً در رابطه با خانواده نمازی، داشتم و لذا هم اکنون موبایلم و تمامی تلفنهایم را قطع کرده ام که به دلیل این محذورات کار تحقیق مختل نشود.

همان محذوراتی که سبب شد مورخین شریفی چون رکنزاده آدمیت و مهدی بامداد مجبور شوند از فردی بدسابقه و بدنام چون حاج محمد نمازی مجیز بگویند در کتابهایشان.

در مورد جنابعالی واقعاً هیچ گونه پیشداوری قبلی نداشته و ندارم. ماجرای معروفی است و نوشتم. خود من سالها زندانی سیاسی بوده ام و درک می کنم خیلی مسائل را.

بهرحال، بخشی را که در خیرانلاین درج می شود کاری نمی توان کرد. ولی در متن کامل کتاب که در سایتم منتشر خواهد شد می توانید شرحی بفرستید و این اجماع را که در مورد شما به وجود آمده، که گویا عامل لو رفتن دانشیان و گل سرخی بوده اید، توضیح دهید.

بنده عیناً آن را درج خواهم کرد و کاملاً بی طرفانه.

تا حدودی تصور می کنم مقصر وضع فعلی خود شما باشید. میتوانستید با انتشار یک مقاله به ابهام ها پاسخ دهید که چنین نکردید.

بهرروی، اگر مایل باشید می توانم در کتابم، که قطعاً مرجع خواهد شد، بخشی را به پاسخ جنابعالی اختصاص دهم به خاطر پاسداشت همشهری گری.

ارادتمند

عبدالله شهبازی

10 ژوئن

جناب آقای شهبازی

در نامه اتان چندین نکته نهفته بود که خود را موظف به یاد اوری انها میدانم.

فرض من بر این است که حضرتعالی روایت خود را بر این ماجرا نوشته اید و تبری است که از چله کمان رها شده و اساس انرا در مورد یکی از برجسته ترین ماجرا های جنبش چپ ایران بر پایه مفروضات و توهمات ان دسته از قهرمانان اسب های چوبینی قرار داده اید که همچون لاشخوران بر نعش قهرمانان، بزرگی و نام نشخوار میکنند.

خواهش میکنم مجدداً نوشته های آقای منصوران را مرور کنید تا به ذهن مالیخولیائی ایشان پی ببرید. لزومی به تکرار مکررات من نیست.

به این نوشته آقای فخار توجه کنید

“او را هم دستگیر کرده بودند و درست مرا در انفرادی روبروی او انداخته بودند. این فرد مدام اصرار می کرد و می خواست بداند که مرتضی کیست. بجهتی که از او هم درباره مرتضی سوال کرده بودند. که من می گفتم: او را نمی شناسم. چند روز بعد امیرحسین فطانت را آوردند و در انفرادی مجاور من انداختند. از آن روز به بعد روزانه چند ساعتی در انفرادی ما سه نفر را باز میگذاشتند...”

* من در فاصله ی دو - سه هفته گذشته روی این مسئله پرس و جو کردم و به این نتیجه رسیدم که باز گذاشتن در انفرادی ها در زندان قزل قلعه در آن دوره اصلاً معمول نبود. بعد از گذشت سالها و روشنگری هایی که شده، تحلیل شما از این قضیه چیست؟

- البته من در آن دوره متوجه نبودم چرا. ما فکر می کردیم این کار از لوطی گری و از ابتکارات گروهیانی به نام «مهدی» است، که آدمی «دانش مشتی» بود. بعدها که متوجه شدیم امیر [حسین] فطانت با پلیس همکاری می کند، شکام بر این رفت که او می خواهد از ما حرف بکشد و به ساواک گزارش دهد.”

من هیچوقت با آقای فخار در قزل قلعه روبرو نشده ام. بلکه اشنائی من با این گروه با کرامت شروع شد. کرامت سلول روبروی من بود و سرود بهاران خجسته باد را برایم میخواند. معقول نیست که کرامت و هم پرونده ایش را در یک راهرو بگذارند. از آن گذشته من با داریوش فروهر در یک دوره هم سلولی بودیم. اگر راست میگویند خاطره ای از او تعریف کنند.

راستش شرمم میاید از خودم که در این دعوای خاله زنک های سیاسی در گیر شوم اما هدفم اعتبار منابع شماسست به عنوان یک مورخ معتبر. آقای منصوران و فخار فضولاتی افاضه میفرمایند و جناب مصداقی و خوشدل لبهایشان را میلبسند. اما از مورخ معتبر و شهیر ما بعید است که بر این اساس تاریخ روایت کند. انهم در کتابی که قرار است کتاب مرجع شود.

بر آنچه که آنان میگویند اعتباری نیست، کسی نیستند مورخ نیستند. عقب مانده های سیاسی هستند که سبیل های رویشان را تراشیده اند اما سبیل های روحشان هنوز شبیه استالین است و در این بازار هیچکسی نبودن به دنبال کسی بودند. اذهان رشد نکرده ای که هنوز فریبرز سنجری که معرف حضور هردوی ما هست برایشان قهرمان است و ارمان، بازجوی ساواک که او هم معرف حضور هردوی ما هست خائن، بی هیچ تردیدی. این یکی بر اساس اعتقاداتش جوانان مردم را سلی میزد و آن یکی با اعتقاداتش ده ها و بلکه صد ها جوانان این مملکت را در ترکمن صحرا و کردستان و قتل عام 68 به کشتن میدهد. راستی کدامیک خائن است و کدامیک خادم؟ پاسخ این سوال برای من چندان ساده نیست و شما نیز به عنوان مورخ بیطرف محق به قضاوت نیستید. وظیفه حضرتعالی که مورخ هستید نگارش تاریخ است بر مبنای واقعیات.

به بنده میفرمائید که با مقاله ای رفع ابهام در این اجماع کنم و شما به لطف همشهریگری انرا بیطرفانه منتشر کنید. آقای شهبازی محترم اگر به نوشتن مقاله ای میتوانستم اذهان را روشن کنم انرا انوقت مینوشتم که از طرف چپ های تازه سر از تخم در آورده غیابا به اعدام محکوم شده بودم و گوشت های تنم مثل ردای عیسا راهی به بهشت بود. در نوشته های آقای منصوران بر این نکته مثالی آمده است.

امید وارم و جدا امیدوارم که در نوشته های آینده شما و باز مجدد تاکید میکنم بر ماجرای مقدس ترین شهدای جنبش چپ ایران به عنوان یک مورخ معتبر عمل کنید. ادرس منابع را دادم. میتوانید از اوراق بازجویی های من تحت نظر اخوندی به نام قانعی با لهجه اصفهانی در زندان اوین شروع کنید. اگر مورخید. و اگر نه من بر کدام ادعای خود میتوانم شهادی معتبر و زنده ارائه کنم؟

با احترام

2 نظر برای "من و عبدالله شهبازی / فتنه شیرازی، ماجرای امیر فطانت و "گروه گلserخی"

امیر گفت:

3

جناب فطانت عزیز :

لازم دانستم بعنوان یک ایرانی با تعلق خاطری به چپ که مسائل را دنبال میکند برایتان بنویسم. شاید آقای شهبازی را بعنوان محقق مستقل تایید نکنم ولی نام شما همچنان که ایشان گفته اند در این ماجرا بعنوان رابط با ساواک ذکر شده حتی امروز (2012/3/4) برابریکشنیه چهاردهم اسفند هزار و سیصد و نود در برنامه صدای امریکا به مناسبت اعدام گلserخی و دانشیان -مجرى برنامه (فلاحتی) در پایان نام فطانت را بعنوان گم گشته ای در این حلقه ذکر نمود و شما با سالها سکوتتان این ابهام را بیشتر کرده اید و بهتر است که علنا این موضوع را فاش نمایید و تمام ماجرا را بگویید لااقل برای آیندگان تا مورخینی چون آقای شهبازی نتوانند به میل و سلیقه وقایع را بنویسند .

امیر حسین فطانت گفت:

4

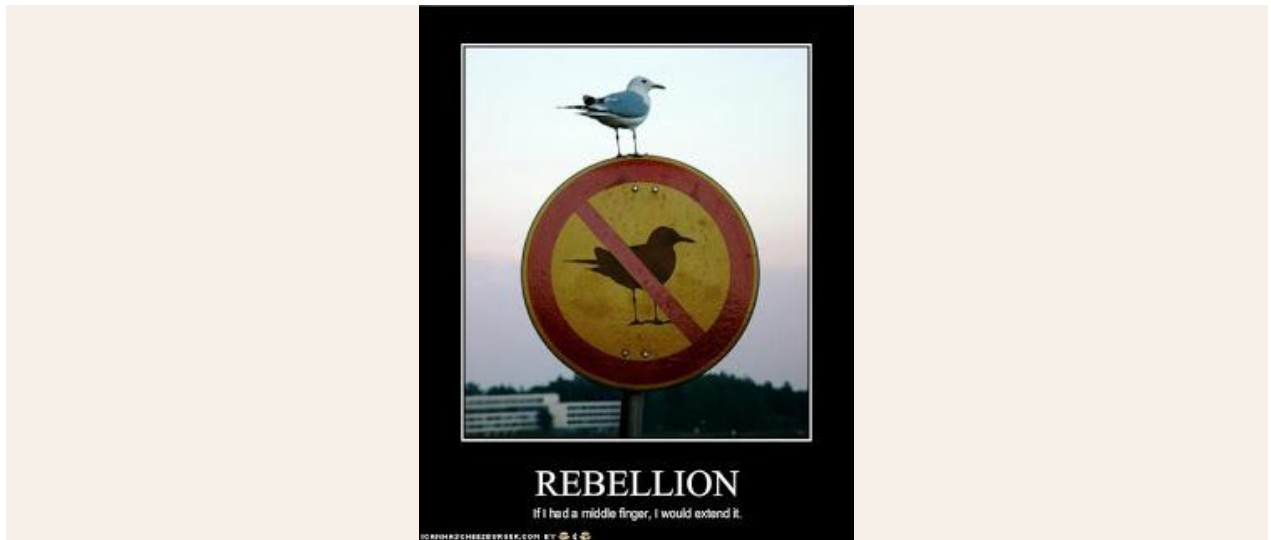
دوست عزیز

آنچه که برای شما و سایر روشنفکران چپ ایران اهمیت دارد شنیدن روایت پلیسی جنائی از ماجرائی است که همیشه متن زندگی من بوده است و هنوز هست. انتظار نداشته باشید آنچه را به بهای سخت به دست آورده ام به رایگان دهم. هیچ لذتی برای من بیشتر از شنیدن این تفاسیر و احادیث وجود ندارد. همانطور که برای آقای علامه زاده هم نوشتن من این ماجرا را به شیوه خود روایت خواهم کرد و تا آنزمان همه آزادند که هرگونه مایلند نظر دهند.

fetanat

"ناسازگارها و روایت "اعتراف یهودانی"

http://html.11_post-blog/04/2012/de.blogspot.archiverosa/



http://html.11_post-blog/04/2012/de.blogspot.archiverosa/

دوستان؛ سرما و گرانی، زندگی و جان زلزله زدگان آذربایجانی عزیز ما را به خطر انداخته. می توانید با فرستادن یک پتو، یک لحاف، یک تشک ، پیش از راه پندان زمستانی مناطق شمالی منطقه، در شبهای سرد به یاری آنها بشتابید. شرایط ارسال به منطقه زلزله زده:

1- لحاف، پتو و تشک ، تمیز و ملافه دار باشد.

2- هر یک دست رختخواب در یک پوشش بسته بندی شده باشد.

3- تا روز یکشنبه 1391/8/14 به یکی از سه آدرس زیر تحویل داده شود.

4- لباسهای دست دوم و رختخوابهای مستعمل به منطقه ارسال نخواهد شد.

تهرانپارس، شهرک امید، بلوک 3، ع-ص- خیاط.

جنت آباد شمالی، بلوار کورش شرقی، خیابان قام مقام، نستر3،

پلاک 47، واحد4 ، کلهری.

پاسگاه نعمت آباد، خیابان زمزم، خیابان جهاد، خیابان متین، نبش خیابان طاهری، پلاک 53، جمعیت

دفاع از کودکان کار و خیابان.

به مناسبت عید قربان
(فایل صوتی پیوست ایمیل می باشد)

برای دیدن ویدیو با کیفیت بالا روی یکی از لینکهای زیر کلیک کنید.

http://omid.omid57.com/2012/10/blog-post_26.html

<http://www.youtube.com/watch?v=bD1LFULevE8>

طبق آمار بانک جهانی در سال 2008 درآمد کشور عربستان از توریسم یا به زبان ساده خانه **کعبه معادل مبلغ 29.865.000.000-دلار یا قریب سی میلیارد دلار بوده است.** زائرین ایرانی که بصورت تمتع و یا عمره در همان سال به مکه رفته اند 1.937.000 نفر بوده اند که مجموعاً مبلغ 4.879.000.000 دلار یا بعبارتی قریب به مبلغ پنج میلیارد دلار درآمد تقدیم اقتصاد پادشاهان عربستان کرده اند و در میان تمام کشورهای اسلامی مقام اول را به خود اختصاص داده اند.

نظر باینکه هواپیمائی جمهوری اسلامی قدرت جابجائی این همه زائر را نداشته است شرکت هواپیمائی عربستان قریب به 54 درصد از زائران ایرانی را به خود اختصاص داده است....

طبق گزارش مقامات دیپلماتیک ایران در سال 2008 ماموران کشور عربستان بدترین و توهین آمیزترین رفتار را با زوار ایرانی داشته اند و ایران از لحاظ توهین ماموران عربستان مقام اول را به خود اختصاص داده است.

علمای عربستان در همان سال فتوی صادر کرده اند که ایرانیان شیعه کافر هستند.

طبق یک گزارش دیپلماتیک دیگر زائران ایرانی ناخواسته ترین و منفورترین خارجی ها در عربستان محسوب می شده اند.

با یک حساب سرانگشتی بوسیله پولی که ایرانیان سالانه به عربستان تقدیم می کنند می توان **تعداد 170.000 مسکن روستائی احداث کرد...**

یا میتوان 714.286 فرصت شغلی کشاورزی یا **200.000 فرصت شغلی صنعتی** برای جوانان ایجاد کرد

یا میتوان 10.000.000.000 متر مربع ساختمان مدرسه و ورزشی در کشور ایجاد کرد

و یا میتوان با پول حجاج دوسال یک پالایشگاه سوپر مدرن با ظرفیت 75000 بشکه احداث کرد

و یا با پول پنج سال حجاج میتوان ایران را به صادر کننده بنزین مبدل ساخت و دیگر برای واردات بنزین محتاج اعراب نبود....

اما افسوس که با پول حجاج ایرانی قمارخانه های فرانسه توسط شاهزادگان عربستان که انحصار بیزنس حج را در اختیار دارند آباد میشود.... و تا رسیدن ایرانیان مسلمان به مرحله فکرکردن در بهینه هزینه کردن پول برای نزدیکی به خدا راه بسیار درازی در پیش است

دیدن همیشه خوب است

خواه دیدن آن زیبا بیی ها باشد

خواه دیدن این زیبایی ها

شاید کلاسی که ما در آن درس می خوانیم از این هم ویران تر باشد

<image00112.jpg>

شاید پای پوشی که با آن می خواهیم در صراط مستقیم قدم بر داریم

از این هم کهنه تر باشد

<image00211.jpg>

شاید آب گوارایی که می نوشیم از این هم کثیف تر باشد

<image0039.jpg>

شاید باری که بر دشمنان است از این هم سنگین تر باشد

<image0046.jpg>

شاید صفای کودکیمان را اینجا ، جا گذاشته ایم
<image0054.jpg>

شاید خانه آخرتمان از این بدتر است
<image0063.jpg>

شاید مردم نتوانند از پشت شیشه های غبار گرفته ی ماشین هایشان ،
زیبایی و طراوت نوجوانیمان را ببینند
<image0072.jpg>

شاید آنچه در دنیا می جستیم از این هم بی ارزش تر بود
<image0081.jpg>

و شاید کودکی و پیریمان را اندوهی چنین فرا گرفته باشد
<image0098.jpg>

چشمها را باید شست

<image01013.jpg>

دل خوش از آنیم که حج میرویم غافل از آنیم که کج میرویم
کعبه به دیدار خدا میرویم او که همینجاست کجا میرویم
حج بخدا جز به دل پاک نیست
شستن غم از دل غمناک نیست
دین که به تسبیح و سر و ریش نیست
هر که علی گفت که درویش نیست
صبح به صبح در پی مکر و فریب
شب همه شب گریه و امن یجیب

<image0115.jpg>

<image01210.gif>

<image0147.jpg>

لطفاً اگر معمولاً هیچ ایمیلی را فرورارد نمیکنید برای دلهای کوچک این کودکان این ایمیل را به همه دوستانتان بفرستید برای زیارت خدا باید از
همین جا شروع کرد..

دو دیدگاه و دو نتیجه

هر دهه در آمریکا کتابی بنام (اشتباهات بزرگ) چاپ میشود . از خاطرات رئیس سازمان ناسا ی آمریکا که در این کتاب ثبت شده این است که
وقتی فضانوردان از جو زمین خارج میشدند، به علت عدم وجود جاذبه قادر به نوشتن گزارش نبودند. زیرا جوهر خودکار یا خودنویس بر روی
کاغذ اثری نمی گذاشت . در سال 1968 رئیس سازمان ناسا تصمیم گرفت این مشکل را حل کند و از تمام شرکتهای تجاری و پژوهشی دعوت به
همکاری کرد . سرانجام پس از 8/5 ماه زمان و حدود 11 میلیون دلار سرمایه گذاری يك شرکت پژوهشی موفق شد قلمی را بسازد که در تمامی

شرایط جوی از قبیل زیرآب ، در فضا ، در سرمای شدید ، گرمای شدید و خلاصه در تمامی شرایط قابل استفاده باشد . زمانی که این محصول رونمایی شد و جشنی در این خصوص گرفته شد، تلگرافی از طرف سازمان فضایی روسیه به دستشان رسید با این متن : کار بسیار خنده داری انجام داده اید. ما چندین سال است برای ثبت اطلاعات در فضا از مداد استفاده میکنیم . تمام به گفته رئیس وقت ناسا بعداز رسیدن این تلگراف 4 ماه دفتر پژوهشی سازمان تعطیل شد . او علت شکست و اشتباه در این مورد را تمرکز بر روی مشکل معرفی کرده است . روس ها بر روی راه حل تمرکز کرده بودند.

آخرین بروز رسانی های تارنمای اینترنتی امید ۵۷

گزارشات تصویری

دنیای پاک حیوانات

[blog-post_3.html/11/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post_3.html/11)

تصاویری از زلزله آذربایجان

[blog-post_2.html/11/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post_2.html/11)

ببر خانگی

[blog-post.html/11/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post.html/11)

مدلهای لباس خواب زنانه

[blog-post_31.html/10/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post_31.html/10)

شکار بچه 3 ساله توسط عقاب !

[html.3/10/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/html.3/10)

کوه آتشین در رامهرمز

[blog-post_29.html/10/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post_29.html/10)

تصاویری از جنگ در لبنان و فلسطین

[blog-post_28.html/10/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post_28.html/10)

قتل عام کودکان توسط ارتش اسرائیل (+18)

[blog-post_27.html/10/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post_27.html/10)

عکسهایی از لبنان که نمی خواهند شما ببینید (+18)

[blog-post_26.html/10/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post_26.html/10)

وقتی نماینده جمهوری اسلامی در لبنان دلار سبز تانخورده بین مردم تقسیم می کند.

[blog-post_25.html/10/http://blog.omid57.com/2012](http://blog.omid57.com/2012/blog-post_25.html/10)

ویدیوهای جالب

۳۷ روز - شاپور بختیار

[blog-post_6638.html/11/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_6638.html/11)

فیلم کنعان ۳۸۶ کارگردان مانی حقیقی نویسنده اصغر فرهادی (کامل)

[blog-post_3.html/11/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_3.html/11)

پیام تبریک کودکان کار به مناسبت نوروز 1391

[html.1391/11/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/html.1391/11)

فیلم سینمایی گوزنها با بازی بهروز وثوقی

[blog-post_2.html/11/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_2.html/11)

زیباترین مراسم عزاداری

[blog-post_1.html/11/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_1.html/11)

فیلم ارتفاع پست ساخته ابراهیم حاتمی‌کیا (کامل)

[blog-post.html/11/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post.html/11)

اینقدر ملی‌گرایی را در سرودها پررنگ نکنید

[blog-post_31.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_31.html/10)

فیلم سینمایی بوی گندم (کامل) (1356)

[html.1356/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/html.1356/10)

سخن شاملو درباره اساطیر دینی و لزوم شکاکیت

[blog-post_9463.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_9463.html/10)

نسخه کامل فیلم توقیف شده طلای سرخ ساخته جعفر پناهی

[blog-post_30.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_30.html/10)

وقتی شکارچی از شکار خودش می‌گذرد

[blog-post_29.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_29.html/10)

فیلم سینمایی خاطرخواه (1351) (کامل)

[html.1351/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/html.1351/10)

کلیپ ترکیدن تفنگ کلاش در حال شلیک کردن

[blog-post_7861.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_7861.html/10)

فیلم سینمایی پستیچی به کارگردان داریوش مهرجویی (کامل) (۱۳۵۱)

[blog-post_28.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_28.html/10)

هفتمین دوره بازیهای آسیایی در تهران

[blog-post_4958.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_4958.html/10)

فیلم سینمایی رضا موتوری (۱۳۴۹) (کامل)

[blog-post_27.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_27.html/10)

تجاوز به زنان اسرا حق مسلمین است

[blog-post_26.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_26.html/10)

فیلم سینمایی شرایط (کامل) (18+)

[html.18/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/html.18/10)

کارتون زبل خان و اسب آبی

[blog-post_6603.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_6603.html/10)

بهمن مفید و شهناز تهرانی در فیلم رفاقت

[blog-post_25.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_25.html/10)

بیغل کردن فرزندان مصداق سکس است

[blog-post_3055.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_3055.html/10)

بهمن مفید و شهناز تهرانی در فیلم سینمایی حسین ازدان

[blog-post_24.html/10/http://video.omid57.com/2012](http://video.omid57.com/2012/blog-post_24.html/10)

شعر نغمه درد از فروغ فرخزاد

[blog-post_3.html/11/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_3.html/11/)

شعر من و تو از حمید مصدق

[blog-post_2.html/11/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_2.html/11/)

داستانی کوتاه از رضا شاه و سرباز مست

[blog-post.html/11/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post.html/11/)

شعر پرچم امید از دکتر مصطفی بادکوبه ای

[blog-post_31.html/10/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_31.html/10/)

داستانی کوتاه و خواندنی از حاضر جوابی چرچیل

[blog-post_30.html/10/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_30.html/10/)

شعر به علی گفت مادرش روزی از فروغ فرخزاد

[blog-post_29.html/10/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_29.html/10/)

شعر دست از فریدون مشیری

[blog-post_28.html/10/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_28.html/10/)

شعر سنگ مزار از مسعود فردمنش

[blog-post_27.html/10/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_27.html/10/)

داستانی کوتاه و آموزنده از حاضر جوابی چرچیل

[blog-post_26.html/10/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_26.html/10/)

پاسخ شعر کوچه فریدون مشیری

[blog-post_25.html/10/http://sher.omid57.com/2012](http://sher.omid57.com/2012/blog-post_25.html/10/)

نرم افزارها

TuneIn radio برنامه ای برای رادیوهای سراسر جهان

[tunein-radio.html/11/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/tunein-radio.html/11/2012/)

whatsapp برنامه ای برای دریافت و ارسال پیامک به صورت رایگان

[whatsapp_28.html/10/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/whatsapp_28.html/10/2012/)

Viber نرم افزاری برای ارتباط رایگان بین تلفنهای همراه

[viber.html/10/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/viber.html/10/2012/)

شمارش معکوس تا نوروز

[nouruz.html/09/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/nouruz.html/09/2012/)

K-Lite Codec Pack برنامه ای برای نمایش تمام فایل‌های صوتی و تصویری

[k-lite-codec-pack.html/09/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/k-lite-codec-pack.html/09/2012/)

اسکایپ نرم افزاری برای تماس رایگان

[blog-post_3.html/09/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/blog-post_3.html/09/2012/)

تولبار ویژه امید ۵۷

[blog-post.html/09/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/blog-post.html/09/2012/)

virastyar نرم افزاری برای تمامی پارسی زبانان
[virastyar.html/08/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/virastyar.html/08/2012/)

quirco برنامه ای آنلاین برای طراحی آیکون ios
[quirco-ios.html/08/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/quirco-ios.html/08/2012/)

نرم افزار پارسی parsquran برای بررسی دقیق قرآن
[parsquran.html/08/2012/http://software.omid57.com](http://software.omid57.com/parsquran.html/08/2012/)

دست نوشته ها

به مناسبت عید قربان
[blog-post_26.html/10/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post_26.html/10/)

نقد و بررسی شورای ملی ایران
[blog-post_3.html/10/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post_3.html/10/)

حرفهای خودمانی
[blog-post.html/10/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post.html/10/)

ابراز خرسندی از اعتراض به فیلم توهین آمیز
[blog-post_16.html/09/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post_16.html/09/)

پاسخ امید جمشیدی به فراخوان رضا پهلوی برای همبستگی
[blog-post.html/09/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post.html/09/)

تفاوتهای جنبش کارگری , جنبش چپ و کمونیست
[blog-post_31.html/08/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post_31.html/08/)

چگونگی اعتراض در پنج روز اجلاس جنبش عدم تعهد در تهران
[blog-post_23.html/08/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post_23.html/08/)

مجاهدین خلق و نقش آن در پس از سرنگونی جمهوری اسلامی
[blog-post_20.html/08/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post_20.html/08/)

پیامی متفاوت از امید جمشیدی برای زلزله زدگان آذربایجان
[blog-post_13.html/08/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post_13.html/08/)

حمله نظامی به ایران و آنچه باید بدانید
[blog-post_7.html/08/http://omid.omid57.com/2012](http://omid.omid57.com/2012/blog-post_7.html/08/)

An Open Letter To My Fellow American-Armenian Brothers And Sisters

Dr. Ani Kalayjian, Cliffside Park, New Jersey, U.S.A
Aleppo now

My cousin, a 60 years of age diabetic male, has been kidnapped from his own mechanic shop in Aleppo, Syria, by the Syrian opposition. For the last five months the opposition has been targeting the Armenian Christian minority in Aleppo, Damascus, Azez, and Der Zor. They have systematically destroyed Armenian churches, Armenian schools, nursing homes, and Armenian neighbourhoods.

I called my other cousin and could hear the bombs blasting at any hour of the day and night. The opposition is waging war against the Assad government, but Armenians have nothing to do with this war. Although loyal to their country's government, Armenians are also loyal to their neighbours, and humanity at large. My other cousin has been hiding in the basement of her daughter's house, in fear, with the house shaking from the

Armenian Quarter of Nor Kyoogh

blasts, afraid they can no longer live there. Just a day ago they blasted a huge truck in the middle of a courtyard in Aleppo, killing many innocent people. The government is not the force behind all this destruction—it is the Syrian opposition that we Americans are supporting.

In 1915 Syria opened its arms when Ottoman Turks were annihilating Armenians and throwing them out of their homes of 3,000 years. One-and-a half million Armenians were systematically annihilated, and others walked through the Arabian deserts to make it to Syria. Since 1915 Armenians have been building Aleppo, Azez, Latakia, Damascus, Kesab, Der Zor, and other parts of Syria. Armenians have their own private schools, churches, and community centers. Now in 2012, 97 years after the Genocide, Armenians are being subjected to another mass trauma of murder, destruction, ransacking, kidnapping, and torture. The Syrian opposition is backed by Saudi Arabia, Qatar, and Turkey. Turkey has been selling arms to the opposition and finding any excuse to attack the border in northern Syria, which is populated by Christian minority Armenians. Turkey has taken advantage of this chaotic war situation and has destroyed the Genocide memorial and the Armenian Church in Der Zor.

The opposition also threw elderly Armenian residents out of the Armenian Elders Home in Bostampasha and turned it into their headquarters to send bombs and missiles to destroy the rest of the Armenian community. These Armenian older adults had been thrown out of their homes at the beginning of their lives by Ottoman Turks, and now, once again, at the last stage of their lives, they are being thrown out of their homes by Syrian opposition forces and Turkish criminals.

I am a humanitarian worker and President of the Meaningful world, a charitable organization, servicing the world in over 45 countries, and it hurts me in the core to not being able to go to Syria and help the surviving community that is in shell shock, experiencing severe trauma.

Masbah Farook, Boostan Pasha

Where is the UN Declaration for Human Rights? When we contacted the United Nations High Commissioner for Human Rights, their response was that their office is in the dark and cannot help. Where is justice? What can we do to stop this madness? Why is the opposition destroying the Armenian community? If they want to lead Syria, they should oppose the Syrian government and not attack innocent Armenian people who are the Christian minority. How many times does a nation gets displaced?

Armenian Old Age Home, Boostan Pasha

Please help in any way you can, pray for the Christian Armenian minority that is innocently being targeted by the Syrian opposition, hold prayer circles, send donations to help feed our Armenian family, talk with your congressional representative, tell him or her what is REALLY going on in Syria—a totally different story than what the opposition and mainstream media are broadcasting to convince the world.

Please educate your circle of Americans and others so they will stop supporting and sponsoring the opposition.

We Build Your Image Day by Day.....

You received this email because you have shown interest in current events, politics, international relations, national security issues, therefore you are part of a recurring email distribution list.

If you wish to change your contact information, or if you wish to be removed from this email distribution list, please reply to this email and write REMOVE.

Contents of this email is not necessarily the opinion of GlobalHye Information Services. We send this information to make you aware of this subject matter.

در حالی که انتخابات ریاست جمهوری نزدیک می شود، تدارکات برای جنگ های نوین تجاوزکارانه با شتاب بیشتری آماده می شود. این تدارکات جنگی به پشتیبانی رئیس جمهور بارک اوباما و حریف جمهوری خواه او میت رامنی انجام می گیرد.

مهمترین رزم آیش مشترک و بی سابقه آمریکا و اسرائیل یکشنبه 21 اکتبر آغاز شد، و طرح آن به هدف آزمایش سامانه های پدافند موشکی دولت صهیونیست بود. رزم آیش سه هفته به طول خواهد انجامید و 3500 نفر متخصص نظامی آمریکایی در اسرائیل و اروپا، 1000 عضو نیروهای دفاعی اسرائیل در آن شرکت خواهند داشت - استقرار باتری های ضد موشکی پاتریوت و یک ناو جنگی آمریکایی مجهز به سامانه پدافند موشکی ضد بالیستیک اژیس(1) طی این رزم آیش آزمایش خواهد شد.

به گفته ژنرال های آمریکایی و اسرائیلی، رزم آیش برای شبیه سازی جنگ در جبهه های متعدد برای مقابله با پرتاب شونده هایی که با آهنگ سریع اهداف اسرائیلی را مورد حمله قرار می دهد، یعنی موشک های بالیستیک با برد کوتاه و بلند و به همین گونه خمپاره و راکت. ژنرال معاون کرگ فراکلین اهمیت این تمرین ها را با بیانیه اش کاهش داد و گفت: «پیغام خاصی وجود ندارد. این تمرین ها برای به آزمون گذاشتن قابلیت دفاعی اسرائیل است.»

در واقع، رزم آیش نه کاملاً دفاعی و نه بدون هدف است. همانگونه که طرح رزم آیش به روشنی نشان می دهد، هدف عبارت است از بررسی و آزمایش قابلیت واشینگتن و تل آویو، پس از حمله به ایران، در رویارویی با اعمال تلافی جویانه تهران و هم پیمانانش.

دولت اوباما و دولت اسرائیل دانما طلب تهدیدات جنگ طلبانه علیه ایران را به بهانه برنامه هسته ای این کشور به صدا درآوردند. ماه گذشته، نخست وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو در نشست عمومی سازمان ملل متحد، روی تعیین خط قرمز پافشاری کرد، و داعیه دروغین خود را مطرح کرد که گوئی ایران تا چند ماه دیگر بمب اتمی دست پیدا خواهد کرد. خط قرمز یک مفهوم بیشتر ندارد: بهانه برای جنگ.

اغراق گوئی آمریکا و اسرائیل درباره تهدید و خطر تهران کاملاً ریاکارانه است. خلاف ایران، اسرائیل منشور منع گسترش سلاح اتمی را امضا نپذیرفت و به آژانس بین المللی انرژی اتمی نیز اجازه بازرسی نداد. اسرائیل ذخیره پر اهمیتی از سلاح های اتمی و امکان پرتاب آن به هر نقطه از خاورمیانه را در اختیار دارد(2). علاوه بر این، ایالات متحده و اسرائیل تجربیات زیادی در زمینه جنگ های غیر قانونی در منطقه دارند، و اکنون نیز در حال نقشه ریختن برای جنگ دیگری هستند، و این بار علیه ایران.

آزمایش های سامانه های پدافند موشکی اسرائیل تنها قابلیت اسرائیل و ایالات متحده را برای حمله ناموجه علیه ایران تقویت می کند. رزم آیش اخیر در پیوند با تمرین اساسی در زمینه دفاع غیر نظامی اسرائیل می باشد که هفته گذشته آغاز شد. به بهانه مقابله با زلزله احتمالی، فرمانده داخلی نیروهای دفاع اسرائیل، و به همین گونه تمام بخش خدمات فوری و وزارتخانه های دولت، تمرین هائی را آغاز کردند «برای آماده سازی برای وضعیت های فوری که می تواند احتمالاً ما را غافلگیر کند.»

چنین اقداماتی در اسرائیل چیزی نیست بجز تدارکات گسترده جنگ. ایالات متحده در عین حال سامانه های دفاع موشکی هم پیمانانشان در خلیج فارس را تقویت کرده اند.

ماه گذشته، نیروی دریایی آمریکا تمرین بی سابقه ای را با شرکت ناوگان جنگی 30 کشور در خلیج فارس برگزار کرد. هدف از چنین تمرین هائی، جلوگیری از مین گذاری تنگه هرمز توسط ایران به عنوان عمل تلافی جویانه در پاسخ به حملات آمریکا بود. علاوه بر این، از آغاز سال جاری، پنتاگون گروه های هوادریای رزمی اش را به دو برابر افزایش داده و یک اسکادران هواپیمای شکاری اف 22 اولترامدرن را در منطقه مستقر ساخت و بر این اساس به شکل قابل ملاحظه ای موجب افزایش توان تهاجمی اش در جنگ علیه ایران شد. تمام حملات آمریکا نه تنها مراکز هسته ای ایران، بلکه بخش بزرگی از زیربنای نظامی و صنعتی کشور، با نتایج اسفبار برای اقتصاد و مردم ایران را هدف خواهد گرفت. دوشنبه، در سومین جدال برای ریاست جمهوری، اوباما و رامنی در مورد پشتیبانی از اسرائیل، افزایش تحریم های اقتصادی علیه ایران برای فلج کردن این کشور و آمادگی برای جنگ سعی می کردند قاطعیت خود را بیش از پیش نشان دهند.

در حالی که بین دو حزب دموکرات و جمهوری خواه در مورد برنامه جنگی توافق وجود داشت، اوباما موضع وکیل مدافع پر شورتری برای جنگ بنظر می رسد. اوباما به طور مشخص به رزم آیشی که در شرف تکوین است اشاره داشت تا نشان دهد که دولت او «قوی ترین همکاری نظامی و اطلاعاتی با اسرائیل» را راه اندازی کرده است، البته با بی اعتنائی کامل به نتایج آن برای مردم ایران، و با افتخار مدعی شد که «سخت ترین تحریم تاریخ را به ایران تحمیل کرده است... بهای ارز ایران تا 80% سقوط کرده و تولید نفت [از دوران جنگ ایران و عراق] به کمترین میزان رسیده... اقتصاد آنها در حال ویران شدن است.»

وقتی رامنی درخواست تحریم های سخت تری را مطرح کرد و به عنوان آخرین راه حل فراخوان مداخله نظامی صادر کرد، اوباما پاسخ داد که زمان مذاکرات به سرعت به پایان می رسد. «زمان می گذرد». و اظهار داشت که : «به ایران اجازه نخواهیم داد که به مذاکرات بی پایان و بی نتیجه ادامه دهد... اگر به خواست های جامعه بین الملل پاسخ نگوید، ما برای اطمینان حاصل کردن از نبود سلاح اتمی در ایران دست به اقدامات ضروری خواهیم زد.»

روی دوش طبقه کارگر در آمریکا، در خاورمیانه و در سطح بین المللی برای جنگ جنایتکارانه دیگری تدارک می بینند. این جنگ نیز مانند مداخلات نظامی در افغانستان، در عراق و در لیبی، بر اساس دروغ و تحریف حقایق در افکار عمومی به راه خواهد افتاد.

امپریالیسم آمریکا برای جلوگیری از ساخت سلاح هسته ای توسط ایران به این کشور حمله نمی کند، بلکه برای به قدرت رساندن رژیم در ایران تلاش می کند که مطابق بلند پروازی های ایالات متحده برای تسلط بر منطقه ای انباشته از انرژی یعنی منطقه خاور میانه و آسیای مرکزی، تحت اوامر واشینگتن باشد.

سیاست مسئولیت ناپذیر واشینگتن می خواهد آتش جنگ را در سطح منطقه ای برپا کند که می تواند رقبای بزرگ ایالات متحده را به میدان بکشاند. کشورهایی مانند چین و روسیه هر دو در همین منطقه منافع اقتصادی و استراتژیک بسیار مهمی دارند.

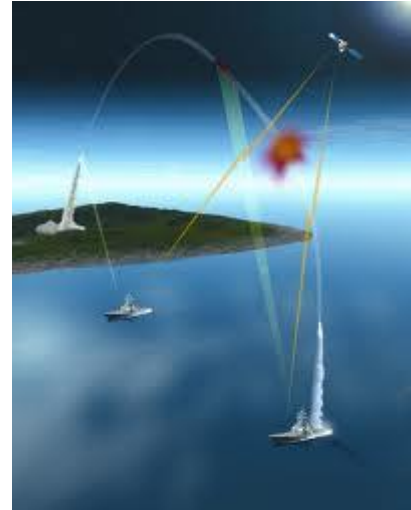
تنها نیروی اجتماعی که می تواند به این گونه فجایع پایان ببخشد، طبقه کارگر بین المللی است. مبارزه علیه نظامی گری و جنگ مستلزم ایجاد جنبش توده ها بر اساس انترناسیونالیسم سوسیالیستی برای پایان بخشیدن به نظام سرمایه داری و نظام باطل شده دولت – ملت به عنوان منشأ اصلی جنگ است.

توضیحات مترجم

1) Aegis

<http://www.youtube.com/user/AegisBMD>





2) مترجم : در واقع اسرائیل در استراتژی سامسون، با سلاح اتمی می تواند به هر نقطه از جهان حمله کند. موشکهای ژریکو 11 هزار کیلومتر برد دارد. استراتژی سامسون بر این اساس است که اگر بنا بر این باشد که اسرائیل از بین بروی، تمام جهان از بین خواهد رفت.

پی نوشت مترجم :

لازم به یادآوری است که ترجمه و نشر مقالات تروتسکیستها به معنای دفاع از چنین تمایلاتی در گاهنامه هنر و مبارزه نمی باشد و تکیه ما بیشتر روی وجه گزارشی مقاله بوده و علاوه بر این ضروری خواهد بود که ما با نگرش های تمایلات مختلف در بطن جریان های چپ و به ویژه انترناسیونال چهارم آشنا شویم.

با این وجود از دیدگاه کلی با نظریات مطرح شده بجز مواردی که به پاراگراف آخر مربوط می شود یعنی انترناسیونالیسم سوسیالیستی که تا حدود زیادی ایده آلیستی به نظر می رسد، می توانیم موافق باشیم. موضوع بحث فعلا این جا نیست. در هر صورت ما عملا، نه تنها از شکل جنبش توده های سوسیالیستی در سطح جهانی برای مقابله با جنگ و امپریالیسم و [گذار]، خیلی دور هستیم، ولی بر عکس با یک جنگ احتمالی و عینی علیه ایران روبرو می باشیم. در نتیجه ملت ایران به هیچ عنوان نمی تواند، دست کم برای پاسخگویی به تهدید جنگ امپریالیستی فعلی روی جنبش توده های سوسیالیسم انترناسیونال حساب کند زیرا چنین نیروئی هنوز شکل نگرفته است.

هنر جنگ : سلاحی به نام سکوت رسانه ای

مانلیو دینوچی (جغرافی شناس- روزنامه نگار)

مرکز مطالعات جهانی سازی، 30 اکتبر 2012

منطقه : خارمیانه

مضمون : تحریف خبری، جنگ ایالات متحده - ناتو

گاهنامه هنر و مبارزه/ترجمه توسط حمید محوی/پاریس/31 اکتبر 2012

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/308>

L'art de la guerre : L'arme du silence médiatique

De [Manlio Dinucci](#)

<http://www.mondialisation.ca/larme-du-silence-mediatique/5310127>



می گویند سکوت طلا است. بی گمان چنین است، ولی تنها در مفهوم ضرب المثل رایج. سکوت خاصه ابزار گرانبهایی است که برای تحریف افکار عمومی به کار برده می شود: اگر در روزنامه ها، در گزارشات و مصاحبات تلویزیونی از رویدادهای جنگی یاد نشود، تنها در ذهنیت آنهایی که به حقانیت رسانه ها باور دارند، چنین رویدادهایی وجود خارجی ندارد. به عنوان مثال، چند نفر می دانند که در هفته گذشته خارتوم پایتخت سودان بمباران شد؟

حمله هوایی توسط شکاری های بمب افکن در شب انجام گرفت، و یک کارخانه تولید مهمات را مورد اصابت قرار داد. بر اساس دعاوی تل آویو این کارخانه به فلسطینی ها در غزه مهمات تحویل می داده است.

اسرائیل تنها کشوری در منطقه است که هوایمائی هائی را در اختیار دارد که قادر به انجام عملیات تهاجمی از فاصله 1900 کیلومتری، با قابلیت رادار گریزی و ایجاد اختلال و از کار انداختن دستگاه های ارتباطاتی، و پرتاب موشک و بمب هدایت شونده با دقت بالا از فاصله دهها کیلومتری از هدف می باشد. عکس های ماهواره ای در شعاع 700 متری از مرکز انفجارها، هفت حفره بزرگ را نشان می دهد که در اثر انفجارهای پرقدرت ایجاد شده و بسیاری را به کام مرگ کشانده و برخی دیگر را نیز زخمی کرده است. در رابطه با این بمباران، دولت اسرائیل رسماً سکوت اختیار کرد و تنها اعلام داشت که «سودان دولت تروریست خطرناکی است که از سوی ایران پشتیبانی می شود».

از سوی دیگر تحلیلگران راهبردی این حمله را به عنوان آزمایش در رابطه با طرح حمله به مراکز اتمی ایران دانسته اند. درخواست سودان از سازمان ملل متحد برای محکوم کردن حمله اسرائیل و بیانیه پارلمان عرب که اسرائیل را متهم به نقض حقوق بین الملل دانسته است، هیچ انعکاسی در رسانه های بزرگ نداشته است.



بر این اساس بمباران خارتوم توسط اسرائیل مانند کشتار [بنی ولید] در سانه ها به سکوت برگزار شد. شهر بنی ولید در لیبی توسط شبهه نظامیان دولتی مصراته مورد حمله قرار گرفت. ویدئو و عکس هایی که از راه انترنت منتشر شد، تصاویر بهت آور کشتار شهروندان و حتی کودکان را نشان می دهد.

در یکی از گزارشات ویدئویی از محاصره بیمارستان بنی ولید، دکتر ملث شاندولی در رابطه با عوارضی ناشی از جراحات، تأثیرات فسفور سفید و گازهای سمی را مسئول دانسته است. پس از این مصاحبه، فوراً به ما گزارش رسید که سر آن پزشک را بریده اند.

علاوه بر این گزارشات دیگری، از جمله گزارش وکیل دعاوی عفاف یوسف، حاکی از این امر است که بسیاری از قربانیان طی انفجارها بی آن که مورد اصابت پرتاب شونده ها قرار گرفته شده باشند کشته شده اند. روی بدن آنها هیچ اثری از اصابت گلوله یا ترکش دیده نمی شود، بدن آنها بیشتر شبیه بدن مومیایی شده و مشابه همانهایی است که در فلوچه کشته شده اند. فلوچه شهری در عراق است که در سال 2004 مورد حمله نیروهای ایالات متحده قرار گرفت و در این حمله بمب های فسفر سفید و سلاح های نوین با شارژ اورانیوم به کار برده شد.

کمی پیش از حمله به بنی ولید، گزارشات دیگری حاکی از حمل اسلحه و مهمات توسط کشتی به مصراته است. شاهدان دیگری از بمباران هوایی، قتل و تجاوز، و تخریب خانه ها توسط بولدوزر گزارش داده اند. در این موارد نیز رسانه ها سکوت اختیار کردند. به همان گونه که ایالات متحده، طی حمله علیه شهر بنی ولید، ایالات متحده، مخالفت روسیه و چین را در شورای امنیت در سازمان ملل متحد را مسدود کرد که خواهان حل مسالمت آمیز منازعه بودند. چنین موضوعی نیز در رسانه ها منتشر شد.

رویدادها گزارش نمی شوند و شرح وقایع کمتر از همیشه به خانه های ما راه پیدا می کنند. شبکه ماهواره ای اینتل ست، بزرگترین ارائه دهنده خدمات مخابرات ماهواره ای تجاری در جهان که مرکز آن در واشینگتن می باشد، تماس ایران با اروپا را مسدود کرده است. شبکه اوتل ست نیز که یک شبکه اروپایی می باشد، همین سیاست را به اجرا گذاشته است.

در دوران «اطلاعات جهانی» تنها باید صدای ارباب آن را بشنویم.

«هوکا هی(1)، هوکا هی» مبارز سیو !
در صلح ابدی بیارام
راه تو ادامه دارد
«هوکا هی» راسل مینز
دوستان تو بسیارند

راسل مینز (1939-2012) سرخپوست مبارز دیگر در میان ما نیست
در گذشت یکی از مبارزان بزرگ قبیله سیو که در بطن مبارزه سرخپوستان بومی آمریکا از 1492 تا قرن بیستم و بیست و یکم، پرچم جنبش را
علیه تروریسم غرب تداوم بخشید...
مرکز مطالعات جهانی سازی، 24 اکتبر 2012
منطقه : ایالات متحده
مضمون : جنایت علیه بشریت

Radio Azadegan

هم میهنان گرامی
با توجه به تهدیدهای بی شرمانه برای بر اه انداختن یک جنگ دیگر، نامه ی سرگشاده ی ضمیمه نگاشته شده و اکنون مترصد جمع آوری امضاء از سوی شما و دوستان شما می باشد. لطفاً در صورت تمایل و همیاری و پشتیبانی از این نامه نام خود را در دادخواست (Petition) اضافه کنید
<http://www.ipetitions.com/petition/prevent-war-with-iran/>

Your signature is valuable and makes a real difference. Please encourage others to sign the petition as well. Forward the text above to everyone who might be interested:

RadioAzadegan

www.radioazadegan.com

RadioAzadegan
www.iran57.com

nahid jafarpour

[موقعیت به شدت شکننده ایران؟ سیمای سیاسی اتحاد جمهوری خواهان؟ مسئله قومی-ملی؟](#)

اکبر سیف

http://www.jjdi.com/fa/index-18-id=1905:2012-10-17-08&article=view&php?option=com_content&Itemid=67&05-31-catid=69:2011-09-12-19&47

دوست عزیز
به پیوست فراخوان مراسم یادمان پنجاهمین سالگشت پایه گذاری کنفدراسیون جهانی برایتان ارسال می شود. در صورت تمایل به امضای آن لطفا نام تقاضا می شود در پخش آن و جمع آوری امضا ما را یاری کرده و اسامی را نیز به خود را به آدرس الکترونیکی قید شده در بیانیه ارسال کنید
ارسال کنید پستالکترونیکی کنفدراسیون آدرس
با سپاس از پشتیبانی و با سلامهای گرم

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ی ملی)
Confederation of Iranian Students (National Union)
Confédération des Étudiants Iraniens / Conföderation der Iranischen Studenten

اطلاعیه

21 مهرماه 13/1391 اکتبر 2012

یادمان پایه گذاری کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ی ملی) را گرامی داریم!

دوستان، اعضاء و کوشندگان کنفدراسیون جهانی،

پنجاه سال پیش کوشش‌های چند ساله‌ی دانشجویان ایرانی در اروپا و ایالات متحده، سرانجام به ثمر رسید و دانشجویان ایران با تأسیس کنفدراسیون جهانی در شهر پاریس، با شرکت اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران، به اتحادیه‌ی ملی خود چون وسیله‌ی مبارزه اجتماعی و فرهنگی دست یافتند. چنانکه می‌دانید، امسال ما پنجاهمین سال پایه‌گذاری کنفدراسیون جهانی (اتحادیه‌ی ملی) را از سر می‌گذرانیم. از همین رو، کمیته متشکل از مسوولان و کوشندگان کنفدراسیون جهانی ما با حمایت چندین تن از دبیران پیشین آن سازمان دست به ابتکار تدارک جشن یادبود تأسیس آن سازمان بی‌نظیر زده‌اند و تا کنون اقداماتی برای برگذاری جشنی فرهنگی- تاریخی به آن مناسبت انجام گرفته است.

اما موفقیت این جشن در گرو شرکت هر چه بیشتر یک یک کوشندگان کنفدراسیون جهانی ماست، کسانی که طی آن دو دهه‌ی پر درد و اَلَم میهن‌مان همگی، دست اندر دست، در راه استقرار آزادی، دموکراسی، و حقوق بشر می‌کوشیدیم. همه می‌دانید که کنفدراسیون جهانی ما، از همان آغاز تأسیس، وظیفه‌ی خود دانست که به دفاع از آزادی‌های دموکراتیک در کشور کودتا زده و بلادیده‌ی ایران برخیزد. با توجه به اساسنامه‌ی دموکراتیک خود، کنفدراسیون جهانی ما به دفاع از همه‌ی زندانیان سیاسی، از هر گرایش و عقیده‌ای که بودند، بر می‌خاست.

به جرأت می‌توان گفت که کنفدراسیون جهانی ما در زمینه‌ی مناسبات درونی خود، بر غم برخوردهای طبیعی که در هر اجتماعی هست، از نظر دموکراسی یکتا بود. هیچ کشور یا سازمان اجتماعی را، حتی در غرب، نمی‌توان یافت که مانند کنفدراسیون جهانی ما در سلسله مراتب تشکیلاتی خود برای اقلیت حق شرکت در دستگاه‌های رهبری، از واحد محلی گرفته تا هیئت دبیران، برقرار کرده باشد. شگفت اینجاست که جوانانی که از تجربه تلخ 28 مرداد گذر کرده و زخم روحی برداشته بودند آموخته بودند که برای پایان دادن به دیکتاتوری، نفوذ گسترده‌ی امپریالیسم، و احقاق حق مردم بلادیده‌ی میهن هیچ راهی جز راه دموکراتیک و استقرار آزادی، و حقوق بشر وجود ندارد؛ بویژه، هرگاه زلزله‌ی زندگی ناچیز مردم فقیر کشور را بران تر می‌کرد، کوشندگان کنفدراسیون جهانی ما همواره آماده بودند سخت‌کوشانه با جمع‌آوری کمک‌های مالی و جز آن به یاری هم‌میهنان خود بشنابند، و حتی در مواردی با ارسال دارو و پزشکان هموطنان خود را تنها نگذارند.

آنان از آن تجربه‌ی دردناک آموخته بودند که برای تأمین دموکراسی در هر سطحی حق اقلیت در اداره‌ی امور رعایت شود و همکاری چنان باشد که همه‌ی اعضا و کوشندگان از جان و دل برای متحقق ساختن مصوبات کنگره و دستور العمل‌های هیئت دبیران به فعالیت بپردازند.

ما اعضای کنفدراسیون جهانی می‌توانیم به خود ببالیم که نخستین سازمان اجتماعی در دنیا هستیم که با اتخاذ چنین روشی امر دموکراسی سازمانی را، بر غم گرایش‌های طبیعی گوناگون در هر سازمان اجتماعی، رعایت می‌کردیم و بویژه علیرغم گرایش مرسوم در میان ایرانیان به فردگرایی مطلق، همگی مصوبات کنگره‌ها و دستور العمل‌های دبیران را به مورد اجرا درمی‌آوردیم. ما باید این ابتکار بی‌پیشینه در تاریخ دموکراسی را قدر نهیم و بخاطر آن مُحقانه به خود ببالیم.

کنفدراسیون جهانی ما یکی از نادرترین، ورنه نادرترین، اتحادیه‌های ملی دانشجویی بود که در زمینه‌ی عملی با شوق و پشتکار، نه فقط از همه‌ی مبارزان داخل کشور، که همچنین از مبارزات خلق‌های در بند و ستمدیده، که برای رهایی خود از چنگ استعمار می‌رز میدند، صمیمانه همدردی و پشتیبانی می‌کرد. برای نمونه، شایسته‌ی یادآوری است که کنفدراسیون جهانی ما، بر غم امکانات محدود خویش، از کمک‌های عملی به ملت‌های ویتنام و فلسطین دریغ نمی‌کرد. نمایندگان کنفدراسیون جهانی ما در تمام کنگره‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی همواره حداکثر کوشش خود را به کار می‌بستند تا در برابر گرایش‌های نادرست و ارتجاعی قطعنامه‌های مؤثر در دفاع از مبارزات فلسطینیان و ویتنامیان به تصویب برسانند.

نمایندگان همین کنفدراسیون جهانی ما مداوماً می‌کوشیدند تا با روشنگری گسترده پیرامون دیکتاتوری نظامی پهلویان در کنگره‌های بین‌المللی قطعنامه‌های مؤثری، بویژه علیه کمک‌های نظامی از جانب دول بزرگ به آن حکومت به تصویب برسانند و آن‌ها را در جوامع بین‌المللی تبلیغ کنند.

بویژه کنفدراسیون جهانی ما سخت‌کوشانه توانست چهره‌ی پلید و دست‌های خونین ساواک را بر مردم جهان بشناساند.

برخلاف تبلیغات سودجویانی که بر موج انقلاب سوار شدند، هیچ گروه یا هیچ فردی به اندازه‌ی کنفدراسیون جهانی ما در شناساندن ماهیت ضد ملی و وابسته‌ی پهلوی به مردم ایران و جهان کوشا و مؤثر نبود.

شما می‌دانید و اسیران رژیم پهلوی، که کنفدراسیون جهانی ما از آنان دفاع می‌کرد، شهادت می‌دهند که مبارزات کنفدراسیون جهانی ما برای دفاع از آنان و رهایی ایشان از حکم اعدام، شکنجه، و بند زندان سخت کوشا بود. کنفدراسیون جهانی ما با اعزام وکلای مدافع، وکلای پارلمان‌های اروپایی و برخی روزنامه‌نگاران مترقی، نه تنها به دفاع از اسیران جنگ رژیم مشغول بود و با اعصاب غذا‌های طولانی، نمایش‌های خیابانی گسترده و مکرر اجازه نمی‌داد دستگاه ساواک رژیم پهلویان بتواند هرآنچه می‌خواست انجام دهد؛ بلکه همچنین توانست از اجرای احکام اعدام جلوگیری کند؛ شکنجه‌ها را تقلیل دهد یا قطع کند، و برخی زندانیان را آزاد سازد، و بدین وسیله خانواده‌های اسیران دستگاه سُبُع شاه پهلوی را بر تخت شادی بنشاند.

کنفدراسیون جهانی ما با بردن آگاهی‌های اجتماعی به میان چند نسل از دانشجویان ایرانی تغییری کیفی در تقویت خواست دموکراسی در میان ملت ایران پدید آورد، و این دست‌آورد بس بزرگی است که باید آن را قدر شناخت.

با شرکت خود در این مراسم (پنجم ژانویه 2013) در فرانکفورت خاطره‌ی شکوهمند مبارزات کنفدراسیون را زنده کنیم.

امضاء کنندگان:

28. حمید آزادی دبیر پیشین فدراسیون آلمان	1. علی ستاری
29. ابوتراب ابوترابی دبیر پیشین فدراسیون آمریکا	2. بهروز ستوده
30. فریدون اعلم دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی	3. یزدان سیدالشهدایی
31. نادر اسکویی دبیر پیشین فدراسیون آمریکا	4. علی شاکری-زند (رئیس نخستین کنگره‌ی کنفدراسیون جهانی، پاریس)
32. اکبر اغراقی	5. پروفیسور (بازنشسته) خسرو شاکری دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
33. کورش افضلی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی	6. ناصر شیرازی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
34. منصور افروخته	7. داریوش شیروانی

79	فریبرز جعفرپور	56	مینو گلپهار
80	هادی جفودی	57	علی گوشه
81	دکتر مسعود جلیلی	58	بهمن میثری
82	ناصر چگینی	59	اکبر مجتبی زاده
83	علی حاجی	60	دکتر کامبیز مجیدیان
84	عبدالحسن حسینیان دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی	61	نادر مجیدیان
85	کامروز حقگو	62	بهرز مرادی
86	بهزاد حقیقی	63	باقر مرتضوی
87	رضا خسروی	64	پروفیسور محسن مسرت
88	بیژن دادگری	65	دکتر بهمن مقدم
89	داود دانائی	66	امیر معیری
90	فرامرز داودی	67	فریدون منتقمی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
91	دکتر پرویز داورپناه	68	سیامک موید زاده
92	رضا دکنما	69	حسین مهبینی
93	دکتر کامبیز دولتشاهی (ایتالیا)	70	رضا مهاجر
94	قاسم ذولفقاری	71	حمید مهدی پور
95	مهدی ذولفقاری	72	سعید میرهادی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
96	دکتر علی راسخ افشار	73	شهین نراقی دبیر پیشین فدراسیون آمریکا
97	بیژن رستگار	74	شیریندخت نراقی دبیر پیشین فدراسیون ایتالیا
98	محسن رضوانی دبیر پیشین کنفدراسیون اروپائی	75	هاسمیک نظریان
99	محمود رفیع دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی	76	پرویز نعمان دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
100	شریفه زربخش	77	اصغر نصرتی
101	جمال سالم	78	دکتر بهمن نیرومند دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی

مراسم یادمان پنجاهمین سالگشت پایه‌گذاری کنفدراسیون جهانی (اتحادیه‌ی ملی)

شنبه 5 ژانویه 2013 برابر شانزدهم دیماه 1391 از ساعت 13

Haus der Jugend * Deutschherrnufer 12 * 60594 Frankfurt

Tel.: +49(0) 89 350 048 10 * +49(0) 151 /53 59 4000 * Mail: CISNU50@gmail.com

www.cisnu.org

Serzh Arakeli

یک گزارش ارزشمند از حمید نوذری:

میکونوس، بررسی یک ترور دولتی پس از ۲۰ سال

<http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/41306/>

یادمان پنجاهمین سالگشت پایه‌گذاری کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

شنبه ۵ ژانویه ۲۰۱۳ برابر شانزدهم دیماه ۱۳۹۱ از ساعت ۱۳

Haus der Jugend * Deutschherrnufer 12 * 60549 Frankfurt

...گفتگو با فریدون منتقمی از دبیران کنفدراسیون

http://radiohambastegi.se/sounds/sound3.php?name=konfedrasion121103_moghtanemi.mp3&selectid=535

کمپین جهانی برای همصدایی و پشتیبانی از نسرین ستوده و زنان زندانی سیاسی در ایران- دهم نوامبر ۲۰۱۲- دورتموند - خیابان کاتارینن(روبروی بانک)- ساعت ۱۳ تا ۱۴ بعد از ظهر حامیان مادران پارک لاله دورتموند

دهم نوامبر ۲۰۱۲- دورتموند - خیابان کاتارینن(روبروی بانک)- ساعت ۱۳ تا ۱۴ بعد از ظهر

حامیان مادران پارک لاله دورتموند

کمپین جهانی برای همصدایی و پشتیبانی از نسرین ستوده و زنان زندانی سیاسی در ایران

در ایران، همه انسان‌های آزاد اندیش در خطر زندانی شدن به اتهام اقدام علیه جمهوری اسلامی هستند. هنرمندان، خبرنگاران، دانشجویان، وکلا، فعالین جنبش زنان، مدافعین حقوق بشر، و حتی مادران داغدار، همه و همه متهم هستند. بسیاری از آنان هم اکنون زندانی بوده و برخی کشوری را که در آن رشد کرده و دوست می‌دارند رها کرده و مهاجرت کرده اند تا اسیر بی قانونی حکومت نشوند

جمهوری اسلامی که از هیچ‌گونه آزار و شکنجه زندانیان سیاسی پرهیز نمی‌کند با عدم تامین حد اقل حقوق زندانیان، شکنجه روانی را به اوج خود رسانده است

اعتصاب غذای اخیر زندانیان سیاسی زن از جمله خانم نسرین ستوده و کیل دادگستری در اعتراض به همین شکنجه های روحی بوده است

حق ملاقات یکی از پایه ای ترین حقوق هر زندانیست. ممنوعیت ملاقات مادری با همسر و فرزندانش از جمله شکنجه هایی است که بر نسرین ستوده که جز در راه عدالت و حقوق انسانی گامی بر نداشته روا داشته اند. او تنها نیست، زنان و مردان بسیاری از شرایط غیر انسانی در زندان ها رنج می برند. از زشت ترین و غیر انسانی ترین شکنجه ها، قطع رابطه زندانی با محیط است. بر اساس قانون، زندانی با هر اتهامی باید وکیل و حق ملاقات داشته باشد. و آنگاه که جرمی برایش نوشته شد به هیچوجه حق ندارند او را در سلول های انفرادی نگه دارند. هم اکنون نسرین را که از اعتصاب غذا به حال وخیمی افتاده است از بیمارستان مستقیما به انفرادی برده اند. این نه تنها خلاف قانون، بلکه نماد روشن شکنجه و نقض اساسی ترین حقوق انسانی است

کانون های بین المللی و دولت های بسیاری اعتراض خود را به جمهوری اسلامی اعلام داشته اند. ما میتوانیم و باید ذهن انسان های آزاده جهان را به خطر بزرگی که زندانیان مدافع حقوق بشر در ایران را تهدید می کند آگاه سازیم

ما از همه ایرانیان مقیم خارج، شهروندان جهان و تمام مدافعین صلح و حقوق انسانی تقاضا میکنیم روز دهم نوامبر در هر شکل ممکن از اعتراضات اخیر زنان مبارز ایرانی پشتیبانی نمایند و در حمایت از آنان، همصدا با ما، خواستار آزادی تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران باشند

برای پشتیبانی از نسرین و یارانش دهم نوامبر ۲۰۱۲

با اقدامی مشترک صدای اعتراض مان را به گوش جهان برسانیم

همبستگی برای حقوق بشر در ایران

حامیان مادران پارک لاله دورتموند

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=Q7uJKAsXQqs

(آسیب شناسی تشکیلات مخفی سازمان فدائیان خلق ایران) (اکثریت)

در سال های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵
یا سرپوش گذاری بر یک خیانت بزرگ

www.yaranema.eu

(روانشناسی علل و عوامل ضربات تشکیلات مخفی سازمان) (اکثریت)

پیش درآمد

بهر روز خلیق از مدافعان اتحاد با سلطنت طلبان، در تأیید سند مصوبه کنگره چهارم و به طرفداری از این اتحاد می گوید: ما باید بکوشیم با طرفداران سلطنت و ... بر سر چگونگی گذار به نظام منتخب مردم به توافق برسیم
! آقای بهروز خلیق شما از این جنس هستید، نام «فدائی» برازنده تیم شما نیست، تا دیر نشده، تابلو باشگاهتان را عوض کنید

گروه (گروه مخالف و منتقد گروه بهروز خلیق) (منتسب به فدائیان اکثریت)؛ هر چند صباحی درب صندوقچه کهنه ای را باز و چهره سازمان ما را «تخریب می کنند». این سخنان دل خوش کننده رهبری جریانی است که به عمد خود را به فراموشی سپرده (بهر روز خلیق و رهبران همیشه رهبر را است. ولی گروه ها و سازمان های مخالف و منتقد به خوبی می دانند که این صندوقچه کهنه عمری به درازای سی ساله دارد که رهبران همیشه رهبر در آن، دست بالا را داشته و دارند و مسئول مستقیم تمامی ناهنجاریهای تشکیلاتی و انحطاط چهره سازمان فدائیان اکثریت هستند

اسناد این صندوقچه آغازی دارد که با اولین انتخابات کمیته مرکزی سازمان بعد از انقلاب ۵۷ روند خود را شروع کرد. همان روزی که برای حذف چریک فدائی خلق احمد غلامیان لنگرودی (هادی)، از رهبران باقی مانده بعد از ضربات وارده به گروه حمید اشرف در سال ۵۵، که جزو محبوبترین رهبران بین چریک ها بود، اقدام کردند. مهدی فتاپور در روز انتخابات اولین کمیته مرکزی به سمت مجید می رود و به او یادآور می شود که قرار ما بر این بود که به احمد غلامیان لنگرودی (هادی) رای ندهیم (آغاز تلاشی سخیف). در ادامه این روند یعنی در آبان ماه ۵۸ حیدر و اکبر کامیابی هر دو همزمان طی نامه ای رسمی و کوتاه به کمیته مرکزی، مجموعه آنها اپورتونیستی خواندند و از سمت خود استعفا دادند. حیدر حتی از کمیته مرکزی هم استعفا داد

دیدگاه های اپورتونیستی نیروهای رهبری اولین کمیته مرکزی بعد از انقلاب که در هیئت سیاسی برآمد کرده بود و ادامه این روند در ارگان های سازمان به فاجعه منجر گردید، بزرگترین سازمان چپ ایران را به نابودی کشید. اگر علل و عوامل این فاجعه در درون سازمان مورد بررسی

روانشناسانه و کنکاو قرار گیرد، مسئولیت سنگین رهبران وقت سازمان فدائیان اکثریت روشن خواهد شد. کنگره اول سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، به خوبی علل و عوامل این فاجعه را شناسایی کرد و حکم اخراج رهبری وقت را از ارگانه‌های حساس سازمان صادر کرد.

در اطلاعیه گروه بهروز خلیق تحت عنوان (آسیب شناسی تشکیلات مخفی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵)، که چندی پیش انتشار یافت، داستان دردناک مبارزات تشکیلاتی مبارزان سازمانی است که قرار بود از سوی کمیسیون منتخب اولین کنگره سازمان، علل و عوامل ضربات و آسیب شناسی آن ضربات را مورد بررسی قرار گیرد. از تشکیل این کمیسیون تقریباً دو دهه میگذرد و کمیسیون منتخب کنگره اول به دلایل عدم همکاری رهبری وقت و عدم دست یابی به اسناد سازمان، عملاً منحل شد و هیچگونه همکاری با آن به عمل نیامد.

همانگونه که گفته شد، این آسیب آغازی بود که هنوز پایانی بر آن متصور نیست. رهبران اخراجی از کمیته مرکزی و هیئت سیاسی در کنگره اول که مسئول همه آن فجایع، چه از نظر دیدگاهی و چه تشکیلاتی بودند، با یک کودتای خزنده و با در دست داشتن امکانات و روابط، به تسخیر مجدد ارگانه‌های رهبری سازمان دست زدند و در پروسه بیست ساله باز هم از هیچ کوششی برای نابود کردن بقایای این سازمان فروگذاری نکردند. این پروسه به انحطاط کامل نظری و تشکیلاتی فرا روید و رهبران مسئول دیروزی، از جمله مجید عبدالرحیم پور، فریدون احمدی، بهزاد کریمی، جمشید طاهری پور امروز سردمداری گروه‌های اعزامی به کنفرانس‌های امپریالیستی بر عهده گرفته اند. فراموش نکنیم که همه آنها در قبال ضربات و نابودی همه آنها که در کنگره اول از ارگانه‌های رهبری اخراج شدند، امروز در راس رهبری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مسئول بوده و هستند. سازمان، در بروکسل در کنار ارتجاعی ترین افراد آمریکایی معروف به عقابها، مثل امانوئل اتولانگی به آسیب شناسی (توجیه شناسی) نشسته اند.

این داستان ارائه شده با تیترا آسیب شناسی توسط شورای مرکزی (منتسب به سازمان فدائیان) داستان روابط درون سازمانی است، که قرار بود بیست سال پیش مورد تحقیق قرار گیرد. جالب آنکه در این زمینه قطعنامه هم صادر شده است. این قطعنامه پیش از اینکه یک آسیب شناسی و پذیرش مسئولیت باشد، توجیه و سرپوش گذاری بر مسئولیتی است که قرار است فراموش شود.

ولی مسئولیت رهبری وقت در قبال این فاجعه نیز باید مورد تردیدی نیست که عامل اصلی ضربات و کشتار رفقای ما، جمهوری اسلامی است، بررسی قرار گیرد. در متن این گزارش و بررسی جوانب آن به نکات بسیار مهمی بر می خوریم که نمی توان از کنار آنها به سادگی گذشت. بررسی این نکات برای آینده نیروی انبوه فدائیان تجربه گران بهایی خواهد بود. از تمامی آنچه که نوشته شده این اصل برای ما باقی می ماند که یک جریان در داخل سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، آگاهانه به انهدام و تخریب چپ کمونیستی دست یازید و همچنان به تلاش های خود ادامه می دهد.

برای درک این فاجعه، قسمتهایی از متن گزارش آسیب شناسی تشکیلات مخفی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ را برمی شماریم دستچین نمودیم و ذیلا

در آن سال‌ها از سراسر کشور گزارشات زیادی به رهبری می‌رسید، که صدها فدائی (اکثریتی) در زندان‌ها هستند، که خطر مرگ و بازندان طولانی آنان را تهدید می‌کند. - بخش عمده کمیته مرکزی سازمان که در ماه‌های اول ۱۳۶۲ از کشور خارج شدند، تا آبان ماه سال ۱۳۶۲ تا زمان خروج اعضای باقی مانده کمیته مرکزی نقشی در هدایت و سازماندهی تشکیلات داخل نداشتند.

متأسفانه کارنامه رهبری سازمان تا پلنوم مهر ماه ۶۳ (حتی پس از آن نیز) در زمینه کار سازمان جوانان صفر مطلق است و مسئولیت آن در - درجه اول بر عهده هیئت سیاسی است.

چرا هیئت سیاسی یکسال نیم از شعبه تشکیلات نخواست است که در جریان مسائل باشد. چرا یکسال نیم است، در جریان نیست. هیئت سیاسی باید - خطمشی بدهد. - تقریباً ۸۰ درصد از ارتباطات این چنینی تحت کنترل قرار گیرند. آدرس‌های ما در خارج همه شناخته شده بود یا شناخته شد.

در اوایل سال ۶۴ رفیق اکبر ج. بعد از بازگشت از خارج در حالیکه در تدارک خروج مجدد بود، دستگیر می‌شود. وی اطلاعات مهمی از آخرین تغییرات ساختاری گروه‌های مستقل ناحیه خود داشت. بغیر از دستگیری تعدادی از اعضا و کادرها در سال ۶۴ ضربه مهمی مشاهده نشده است ولی در عوض تعقیب‌ها تا بالاترین رده‌های اغلب گروه‌های مرکزی و مهم سرایت می‌کند.

مجموعه اخبار دستگیری تعدادی از پیک‌ها که حاوی برخی اسناد و مدارک زنده و نیمه زنده بودند.... همگی نشان می‌دهد که وزارت اطلاعات - نیروی عمده خود را نه برای ضربات موضعی و پراکنده، بلکه برای گسترش اطلاعات خویش متمرکز کرده است.

در ۲۷ شهریور ماه سال ۱۳۶۴ رفیق محمد رضا غیرانی عضو هیئت سیاسی سازمان، در مهر ماه ۶۴ رفیق رضی الدین تابان عضو مشاور - کمیته مرکزی و دبیر سازمان جوانان فدائی و رفیق جهانگیر بهتاجی (جهان) عضو کمیته ایالتی و مسئول انتشارات سازمان بدست رژیم اعدام شدند.

در مهر ماه سال ۶۴ رفیق محمد امین شیرخانی مسئول کمیته ایالتی کردستان، رفیق بیژن نویری و رفیق ابراهیم لطف‌الله زاده را که از چند سال - پیش دستگیر شده بودند، اعدام می‌کنند.

رفیق مرتضی میثمی در مردادماه سال ۱۳۶۴ و رفیق محمد شیرودی در مهر ماه سال ۱۳۶۴ اعدام می‌شوند - -

در سال ۶۴، رژیم ۱۱ نفر از اعضای هیئت سیاسی، کمیته مرکزی و کادرهای برجسته و موثر سازمان را اعدام می‌کند. این اعدام‌ها در طول - سال‌های بعد از ۶۱ در رابطه با سازمان بی‌سابقه بوده است.

وزارت اطلاعات در ماه‌های دی و بهمن ۶۴ موفق می‌شود، سرخ‌های مهمی از گروه‌های مرکزی خلیل (محمد حسن دیانک شوری - منصور) و - فرامرز (خشایار خواجهیان) و تقی و محسن مازندران، جاسم و مجتبی تیریز و بدست آورد. نکته مهم این است که سرخ‌ها همگی در بالا و در - سطح مسئولان گروه‌ها بوده است.

بعد از آمدن رفقا از ایران به کابل هماهنگی حداقلی نیز برای کاهش دامنه شناسایی‌ها، بین تاشکند و کابل صورت نمی‌گیرد. هیات دبیران و شعبه - مرکزی تشکیلات در تاشکند، به برخی تقاضاها و نظرات مسئولان سازمان در کابل بی‌توجهی نشان می‌دهند.

نه شعبه تشکیلات و نه شعبه امنیت چهارچوبه دقیق و از پیش تدارک شده‌ای برای جلوگیری از انتقال اطلاعات غیر ضرور در جریان پلنوم - ندارند.

در آن موقع کسانی که صحبت از رعایت مسایل امنیتی می‌کردند، در بهترین حالت به کارشکنی و مقاومت در گسترش فضای دموکراتیک در - سازمان و برخورد امنیتی با مسایل ایدئولوژیک متهم می‌شدند و ... خود شعبه تشکیلات هم مثل بقیه علی‌الاصول با حساسیت ضرور به مخفی نگه

داشتن مسایل مربوط به داخل و رفقای که از داخل آمده بودند برخورد نمی‌کرد.

یک بی اعتمادی و سوء ظن دو طرفه در مناسبات جناح‌های موجود در سازمان وجود داشت. که امکان هر نوع کار هماهنگ و متمرکز را برای -- حفاظت از اطلاعات حساس مربوط به رهبری و تشکیلات با موانع اغلب غیر قابل رفع مواجه می‌ساخت.

با وضع امنیتی و روحی برخی رفقای داخل برخورد در خور و مناسب صورت نمی‌گیرد، بعضی از رفقا بحق و طبق دلایل کاملاً منطقی تمایل به -- یک دوره اقامت موقت در خارج و تجدید قوا داشتند، در خواست خود را صمیمانه و صادقانه مطرح می‌کنند. ولی از سوی شعبه تشکیلات برخوردی در خور و جدی صورت نمی‌گیرد.

شخصی بنام فرهاد از تشکیلات غرب تهران دستگیر می‌شود. بعد از چند روز با قول همکاری آزاد می‌شود. عنوان می‌کند، که اشتباهی دستگیر -- شده است. رفقا سهل‌انگارانه با دستگیری وی برخورد می‌کنند، و از او این توجیه را می‌پذیرند. این شخص با مسئول غرب تهران رفیق منصور قراری اجرا می‌کند. بعد از آن منصور همیشه تعقیب می‌شده است. منصور برای شرکت در پلنوم به خارج می‌رود. در خارج این موضوع را با رفقای رهبری در میان می‌گذارد. خواهان ماندن در خارج می‌شود. رفیق کیانوش توکلی!!! (که باید در جریان خروج و اقامت در افغانستان مورد بررسی قرار گیرد.) پیشنهاد می‌دهد، که رفیق منصور به دلیل اینکه اطلاعات زیادی دارد، و عملاً سر پل چهار گروه مرکزی تهران است، و تحت تعقیب است به ایران برنگردد. اما شعبه مرکزی تشکیلات او را به ایران می‌فرستد.

به نقل از رفیق حمید منتظری گفته شده که پلیس در زندان صدای نوار پلنوم و برخی اطلاعات خیلی محرمانه دیگر، خصوصاً در مورد او را -- داشته است.

شعبه مرکزی تشکیلات که تا پلنوم مهر ماه سال ۱۳۶۳ فقط توسط یک نفر (حسن) و با نظارت دبیر اول سازمان (رفیق فرخ نگهدار) اداره می‌شده -- است. عمده ارتباطات را از طریق مکالمات و مکاتبات قرار می‌دهند.

بخاطر فعالیت گسترده اعضا و هواداران در جامعه، اساساً نیروی سازمان برای پلیس و جامعه شناخته شده بود، ارگان‌های اطلاعاتی رژیم از -- اوایل انقلاب تا سال ۱۳۶۱ شناسایی و اطلاعات قابل توجهی از کمیته مرکزی، تشکیلات و فعالان سازمان در دست داشتند.

اما رژیم علیرغم خواست مردم ترکمن برای حفظ صلح و پیشبرد مطالبات خود در یک فضای آزاد و دموکراتیک به مردم ترکمن جنگ دومی را -- تحمیل کرد. رهبران خلق ترکمن رفقا توماج، مختوم، جرجانی و واحدی را شبانه دزدید و به قتل رساند.

همانطور که در بالا به طور مفصل توضیح داده شد. بخش عمده کمیته مرکزی سازمان که در ماه‌های اول ۱۳۶۲ از کشور خارج شدند، تا آبان ماه -- سال ۱۳۶۲ تا زمان خروج اعضای باقی مانده کمیته مرکزی نقشی در هدایت و سازماندهی تشکیلات داخل نداشتند. نقش اصلی هدایت و سازماندهی مخفی تشکیلات داخل سازمان و اساس سازماندهی جدید به صورت غیرمتمرکز تشکیلات داخل بر اساس گروه‌های مستقل و مرکزی را اعضای باقی مانده کمیته مرکزی در داخل انجام دادند. نقش رهبری سازمان از خارج از کشور در اواخر ۱۳۶۲ بویژه از سال ۱۳۶۳ برای هدایت و رهبری تشکیلات داخل موثر و تعیین کننده می‌شود.

هیئت سیاسی در جلسه ۲۴ اکتبر ۱۹۸۳ برابر ۲ آبانماه ۱۳۶۲ حسن (علی توسلی) را بعنوان مسئول ارتباطات داخل با خارج از کشور و -- بخش‌های مختلف تشکیلات خارج از کشور سازمان تعیین کرد. از آن به بعد تا تشکیل شعبه مرکزی تشکیلات تمامی رهنمودها و ارتباطات تشکیلاتی با کل تشکیلات خارج و داخل کشور سازمان توسط حسن عضو هیئت سیاسی وقت و مسئول ارتباطات سازمان در مشورت و با تایید رفیق فرخ نگهدار دبیر اول کمیته مرکزی سازمان پیش برده شده است.

در رابطه با ارتباطات مکاتبه‌ای و تلفنی با داخل که تحت کنترل ارگان‌های اطلاعاتی بوده، در گزارش کمیسیون منتخب هیئت سیاسی تابستان ۶۳ -- آمده است: "در دوره مورد گزارش (سال ۶۲ تا ۶۳) تقریباً تمام ارتباطات سازمانی بجز یکی دو مورد از طریق مکاتبه و تلفن بدون رمز و ضوابط بوده است. این امر موجب شد که تقریباً ۸۰ درصد از ارتباطات این جنبی تحت کنترل قرار گیرند. آدرس‌های ما در خارج همه شناخته شده بود یا شناخته شد. طی ۶ ماه اول سال ۶۳ به علت نبود ارگان‌های اطلاعاتی و نبود تجربه لازم در سازمان از سیستم ارتباطات مکاتبه‌ای به گونه‌ای کم خطر و با برنامه کمتر استفاده شد.

گزارشات بالا نشان می‌دهد که یکی از راه‌های شناسایی و کنترل تشکیلات سازمان در داخل کشور، کنترل نامه‌ها و مکالمات تلفنی مسئولان -- سازمان با خارج و بالعکس بوده است. مسئولان و شعبه مرکزی تشکیلات، در چارچوب همین ارتباطات رهنمودهایی اصلاحی برای جلوگیری از ردیابی پلیس می‌دهند که کار ساز نبوده است.

بر اساس شواهد و قرائن موجود اطلاعات مربوط به سری‌ترین مسایل درونی رهبری سازمان، اسناد مربوط به رهبری، اطلاعات زنده و بسیار -- مهم مربوط به تلفن‌ها و آدرس‌های مسئولان داخل، اطلاعات مربوط به تشکیلات اروپا از هیچ حفاظت حداقلی برخوردار نیستند. دستگاه‌های اطلاعاتی اروپا با مختصری زحمت براحتی می‌توانند به این اطلاعات دست پیدا کنند.

نه شعبه تشکیلات و نه شعبه امنیت چهارچوبه دقیق و از پیش تدارک شده‌ای برای جلوگیری از انتقال اطلاعات غیر ضرور در جریان پلنوم -- ندارند.

آن گونه که به یاد می‌آورم. طرحی که برای جلوگیری از انتقال اطلاعات مطرح بود، طرح قابل اجرا و مطمئن بود. اطلاعات افراد را تا حد -- ضرور محدود می‌ساخت. اما دعوای در کمیته مرکزی سازمان چنان حاد بود، که با فقط بخشی از آن طرح به اجرا در آمد، و با اصرار و پیگیری برای اجرای صحیح همان بخش‌های در حال اجرا هم ممکن نشد.

یک بی اعتمادی و سوء ظن دو طرفه در مناسبات جناح‌های موجود در سازمان وجود داشت. که امکان هر نوع کار هماهنگ و متمرکز را برای -- حفاظت از اطلاعات حساس مربوط به رهبری و تشکیلات با موانع اغلب غیر قابل رفع مواجه می‌ساخت... هر نوع پیگیری یا اصراری در انجام یک اصل ساده امنیتی با موانعی جدی از بعضی اتهامات ناروا گرفته تا عدم همکاری، بی اعتمادی، بی اعتنائی و سوء ظن خصوصاً از سوی بعضی از رفقای هیئت سیاسی و شعبه تشکیلات مواجه می‌گردید.

رفقای مسئولان داخل که در پلنوم ۶۵ شرکت کرده بودند، نیز از تعقیب و مراقبت سنگین وزارت اطلاعات گزارش می‌دهند. پیش‌بینی ضربه -- قریب‌الوقوع را نیز می‌کنند. اما ابعاد و گستردگی ضربه برایشان روشن نبوده است. اما به چه دلیل رهبری سازمان با وجود آگاهی کلی از احتمال ضربه به رفقای شرکت کننده در پلنوم آنها را به داخل بر می‌گرداند، را باید در جای خود مورد بررسی قرار داد.

هیئت سیاسی و دبیران سازمان و شعبه مرکزی تشکیلات قبل از پلنوم وسیع بر امکان یورش سراسری واقف بوده‌اند. اما متأسفانه در جریان پلنوم -- و بعد از آن به این امر توجه لازم نمی‌شود. هیئت سیاسی و دبیران سازمان و شعبه مرکزی تشکیلات در دوره اقامت رفقای داخل در تاشکند تمامی گزارشات و اطلاعاتی را که در زمینه در تور بودن تشکیلات سازمان به دست آنان رسیده بود، دقیق و همه جانبه بررسی و تجزیه و تحلیل نکرده بودند.

مسئولان شرکت کننده از داخل در پلنوم وسیع فروردین سال ۱۳۶۵ گرچه تماماً از هدایتگران تشکیلات داخل بودند، اما در جریان مباحث سیاسی -- نظری جاری در خارج از کشور در میان کمیته مرکزی سازمان نبودند. فضای بوجود آمده در پلنوم و مباحثی که در جریان بود، رفقای شرکت کننده از داخل را بشدت تحت تاثیر خود قرار داد. این رفقا در کمترین زمان ممکن می‌بایستی جهت فهم و درک مسایل و مباحث سیاسی - نظری که قبلاً در جریان کامل آن نبودند، فشار سنگینی را تحمل بکنند. این فشار هم جنبه تغییر در بینش و نگرش سیاسی و هم جنبه روانی داشت. فضای بوجود آمده در جریان تدارک و برگزاری پلنوم امکان پیگیری مسایل و مشکلات رفقای داخل را هم از آن رفقا و هم از شعبه مرکزی تشکیلات سلب کرد.

در اینجا، ذکر گزیده هائی از دیدگاه های رفیق زنده یاد حمید منتظری، یکی از مسئولان تشکیلات مخفی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در داخل ایران را که در پلنوم ۶۵ شرکت کرده بود، ضروری بنظر می‌رسد. او می‌نویسد

- ترک مبارزه ایدئولوژیک بنفع ایدئولوژی بورژوازی تمام خواهد شد -
- باید این مبارزه را ما کمونیستها سازمان دهیم. ما خیلی عقب مانده هستیم. علتش خط مشی انحرافی ما بود. به کارگران گفتیم اعتصاب نکنید. به زنان گفتیم این وضع گذراست. مردم را بسوی سراب بردیم
- ما باید اشکارا به زحمتکشان بگوئیم که اشتباه کرده‌ایم. اعتراف به اشتباه در چپ موجب افزایش اعتماد مردم بما خواهد شد. ما جایگاه خود را باز خواهیم یافت
- ما از موازین زندگی لنینی حزبی فاصله گرفتیم: فقدان دموکراسی در تشکیلات. همه تشکیلات به رهبری خود عشق میورزد. و این سزاوار نیست که - تشکیلات بی خبر بماند. این چه اندیشه‌ای است که به تشکیلات اعتماد و اعتقاد ندارد
- رهبری برخورد فعالی با گزارشات نمی‌کند. در عرصه گزارشدهی به تشکیلات هیچ حرکتی نمی‌کند -
- انتقال بخشی از رهبری به داخل -
- تقویت گروه‌های داخل -
- خطر انهدام جدی همچنان تشکیلات ما را تهدید می‌کند -
- دور بودن رهبری از تشکیلات و رهبری بحران زده یعنی مغز بیمار -

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بر این باور است که لغزش بزرگ از سوی کمیسیون «بررسی ... سال ۱۳۶۵» آنجاست که بجای نشانه رفتن و پرداختن به عوامل اصلی منجر به تراژدی سال ۱۳۶۵، جای پاسخگویی را مخدوش می‌کند، بی مسئولیتی در گزارش کمیسیون به چشم می‌خورد و نهایتاً بر روی یک خیانت بزرگ سرپوش گذاشته می‌شود.

یکی از رهبرانی که مسئول این فاجعه و پاسخگوی آن بود (فرار حسن توسلی به ایران منظور است)، در دادوستد با جمهوری اسلامی و با فروش تمامی اطلاعات سازمانی به دشمن، به افزایش سرمایه های مالی خود موفق شد

رهبر دوم، فرخ نگهدار پاسخگوی اصلی این فجاجع، سعی کرد با اعلام بازنشستگی خود از سازمان و خروج از رهبری آن، از پاسخگویی در قبال اعمال خود طفره رود و اکنون در دفاع از «اسلام ناب محمدی» و امام راحل، آشتی ملی بین اپوزیسیون و حکومت را تئوریزه میکند (سند ارائه شده (به کنگره پنجم اتحاد جمهوری خواهان

مهدی فتاپور هنوز بدون پاسخدهی به مسئولیت سنگین خویش در قبال حوادث مورد بحث، در روی دو صندلی: یکی در شورای مرکزی سازمان و دیگری در اتحاد جمهوریخواهان نشسته است و با نمایندگان سلطنت طلبان، نوع حکومت آینده ایران را بررسی می‌کند

آقایان مجید عبدالرحیم پور، فریدون احمدی، بهزاد کریمی، جمشید طاهری پور نیز سردمداری تیم های اعزامی به کنفرانس های امپریالیستی را بر عهده گرفته اند

بهر روز خلیق هم فارغ از هر گونه مسئولیتی به ارسال «پیام شادباش» خود به ناتو در لیبی و دروغ پردازی های بی محابا مشغول است و اخیراً پست مهمی هم در شورای اتحاد جمهوری خواهان بدست آورده (مبارکش باشد) و انتظار می رود همان گلی را که بر سر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) زده، به سر اتحاد جمهوری خواهان نیز بزند. آقای خلیق علاوه بر اینها، یک کمیسیون مرکب از چهار نفر بی اطلاع از همه چیز و همه جا تشکیل داده سعی می‌کند با نشر اکاذیب سفارشی، از قبیل مقاله آقای ازدر بهنام تحت عنوان «در باکو چه گذشت؟»، مسئولیت رهبری وقت سازمان در قبال ضربات وارده به اعضاء و کادرهای تشکیلات سازمان را به گردن «ایرانیان قدیمی» و «همه اعضاء حزب توده ایران» در باکو بیاندازد

قدر مسلم این است که همه این اقدامات، جز کوشش برای دادن آدرس غلط و ساده لوح پنداشتن مخاطبان خود، مفهوم دیگری ندارد

اجاويد باد ياد تمامی جانبختگان فدائی

پيروز باد سوسيالیسم

(کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران) اکثریت

آزمایش آقای جونز: «موج سوم» یا افسون دیکتاتور

چند سال پیش در یک پزشک، در مورد **آزمایش میلگرام Milgram experiment** مطلبی نوشته بودم که بسیار مورد استقبال قرار گرفت. از این دست آزمایشات روانشناسی یا اجتماعی کم نیستند. در این پست می‌خواهم برایتان در مورد یکی از همین آزمایشات بنویسم:

این آزمایش را «ران جونز» که یک نویسنده و آموزگار اهل پالو آلتو است، انجام داده است، در واقع عمده شهرت این شخص به خاطر همین آزمایش است که در سال ۱۹۶۷ به انجام رسید.

در آن سال ران جونز، آموزگار تاریخ دبیرستان «کلابری» در پالو آلتوی کالیفرنیا بود، یکی از کلاس‌های او، کلاس تاریخ معاصر برای دانش‌آموزان کلاس دوم دبیرستان بود.



در آوریل سال ۱۹۶۷، در هنگام تدریس، یکی از دانش‌آموزان دختر سؤالی از جونز پرسید، او پرسید که چگونه است که همه افسار جامعه آلمان در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، ادعا می‌کنند که در زمان هیتلر چیزی در مورد جنایات نازی‌های نمی‌دانستند، از معلم‌ها و روشنفکرها و پزشکان گرفته تا مهندسان و آدم‌های عادی در آلمان همگی می‌گویند که تنها، کاری را که به آنها محول شده بود، انجام می‌دادند و در اعمال جنایت‌کارانه سهیم نبوده‌اند. بالاخره آن ماشین عظیم جنگی به خودی خود و بدون نیروی مردم، نمی‌توانست وجود داشته باشد.

شاید بدانید که هیچ جامعه‌ای به اندازه جامعه آلمان در سال‌ها و دهه‌های پس از پایان جنگ جهانی دوم به دنبال یافتن پاسخی برای این سؤال نبوده است. نویسندگان و روشنفکرانی مثل **هاینریش بل، گونتر گراس و اووه تیم** در آثار خود بارها به این مسئله اشاره کرده‌اند و خواسته‌اند با روایت داستان آنچه بر آلمانی‌ها در دوره تسلط نازی‌ها رفت، تفسیر خود را از قضیه بیان کنند.

آقای جونز ترجیح داد که به صورت مستقیم و در قالب جملات و عباراتی کوتاه، به این سؤال پاسخ ندهد، او تصمیم گرفت که یک هفته در این مورد تفکر کند و با شیوه‌ای متفاوت و تأثیرگذار، پاسخگو باشد.

هفته بعد او کلاسش را با این مطلب شروع کرد که چقدر تبعیت از قوانین و منضبط بودن، زیباست، اینکه ورزشکاران چطور با تمرینات منظم، شکوه و زیبایی پیروزی را تجربه می‌کنند یا چگونه یک رقصنده باله یا نقاش، با شکیبایی و ممارست یک اثر زیبایی هنری را روی صحنه یا بر روی بوم نقاشی، خلق می‌کنند.

در واقع آقای جونز تصمیم گرفته بود که به جای نظریه‌پردازی و بیان دلایلی که در ذهنش در مورد سؤال دختر دانش‌آموز بود، **یک آزمایش عملی** ترتیب بدهد، آزمایشی که در دانش‌آموزان بدون اینکه خود بدانند و از نیت آزمایش آگاه باشند، سوژه‌های آزمایش بودند!

برای همین جونز در کلاس گفت که برای بهبود سطح کلاس و کارایی دانش‌آموزان قصد دارد که **جنبشی به نام موج سوم** به راه بیندازد.

او شعاری برای جنبش خود دست و پا کرد: «با پایبندی به قوانین نیرومند شوید، از طریق جامعه قدرت کسب کنید، با اعمال خود و با کسب افتخار توانمند شوید.»

روز اول آزمایش: روز اول آزمایش با چیزهای ساده‌ای شروع شد که گمان نمی‌رفت به زودی همه را به انجام کارهای پیچیده‌ای سوق دهد

جوز دانش‌آموزان را تشویق کرد که هنگام نشستن روی صندلی‌ها درست بنشینند و شکل خاصی را به عنوان شکل استاندارد نشستن به آنها معرفی کرد، جوز به آنها گفت که با این کار تمرکزشان بیشتر می‌شود و انگیزه‌شان فزونی می‌یابد. جوز به آنها القا کرد که درست نشستن تنفسشان را بهتر می‌کند و باعث می‌شود احساس بهتری داشته باشند.

در اقدامی دیگر او دانش‌آموزان را آموزش داد که در کمتر از ۳۰ ثانیه به شکلی منظم از بیرون کلاس به داخل کلاس بیایند و روی صندلی‌های خود به درستی بنشینند.

جوز قوانین سفت و سختی وضع کرد تا از خود یک چهره با اقتدار و اتوریته بسازد، تا ظاهرا کارایی کلاس را با این کارها زیاد کند.

روز اول با قوانین اندکی به پایان رسید، قبل از خوردن دومین زنگ دانش‌آموزان باید وارد کلاس می‌شدند و به درستی می‌نشستند، آنها باید قبل از پرسیدن هر سؤال می‌ایستادند، سؤالشان را با عبارت «آقای جوز» شروع می‌کردند و سپس در قالب کلماتی اندک، سؤال را مطرح می‌کردند.

در **دومین روز** جوز سعی کرد که در کلاس تاریخش، گروهی با حس احترام به قوانین و اعضای گروه جنبش سوم ایجاد کند. او حتی **سلام ویژه‌ای** برای اعضای گروه درست کرد و اعضای گروه را ملزم کرد که وقتی بیرون کلاس همدیگر را می‌بینند از این سلام استفاده کنند.

جالب بود که کارایی دانش‌آموزان و انگیزه آنها به میزان قابل ملاحظه‌ای بیشتر شده بود، دیگر کمتر می‌شد لبخندی را چهره‌های مصمم دانش‌آموزان پیدا کرد، در چهره‌های آنها سؤالی مشاهده نمی‌شد و در چشم‌هایشان تردید و سؤالی نمی‌شد، حس کرد.

جوز خود نمی‌دانست که آزمایشش به کجا خواهد رسید، او نمی‌توانست پیشبینی کند که دانش‌آموزان کنجکاوی یا مقاومتی تز خود بروز خواهند داد یا نه.

او دانش‌آموزان را تشویق کرد که شعار جنبش سوم را با لحن‌ها و آهنگ‌های متفاوت بخوانند، دانش‌آموزان آشکارا از حس تعلق به هم لذت می‌بردند و احساس قدرت می‌کردند.

در این مرحله دیگر حتی برای خود جوز هم متوقف کردن آزمایش سخت شده بود، کلاس او در حال پیشرفت بود!

در **روز سوم** اعضای گروه از ۳۰ نفر به ۴۳ نفر رسید. همه تحت تأثیر قرار گرفته بودند، حتی آشپز دبیرستان از جوز پرسید که فکر می‌کند که چه چیزی مناسب جنبش موج سوم باشد و جوز به او یک شکلاتی را پیشنهاد داد. کتابدار هم از جوز تشکر کرد که بنری مربوط به جنبش را در ورودی کتابخانه نصب کرده است.

سپس به همه دانش‌آموزان یک کارت داده شد و مأموریتی به یکایک آنها داده شد، مثل اینکه اعضای را که عضو گروه نیستند از ورود منع کنند، برای پروژه بنر تهیه کنند، اسم و آدرس کسانی را که مستعد پیوستن به گروه هستند، معرفی کنند و یا گزارش پیشرفت جنبش را قبل از شروع کلاس بخوانند.

اعضای جدید فقط با توصیه اعضای قبلی می‌توانستند به گروه اضافه شوند و آنها در آغاز باید نشان می‌دادند که از قوانین آگاهی کافی دارند.

جوز دانش‌آموزان را راهنمایی کرد که چگونه اعضای جدید را جذب کنند، در پایان روز سوم تعداد اعضای گروه به بیش از ۲۰۰ نفر رسید.

جوز شگفت‌زده شد که در همین زمان اندک، کسانی پیدا شده بودند که به او تخلف اعضا را از قوانین گزارش می‌دادند. او گزارش‌هایی دریافت می‌کرد مبنی بر اینکه مثلاً «آلن» سلام مخصوص را ادا نکرده است یا اینکه کسی حرف‌هایی در مخالفت با جنبش زده است یا اینکه توطئه‌ای در شرف وقوع است.

اما همه دانش‌آموزان سیاست واحدی را در برابر جنبش اتخاذ نکرده بودند، مثلاً سه دختر که جزو باهوش‌ترین دانش‌آموزان کلاس بودند همه چیز را به والدینشان گفته بودند، آنها سیاست سکوت را در پیش گرفته بودند و در فعالیت‌های جنبش از سر اجبار، بدون شوق و مکانیکی شرکت می‌کردند.

در پایان روز سوم بعضی از دانش‌آموزان بیش از حد درگیر پروژه شده بودند، آنها از قوانین با دقت پیروی می‌کردند و کسانی که آزمایش را سرسری می‌گرفتند، مسخره می‌کردند. بعضی‌ها هم فقط در قالب نقش‌هایشان فرو رفته بودند. در این میان دانش‌آموزی به نام رابرت توجه جوز را به خود جلب کرد، او تلاش فوق‌العاده‌ای می‌کرد، او با استفاده از کتاب‌های مرجع، گزارش‌های مفصلی تهیه می‌کرد، رابرت کسی نبود که استعداد درخشانی داشته باشد، توجه‌ها را بتواند به خود جالب کند یا عضو تیم‌های ورزشی شود اما **جنبش سوم برای اولین بار توانسته بود به این دانش‌آموز مهجور بی‌استعداد جایگاهی بدهد.** او دیگر برای خودش کسی شده بود. او با خواهش و تمنا از جوز می‌خواست که کارهای دیگری به او محول کند، او می‌خواست محافظ جوز شود و او را از حملات احتمالی محافظت کند.

اما در **روز چهارم** آزمایش، دیگر کنترل آزمایش داشت از دست جوز خارج می‌شد. موج سوم دیگر محور وجودی دانش‌آموزان شده بود. جوز حس

و حال بدی داشت، او خود را در قالب یک دیکتاتور می‌دید، او در مورد فواید این آزمایش به شک افتاده بود، او آنقدر مشغول نقش بازی کردن شده بود که قول و قرارهایی را هم که با خودش گذاشته بود داشت فراموش می‌کرد.

جونز داشت با خودش فکر می‌کرد که آیا این شبیه همان چیزی نیست که برای بیشتر مردم در جوامع دیکتاتوری پیش می‌آید، آنها تصمیم می‌گیرند که بنا با مصلحتی در نقشی فرو روند و زندگی خود را با این تصویر خارجی تطبیق بدهند، اما این تصویر به زودی بر هویت افراد سایه می‌اندازد و جزئی از آنها می‌شود.

جونز داشت نگران می‌شد که دانش‌آموزان دست به کارهایی بزنند که پشیمانی به بار آورد. اما متوقف کردن آزمایش هم کار ساده‌ای نبود، چون باعث می‌شد عده زیادی از کسانی که در این مدت دست به کارهای رادیکال زده بودند، پیش بقیه شرمند شوند. بنابراین بسیار دشوار بود که به رابرت و دانش‌آموزانی مثل او گفته می‌شد که همه چیز یک بازی بوده است و حالا بروند و کنار بقیه دانش‌آموزان بنشینند چرا که آنها پیش دانش‌آموزان دیگری که با شیوه محافظه‌کارانه در این مدت عمل کرده بودند، تحقیر می‌شدند. جونز نمی‌توانست به خود اجازه بدهد که چنین صدمه روحی وارد آورد.

اما ادامه دادن آزمایش هم به این صورت ممکن نبود، اوضاع داشت از کنترل خارج می‌شد، مثلا عصر روز چهارشنبه پدر یکی از دانش‌آموزان که کلنل بازنشسته نیروی هوایی بود و زمانی در اردوگاه اسرای آلمان‌ها زندانی بود، با عصبانیت وارد کلاس شده بود، او جونز را گرفته بود و در حالی که می‌لرزید از خاطرات دوستان کشته‌شده‌اش می‌گفت، جونز به سختی توانست اوضاع را برای او توضیح دهد و آرامش کند.

جونز نگران تأثیر آزمایش روی شهرت و روند آموزشی در دبیرستان هم شده بود. بسیاری از دانش‌آموزان در کلاس‌هایشان شرکت نمی‌کردند تا به جنبش سوم کمک کنند. گستاخوی واقعی در دبیرستان شکل گرفته بود.

بنابراین جونز در روز پنج‌شنبه، هشتاد دانش‌آموز در یک کلاس با همان شیوه نظام‌مند جنبش سوم گرد آورد، آنها سراپا گوش بودند.

جونز حرف‌هایش را حماسه‌گونه شروع کرد: «افتخار چیزی بیشتر از بنر و سلام‌های ویژه ماست. افتخار چیزی نیست که کسی بتواند از شما بگیرد. افتخار دانستن این است که شما بهترین هستید و این چیزی است که نابودشدنی نیست.»

در ادامه او لحن و آهنگ صحبتش را آرام کرد تا ظاهرا در مورد دلیل واقعی جنبش سوم توضیح بدهد. او گفت که: «جنبش سوم یک آزمایش یا یک فعالیت آموزشی صرف در سطح یک کلاس درس نیست. هدف این جنبش بسیار فراتر از اینهاست و جنبش سوم یک برنامه سراسری در سطح کشور برای پیدا کردن دانش‌آموزانی است که اراده مبارزه برای تغییر سیاسی در این کشور را دارند.

در سطح کشور معلم‌هایی مثل من، گروه‌هایی از جوانان را آموزش می‌دهند که توان اجرای قوانینی برای ارتقای سطح جامعه را دارا هستند. اگر ما بتوانیم شیوه مدیریت مدرسه را تغییر بدهیم، توانایی همین کار را در کارخانه‌ها، فروشگاه‌ها، دانشگاه‌ها و دیگر مؤسسات هم خواهیم داشت.

شما جزو آدم‌های منتخبی از جوان‌ها هستید که به این کار کمک خواهید کرد. اگر شما هم‌اکنون برخیزید و نشان بدهید که در این چهار روز چه آموخته‌اید، ما می‌توانیم سرنوشت ملت‌مان را تغییر بدهیم. ما می‌توانیم نظم نوینی را ایجاد کنیم.»

جونز برای اینکه اعتبار بیشتری به حرف‌هایش بدهد در اینجا دستور داد که سه دانش‌آموز دختری که تا پیش از این با اکراه در برنامه‌های جنبش شرکت می‌کردند از کلاس با اسکورت چهار نفر اخراج شوند و به کتابخانه برده شوند و از آمدن به کلاس منع شوند.

تصمیم مهم این بود که قرار شد که ظهر روز جمعه یک برنامه راهپیمایی اجرا شود. جونز داشت دست به یک قمار بزرگ می‌زد، او هراس داشت که کسی پیدا شود و وسط کار به این حرف‌های بخندد یا سوالی مطرح کند و کل این برنامه را ناگهان نزد همه بی‌اعتبار کند. اما چنین چیزی هرگز رخ نداد.

در ادامه جونز گفت که ظهر روز جمعه یکی از نامزدهای انتخابات تشکیل جنبش سوم را به صورت رسمی اعلام خواهد کرد. و همزمان با این اعلام، ۱۰۰ گروه از جوانان از سراسر کشور حمایت خود را از جنبش اعلام خواهند کرد. جونز به آنها اطمینان داد که آنها جزو همین جوانان منتخب هستند. جونز به آنها گفت که سعی کنند جلوه خوبی در مراسم داشته باشند چون رسانه‌ها هم برای تهیه گزارش دعوت شده‌اند.

هیچ کس نخندید، هیچ زمزمه‌ای از مقاومت شنیده نشد، همه ساکت بودند. در عوض هیجان کلاس را در بر گرفته بود و این حرف‌های شنیده می‌شد: ما می‌توانیم!، آیا باید تی‌شرت سفید بپوشیم؟ آیا می‌توانیم دوستانمان را بیاوریم؟

در اینجا جونز آگهی‌ای که در تایم چاپ شده بود به آنها نشان داد. آگهی البته در مورد محصولات چوبی یک کارخانه بود، اما از روی تصادف آگهی به سبک تبلیغات غیرمستقیم نشریات غربی به صورت مبهم کار شده بود و باز از روی تصادف، عنوان آگهی هم موج سوم بود!

سرانجام روز جمعه و روز آخر آزمایش فرارسید، جونز صبح را صرف آماده کردن دانش‌آموزان برای راهپیمایی کرد. در ساعت یازده،

دانش‌آموزان ردیف به ردیف آماده شدند، بنرهای جنبش سوم در دستان آنها دیده می‌شد. جونز به چند نفر از دوستانش سپرده بود که نقش گزارشگران و عکاسان را بازی کنند، عکس بگیرند و تظاهر به نوشتن یادداشت کنند.

دویست نفر از دانش‌آموزان مصمم با سکوت کامل و نظم در یکی از کلاس‌های درس در برابر تلویزیون ایستاده بودند تا خبر شروع رسمی جنبش سوم را از تلویزیون ببینند.

جونز به آنها گفت که تنها پنج دقیقه تا اعلام خبر فاصله وجود دارد، او از دانش‌آموزان خواست که جلوی گزارشگران قلابی، آموخته‌های خود را به نمایش بگذارند و سلام مخصوص جنبش سوم را اجرا کنند.

دویست نفر به طرز باشکوهی این کار را کردند و به صورت هماهنگ، سرود و شعار جنبش سوم را اجرا کردند.



ساعت، دوازده و پنج دقیقه شد. جونز چراغ‌ها را خاموش کرد و نزدیک دستگاه تلویزیون رفت و آن را روشن کرد. تلویزیون داشت برفک پخش می‌کرد، رابرت نزدیک جونز ایستاده بود، جونز از او خواست که حواسش را جمع کند و به برنامه که به زودی پخش خواهد شد، توجه کند. هیچ برنامه‌ای در کار نبود و تلویزیون همچنان داشت برفک پخش می‌کرد.

بعد از چند دقیقه کسی پیدا شد و گفت: «هیچ رهبر جنبشی در کار نیست، مگر نه؟» همه شوکه شدند، آثار ناباوری در صورت‌هایشان پیدا بود.

اینجا بود که جونز تلویزیون را خاموش کرد. اتاق ساکت بود، اما برای اولین بار جونز حس کرد که دانش‌آموزان در حال نفس کشیدن هستند.

در اینجا بود که جونز برای آنها توضیح داد هیچ برنامه‌ای به نام جنبش سوم وجود ندارد. او به آنها گفت که:

«شما مورد بهره‌برداری قرار گرفته بودید، ذهنتان دستکاری شده بود. تمایلات خودتان شما را به جایی سوق داد که هم اکنون هستید. شما بهتر یا بدتر

از مردم آلمان نازی که ما در حال مطالعه‌شان بودیم، نیستید.

شما فکر می‌کردید که جزو انتخاب‌شدگان هستید. شما تصور می‌کردید از کسانی که بیرون اتاق‌اند بهتر هستید. شما بر سر آزادی‌تان معامله کردید و آن را برای به دست آوردن رفاه ناشی از رعایت دیسیپلین و به چنگ آوردن برتری، فدا کردید. شما قبول کردید که اراده جمعی را بپذیرید و در ذهن به باورهای خودتان خیانت کنید. او! شاید شما فکر می‌کنید که همه این چیزها تفریح بوده است. شاید تصور می‌کردید که هر زمان که خواستید می‌توانید از ادامه مسیری که در پیش گرفته بودید اجتناب کنید و رها شوید. ولی قضاوت کنید که داشتید به کدام سو می‌رفتید، ببیند که تا کجا پیش رفته بودید، بگذارید آینده‌تان را به شما نشان دهم.»

با این حرف‌ها جونز پروژکتوری را روشن کرد، تصویر اول، یک شمارش معکوس بود. سپس راهپیمایی نورنبرگ در حمایت از هیتلر به نمایش درآمد. قلب جونز به شدت در حال طپش بود، تصاویر مبهمی از دوران رایش سوم به نمایش درآمد: نظم و انضباط، دروغ‌های بزرگ، تکبر، خشونت، وحشت، مردمانی که به داخل خودروها برده می‌شدند، اردوگاه‌های مرگ، صورت‌های بدون چشم، آزمایش‌هایی غیرانسانی.



در صحنه‌ای از فیلم مربوط به دوران بعد از جنگ کسی نشان داده می‌شد که می‌گفت: «آن فقط شغلم بود، من فقط کارم را انجام می‌دادم.»

تصاویر روی این جمله متوقف شدند: «هر کسی باید بپذیرد که مقصر است، هیچ کس نمی‌تواند از مسیری که دیگران رفته‌اند، خود را میرا بداند.»



گزارش من از محاکمه رژیم جمهوری اسلامی ایران به جرم جنایت علیه بشریت

مرحله دوم دادگاه ایران تریبونال به مدت سه روز از ۲۵ تا ۲۷ اکتبر سال ۲۰۱۲ در سالن آکادمیک حقوق ساختمان صلح دادگاه لاهه برگزار شد. ساختمان صلح دادگاه لاهه، دربرگیرنده "دیوان بین المللی دادگستری"، "دیوان دائمی داوری" و "آکادمی حقوق بین المللی لاهه" است. سالن آکادمی، بمنظور ایجاد یک انگیزه قوی، برای توسعه کاخ صلح، بعنوان یک نهاد زنده، برای صلح و عدالت بین المللی ساخته شده است، که آن را به محلی، نه تنها برای مطالعه و توسعه عدالت و داوری، بلکه همچنین برای گفت و گو بین مردمی که برای برقراری صلح و عدالت تلاش میکنند، تبدیل می کند. این سالن، که در سمت چپ قصر صلح واقع شده، سالنی مدرن است به شکل بیضی، با سقفی بلند و تقریباً نیمی از آن سرتاسر شیشه است. جایگاه قضات در وسط سالن قرار گرفته بود، و از شیشه های سمت راست، قصر صلح، و از شیشه های سمت چپ، جنگلی از درخت و بوته های زیبا دیده می شد. هر بار که از پنجره ها به بیرون نگاه می کردم، یا نمای ساختمان قصر صلح که در آن زنده یاد، دکتر مصدق، و تیم وکلای او از حق ایران در مقابل انگلستان دفاع کرده، و سمبل از مبارزات مردم ایران برای رسیدن به آزادی و دموکراسی است، می دیدم و یا انبوهی از درخت و سبزی و گیاه که سمبل زندگی و نشاط است، یعنی دقیقاً معیارهایی که عزیزان ما، بخاطر رسیدن به آنها جان سپرده بودند و یا سالهای زیادی از جوانی خود را، در سپاهچال های رژیم جمهوری اسلامی ایران سپری کرده بودند.

دادگاه روز ۲۵ اکتبر، با سخنان کوتاه رئیس دادگاه، قاضی یوهان کرینگلر، از قضات سابق دیوان عالی قضایی آفریقای جنوبی که توسط نلسون ماندلا به این سمت انتخاب شده بود، آغاز شد. وی ضمن توضیح تاریخیچه آغاز این دادگاه و روند کنونی آن گفت: "ما، قضات عضو این دادگاه همگی مستقل هستیم و به هیچ جریان سیاسی و اجتماعی و گروه بندی های قومی و غیره در جهان وابسته نیستیم. ما به صورت فردی و داوطلبانه در اینجا حضور یافته ایم و بیشتر ما از قبل همدیگر را ندیده و نمی شناختیم. ما، شهادت ها، اسناد و دادخواست تیم دادستانی را بعنوان افرادی که دارای تخصص و تجربه در زمینه حقوقی، به ویژه حقوق بین الملل و حقوق جزائی بین المللی هستیم، مورد رسیدگی قرار می دهیم. مایه افتخار همه ی ما است که در این دادگاه حضور داریم و امیدواریم بتوانیم به مردم ایران و جهان با درستی و صداقت خدمت کنیم."

وی در ادامه، به معرفی قضات پرداخت و گفت، "مایکل منسفیلد"، پرفسور حقوق از بریتانیا، قاضی دادگاه راسل در باره فلسطین، رئیس گروه تحقیق مردمی در باره خشونت دولتی در ایرلند شمالی و وکیل مدافع متهمان به جنایات جنگی در دادگاه جنائی بین المللی است. "ماکوا موتوا"، کنیائی است و در دانشگاه های ناپروبی، دارالاسلام و هاروارد تحصیل کرده است. وی در حال حاضر پرفسور حقوق در دانشگاه بوفالو است و مقالات و کتاب های زیادی در زمینه حقوق بین الملل و حقوق بشر تالیف کرده و عضو دائمی قانون اساسی انتقالی کشورش کنیا است. خانم "مارگرت راتنر کانستلر" از نیویورک، وکیل و فعال حقوق بشر، عضو هیئت رئیسه سازمان جهانی حقوق بشر زنان و وکیل مدافع فعالان رهایی بخش، از جمله گروه هکرهای ناشناس، جنبش وال استریت، و ویکی لیکس است. "پاتریشیا سلرز"، پرفسور حقوق و وکیل حقوق جنائی بین المللی از بلژیک، استاد دانشگاه اکسفورد و دادستان پیشین دادگاه جنائی بین المللی در رابطه با یوگوسلاوی و رواندا است. پرفسور جان دوگارد از آفریقای جنوبی است که در حال حاضر در شهر لاهه مقیم است. وی یکی از مدافعان پیشتاز و ارتقاء دهنده حقوق بشر و شهروندی در دوران آپارتاید، گزارشگر ویژه سازمان ملل در رابطه با نقض حقوق بشر در فلسطین اشغالی، قاضی دادگاه راسل در باره فلسطین و قاضی دادگاه دیوان عدالت بین المللی است.

دیدن اینهمه قضات بین المللی با چنین سوابق درخشانی، که وقت و دانش حقوقی خود را، در جهت کمک به دادخواهی ما بر علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران گذاشته بودند، برایم غرور آفرین بود. حقوقدانانی از کشورهای مختلف، بدون اینکه خود چنین جنایت هایی را تجربه کرده باشند، برای کمک به بسط و نشر حقوق بشر در جهان، داوطلبانه به کمک ما آمده بودند، تا دادگاه مردمی ما را، با حضور خود، رسمیت ببخشند. قوانین حقوق بشر، فضایی ایجاد کرده بود که ما بتوانیم، بدون از تعلقات سیاسی و عقیدتی، برای احقاق حقوق پایمال شده ی جان باخته گان و قربانیان جنایت های رژیم ایران در دهه خونین ۶۰ در کنار یکدیگر قرار بگیریم.

میز شوهد در سمت راست قضات و میزهای تیم دادستانی در سمت چپ قضات واقع شده بودند. تیم دادستانی شامل هفت وکیل بین المللی بود، که در نقش دادستان در این دادگاه حضور پیدا کرده بودند. دادستان ها در دو ردیف نشسته بودند. ردیف اول، به ترتیب آقای جان کوپر رئیس کمیته راهبردی حقوقی ایران تریبونال و از شخصیت های برجسته کانون وکلای انگلستان، آقای پیام اخوان، استاد حقوق بین الملل در دانشگاه مک گیل مونترال کانادا، دادستان پیشین سازمان ملل و عضو کانون وکلای ایالت نیویورک و استان اونتاریو، خانم نانسی هورماشیا، عضو کانون وکلای ایالات تگزاس و کالیفرنیا و هم چنین عضو کمیته راهبردی حقوقی کارزار ایران تریبونال، و در ردیف دوم آقای کاوه شهروز، عضو کانون وکلای ایالت نیویورک، خانم گیسو نیا، حقوقدانی که سابقه فعالیت حقوقی در محاکمات جنایات جنگی و محاکمات جنایات علیه بشریت در دیوان جزائی بین الملل در شهر لاهه را دارد، و خانم مژده شهریاری، عضو کانون وکلای بریتیش کلمبیا در کانادا، قرار گرفته بودند. در سمت چپ آنها و در کنار پنجره، میز آقای حمید صبی و آقای سرجفوری نایب قرار داشت، که هر دو از شخصیت های برجسته کانون وکلای انگلستان با سال ها تجربه در قوانین جزائی بین المللی هستند، و پشت سر آنها، میز گروهی دیگر از وکلا و دستیاران دادگاه واقع شده بود. حضور این همه حقوقدان از کشورهای مختلف، که اکثراً جوان بودند و داوطلبانه برای رسیدگی به وضعیت نقض حقوق بشر در ایران، در کنار جنبش دادخواهی ما قرار گرفته بودند، اشک شوق به چشم همه ما آورده بود.

آقای پیام اخوان، دادخواست دادستان علیه جمهوری اسلامی را قرائت کرد و با اشاره به جنایات جمهوری اسلامی در دهه شصت، از دادگاه تقاضا کرد رژیم جمهوری اسلامی را به جرم جنایت علیه بشریت محاکمه نماید. بعد از وی، جان کوپر به تشریح مبانی گزارش کمیسیون حقیقت یاب پرداخت. او در سخنان پرشور خود، با برشمردن پاره ای از جنایات های جمهوری اسلامی بر طبق شهادت های شهود لندن، چهره ضد انسانی رژیم جمهوری اسلامی را بیش از پیش برملا کرد.

سپس، شهادت شهود آغاز شد. آقای موریس کوپیتورن، گزارشگر سابق سازمان ملل در مورد حقوق بشر در ایران و رئیس کمیسیون حقیقت یاب ایران تریبونال در لندن، هدایت متین دفتری، وکیل و معاون کانون وکلای ایران بعد از انقلاب، بعنوان کارشناس حقوقی، آن بوری، کارشناس حقوقی

و گزارشگر سابق سازمان عفو بین الملل در مورد نقص حقوق بشر در ایران و عضو کمیسیون حقیقت یاب ایران تریبونال، و ۱۶ نفر از جان بدر برده گان از کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و یا خانواده های آنها شهادت دادند که بعدا به تفصیل در باره هر یک از این شهادت ها خواهم نوشت. شهود از شهر های مختلف و گروه های سیاسی متفاوت انتخاب شده بودند. زنی از کردستان که پنج برادر و همسر کومه ای خود را از دست داده بود، جوان عرب خوزستانی که پدر، برادر و عمویش را اعدام کرده بودند. مردی از دزفول که تنها کسی است که در جریان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ موفق به فرار از زندان شده است. خانمی بهایی که خانه اش در شیراز غارت شده، دوبار به زندان افتاده و شاهد شکنجه و کشته شدن عده زیادی از هم کیشان خود بوده است. دختر جوانی از شیراز که مادر و خاله اش بدلیل عضویت در سازمان مجاهدین خلق اعدام شده بودند. مردی که بدلیل هواداری از حزب توده دستگیر و زندانی شده بود. خانمی که به همراه دو خواهر خود بدلیل هواداری از سازمان پیکار دستگیر شده بود. خانمی از هواداران سازمان رزمندگان که جثه کوچکی داشت و به زحمت ۴۰ کیلو بود و هشت ماه و نیم از عمر خود را در تابوت هایی که "حاج داوود" در زندان غزل حصار درست کرده بود، گذرانده بود. مرد مستند سازی که فیلمی از گورستان خاوران تهیه کرده بود و با گورکنی در شیراز، در قبرستان شهر چرخیده و از محل دفن اعدامی ها فیلم برداری کرده بود. مردی هوادار سازمان راه کارگر، و مردی از هواداران سازمان فدائیان اقلیت که از شاهدان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ بودند. همسر یکی از سرداران آمل که از اعضا اتحادیه کمونیست های ایران بود. مردی از هواداران سازمان فداییان اکثریت که بار اول در سال ۵۹ در حالی که تنها ۱۸ سال داشت دستگیر شده بود و رو به قاضی ها گفت؛ "من می خواهم تاکید کنم که سازمان من برای شکوفایی نظام جمهوری اسلامی مبارزه می کرد، اما این رژیم حتی ما را هم برنتافت." مهدی اصلانی از هواداران سازمان فدائیان اکثریت، شاخه ۱۶ آنر، که از جان بدر برده گان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ است و کتاب "کلاغ و گل سرخ" را در باره خاطرات خود از زندان نوشته است، او مقدمه ای آماده کرده بود و خواند که همه را تحت تاثیر قرار داده و به آن فضا و دوران قتل و جنایت برد(۱).

آخرین شاهد "ایرج مصداقی" بود. او از هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران است که ۱۰ سال از بهترین سالهای جوانی خود را در زندان های رژیم جمهوری اسلامی ایران سپری کرده و از جان بدر برده گان از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ است. او خاطرات خود از زندان را در چهار جلد بنام "نه زیستن، نه مرگ" به چاپ رسانده است. ایرج قرار بود که ساعت ۹ صبح شهادت دهد، اما به دلیل مشکلات جسمی، تقریبا ساعت ۱۱ توانست برای شهادت در دادگاه حضور پیدا کند. او را قبلا در لندن ملاقات کرده بودم. وضعیت جسمی او با ۴ ماه پیش قابل مقایسه نبود. در این مدت بدلیل بیماری هایی که بدلیل فشارها و شکنجه ها در زندان به سراغش آمده، سه بار مورد عمل جراحی قرار گرفته بود. نشستن برایش با درد زیادی همراه بود و صدایش بسختی در می آمد. روز های قبل، هوای لاهه آفتابی و زیبا بود، اما وقتی که ایرج شهادت خود را شروع کرد، بیچاره هوا تیره شد و باران شدیدی شروع به باریدن کرد. آقای سرجفری نایب دادستان پرونده، سوال های خود را از او می پرسید و او در حالی که بوضوح در حال درد کشیدن بود، با صدایی که می لرزید پاسخ می داد. سرجفری نایب نقشه های زندان های اوین و گوهر دشت را روی پرده بزرگ سالن نمایش می داد و از او می خواست که توضیح بدهد، در بهداری زندان، چگونه زندانی ها مورد شکنجه قرار می گرفتند و در جریان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ در کدام اتاق، زندانی های اوین حلق آویز شدند. او سپس عکسی از "راهروی مرگ" در زندان گوهر دشت نشان داد. دیدن این عکس شوکه ام کرده بود. گویا این عکس به تازه گی در اینترنت منتشر شده است. مصداقی توضیح داد که این همان راهروی بود که زندانی ها در طول دوران باز دید "هیئت مرگ" در آن نشسته و بنوبت به سوالات تفتیش عقاید دوران انگیزاسیون پاسخ گفته بودند. در عکس، ته راهرو، به صورت سایه روشن دیده می شد، و ایرج توضیح داد که قربانیان به ته این راهرو برده شده و به دار آویخته شده اند. در حالی که ایرج با درد و فشار زیاد این صحنه ها را بازسازی می کرد، آسمان نیز تیره و تار بود و باران به شدت می بارید. من به پنجره های بلند و سرتا سری دادگاه نگاه کرده و به خود می گفتم؛ "آسمان نیز در غم این عزیزان، این جان باختگان بی گناه، که قربانی یک رژیم مذهبی قرون وسطایی شدند، اشک می ریزد." سرانجام ایرج با رنج زیاد شهادت خود را تمام کرد و از سالن خارج شد.

بعد از اظهارات شهود، لیلیا قلعه بانی، خواهر دو جان باخته رضا و محمد قلعه بانی، پشت تریبون دادگاه قرار گرفت و بیانیه خانواده های متشکل در کارزار ایران تریبونال را قرائت کرد(۲). در این بیانیه، خانواده ها، ضمن تبریک برگزاری این دادخواهی، این دادگاه را یک دستاورد تاریخی برای خانواده های جان سپردگان و همه ی مردم ایران دانستند. لیلیا در قسمتی از صحبت های خود گفت؛ "ایا هرگز از درد و رنج عظیمی رنج برده اید که نه تنها درمانی برایش متصور نیست، بلکه وجودش نیز انکار می گردد و حتی بیانش امکان پذیر نمی باشد؟ نه به دلیل ترس، بلکه به دلیل تقدس آن رنج و به دلیل این که احساس کنید بیان آن درد و رنج برای دیگران قابل درک نبوده و به افزایش درد منجر می گردد. آنچه که در کمیسیون حقیقت یاب لندن گذشت و آنچه در این مرحله شاهدش بودید و شنیدید فقط و فقط باز کردن زخم درون من و نگاهی جمعی به جراحات وارده است. ما از دردآور بودن این نگاه به زخم درون من از همان ابتدا آگاه بوده ایم، اما آگاهانه آن را به جان خریدیم. باشد که این یادآوری جمعی شروعی باشد برای فریاد دردهای مشابه و آغازی باشد برای پایان یافتن این دردها برای نسل فردا."(۲)

بعد از لیلیا، سر جفری نایب، طی سخنانی روند محاکمات و جنایات دهه شصت را بر اساس اظهارات شهود و گزارش کمیسیون حقیقت یاب برای دادگاه تشریح کرد و جنایات دهه شصت را برابر با جنایات های نازی ها اعلام کرد. سپس پیام اخوان در بیانات اختتامیه اش، از دادگاه درخواست کرد جمهوری اسلامی را بخاطر اعدام ها و کشتار دسته جمعی و گسترده دهه شصت، به ویژه از سال شصت تا شصت و هفت مورد قضاوت قرار دهد و آن را به جرم جنایت علیه بشریت محکوم کند.

دادگاه، ساعت چهار و نیم بعد از ظهر، بعد از سه ساعت مشورت کار خود را از سر گرفت. در طول مدتی که قضات در حال تصمیم گیری بودند، باران ایستاده و ابرها پراکنده شده، خورشید از زیر ابرها بیرون آمده بود. با ورود قضات به اتاق ما همه سرپا ایستادیم و بی صبرانه منتظر رسیدن قضات به پشت میز و شنیدن حکم آنها شدیم. قاضی یوهان کریگلر رئیس دادگاه، حکم مقدماتی محکومیت جمهوری اسلامی را که در پنج صفحه تدوین شده، قرائت کرد. وی گفت؛ "با توجه به شواهد ارائه شده، به ما ثابت شد که شکنجه و کشتار در تمامی زندان های جمهوری اسلامی وجود داشته و شهود نشان دادند که اعدام های فراقضایی در سراسر ایران صورت گرفته است. این جنایات بوسیله دستگاه مرکزی حکومتی صورت گرفته و جمهوری اسلامی مسئول همه این جنایات است. ما اعلام می کنیم که: دولت جمهوری اسلامی ایران، مسئول جرایم فاحش خود بر علیه شهروندان است و دولت ایران مرتکب جنایت بر علیه بشریت شده است.

پیشنهادات این دیوان:

- جوامع بین المللی باید در باره این جنایات گسترده علیه بشریت تحقیق کنند.

- کمیسیون دائمی تشکیل شود تا درباره جنایات جمهوری اسلامی تحقیق کند.

- دولت ها طبق قوانین بین المللی باید مقامات ایرانی را که مرتکب جنایت علیه بشریت شده اند، مورد پیگرد قانونی قرار دهند.

بعد از اعلام حکم تاریخی محکومیت رژیم جمهوری اسلامی ایران، تقریباً همه از شوق به گریه افتادند. از پنجره به بیرون نگاه کردم و دیدم که آسمان آبی و صاف شده و خورشید با زیبایی تمام می درخشد. تالو خورشید بر روی قصر صلح و درختان زیبای اطرافش به ما نوید آرامش و پیروزی می داد. رقص زیبای نور در اطراف ما نشان می داد که خورشید برای همیشه زیر ابرها نمی ماند، و حقیقت تا ابد قابل پنهان کردن و کتمان کردن نیست.

بعد از اعلام حکم مقدماتی، فریبرز فخاری هنرمند و ساکسوفونیست سرشناس کرد، دو قطعه بسیار زیبا، بیاد و در گرامیداشت هزاران زن و مردی که قربانی جنایت های رژیم جمهوری اسلامی شدند، نواخت، و سپس قضات به نوبت، دقایقی در باره اهمیت تاریخی این دادگاه و تاثیر شهادت ها بر آن ها صحبت کردند.

قاضی یوهان کرینگلر، ضمن تشکر از همه شهود و کسانی که در این دادگاه حاضر شده بودند گفت؛ "امیدوارم که نمونه این دادگاه شما، الگویی بشود برای همه مردمی که قربانی نقض حقوق بشر هستند، تا بتوانند توفیق حاصل کرده، فریاد آنها شنیده شده و حقوق بین الملل در مورد آنها هم اجرا بشود."

آقای مایکل مانسفیلد گفت؛ "من از همه کسانی که در اینجا شرکت کردند، ممنونم، هم کسانی که این مصائب را تحمل کرده بودند و هم کسانی که به این صحبت ها گوش فرا دادند. ما ادای احترام می کنیم نسبت به مبارزه ای که برای برقراری حقوق بین الملل و عدالت بین المللی در این اتاق وجود دارد. این نشانه ای از واقعیت هایی است که دارد در دنیا اتفاق می افتد. مردم عادی و جامعه مدنی دارند دوباره کنترل برای کشف حقیقت را بدست می گیرند. حقیقت دیگر در انحصار کسانی نیست که می خواهند آن را آلت دست قرار بدهند. من می خواهم گفته های یکی از شهود این دادگاه را بخوانم. گفته های او به شدت ما را تحت تاثیر قرار داد و سخنان او در مغز ما ضبط و بایگانی شد. من می خواهم که این سخنان برای تمام کسانی که در این اتاق هستند و همه ملت هایی که می خواهند نمونه این دادگاه را برای خود به وجود بیاورند، ثبت بشود. از او پرسیدیم که شهادت دادن در این دادگاه چه احساسی به او داد و او جواب داد؛ "واقعا عالی است، واقعا عالی. نه بخاطر اینکه من اینجا می آیم و با شما از رنجهایی که کشیده ام صحبت می کنم، بلکه به این دلیل که افرادی هستند که وقتی هیچ نهاد دیگری نمی خواهد فریادشان را بشنود، چنین دادگاهی تشکیل می دهند. من می بینم که هنوز مقاومت وجود دارد، هنوز شجاعت در قربانیان و خانواده های آنها وجود دارد، و آنها به وسیله این رژیم خرد نشده اند. آنها توانسته اند نیروهای خود را جمع کنند، در کنار یکدیگر قرار بگیرند و به اینجا بیایند و خودشان نهادی حقوقی ایجاد کنند. در اینجا وکلا، افراد حرفه ای و قضات باوجدانی هم وجود دارند که به این شکایات رسیدگی می کنند. می دانم که این دادگاه قدرت اجرایی ندارد ولی خوشحالم که در اینجا شرکت کردم. ما خودمان نهادی بوجود آوردیم که رسیدگی به این شکایات را بعهده بگیرد، هر چند که نهاد های رسمی زیر بار اینکار نمی روند. آنها نمیخواهند بشنوند که ما رنج و مصیبت داریم، ولی این رنج و مصیبت وجود دارد و ما می خواهیم که این رنج و مصیبت بعنوان یک طلب انسانی به یاد آورده شده، و به دست فراموشی سپرده نشود. ما خواهان این هستیم که مسئولین این جنایتها مسئولیت این جنایت ها را بگردن بگیرند."

آقای ماکتاوتووا گفت؛ "من خیلی متشکرم که اجازه دادید که بخشی از مبارزه شما باشم. ما در سه روز گذشته شاهد آن چیزی بودیم که نشانه حیات و پویایی روح انسان است. چیزی که من دیدم و یاد گرفتم این است که هرگز، هیچ انسانی نمی تواند روح انسان دیگری را تسخیر کند. این اشتیاق و این طلب برای آزادی و آزاد بودن چیزی است بین المللی و جهانی، و فقط متعلق به یک ملت و یا شخص نیست، بلکه به همه تعلق دارد. این واقعیت بسیار زیبا بود، که با اینکه تعداد بسیار زیادی از شما این همه صدمه کشیده اید، وقتی که در اینجا شهادت می دادید، هیچگونه حس انتقام و کینه ای در شما نبود، تنها چیزی که بود، امید برای یک آینده بهتر بود. وقتی که من در راهرو این ساختمان راه می رفتم، و به صورت های شما نگاه می کردم، این اشتیاق به آزادی را در چشمان شما دیدم. فقط می خواهم به شما بگویم که کشور شما بلاخره یک روز آزاد خواهد شد و امید من این است که این روز خیلی زود فرار برسد."

خانم مارگارت راتنر کانستلر گفت؛ "مرسی از اینکه به من اجازه دادید اینجا باشم، این واقعا برای من افتخار بزرگی بود. امیدوارم که ما بتوانیم به اجرای عدالت تحقق ببخشیم. هر چند که در زندگی های شما تراژدی، غم و زجر فراوان بوده است. اما برای زنده نگاه داشتن یاد آنهایی که جانشان را از دست داده اند، ما باید به این عدالت برسیم."

خانم پاتریشا سلرز درحالی که به سختی جلوی بغض خود را می گرفت و اشک در روی گونه هایش جاری بود، گفت؛ "حالا غم شما قسمتی از غم من شده و امید شما هم قسمتی از امید من. عمق انسانیت شما سبب شد، که من هم انسان بهتری بشوم."

آقای جان دوگارد گفت؛ "من باید اعتراف کنم که چهار روز پیش، من خیلی کم درباره ایران و مصیبت ها و زجرهای مردم آن می دانستم، اما در سه روز گذشته چیزهای زیادی یاد گرفتم، درباره آنچه که شما با آن روبرو شدید و همینطور در باره روح بزرگ انسانی شما. و من واقعا مصمم هستم که بدنبال عدالت برای شما باشم، و به بسط حقوق بشر در جهان کمک کنم. برای من افتخار و امتیاز بسیار بزرگی بود که در این دادگاه شرکت کنم."

سپس جمعیت حاضر در سالن سرود "سراوود زمستون" را خوانده و عکس های قربانیان دهه شصت را بلند کردند. در این لحظه، من متوجه سه نفر ردیف اول تیم دادستانی شدم. آقای جان کوپر، آقای پیام اخوان و خانوم نانسی هورماشیا رو به جمعیت ایستاده و دست خود را به علامت پیروزی بالا گرفته بودند. از دیدن این صحنه بغضم ترکید. باورم نمی شد که نتیجه تلاش های عده ای ایرانی، آمریکایی، انگلیسی، بلژیکی، آفریقایی، کانادایی،

کنیایی، و ... به ثمر نشسته باشد و با تلاش های همه ما، موفق شده باشیم، رژیم جمهوری اسلامی را، برای جنایت های ۳۰ سال گذشته اش، در یک دادگاه بین المللی محکوم کرده باشیم. بیش از ۳۰ سال است که رژیم می کوشد این جنایت ها را پنهان و کتمان کند و هیچ مجمع بین المللی حاضر نبود که به شکایات ما رسیدگی کند. اما با تلاش های جمعی ما و با پذیرفتن "حقوق بشر" بعنوان سکان حرکت توانستیم فضایی ایجاد کنیم که قاضی های بین المللی در سالن دادگاه لاهه، شکایات ما را بشنوند و دادستانهای بین المللی، از حقوق پایمال شده ما دفاع کنند، و حکمی بر علیه جمهوری اسلامی صادر کرده و این رژیم مذهبی قرون وسطایی را به جرم جنایت علیه بشریت محکوم کنند.

ساعتی پس از ختم دادگاه، عده ای از شرکت کننده گان، این پیروزی را در یکی از تالارهای شهر لاهه جشن گرفتند. در این برنامه، شیرین مهرداد و گروه مهیار، چندین ترانه و آهنگ اجرا کردند. شیرین که خود از زندانیان سیاسی دهه ۶۰ است، با صدایی بسیار دلنشین، شعرهایی در باره زندان، خاوران، لالایی، برای همه کودکانی که در زندان با مادران خود بسر می بردند، و یک آهنگ خیلی زیبایی فرانسوی اجرا کرد. سپس گروه مهیار که سه پسر جوان بودند به اجرای آهنگ های شاد پرداختند.

زیباترین صحنه های این دادگاه تاریخی بنظر من در این سالن و در زمان اجرای این آهنگها بود. وقتی که طنین موزیک شاد این جوانان متولد دهه ۷۰ در سالن طنین افکند، همه کسانی که در لندن و لاهه به تعریف داستان مرارت ها و بی عدالتی هایی که بر آنها و همبندی ها و بستگانشان رفته بود، پرداخته بودند، به وسط سن آمده و به رقص و شادمانی مشغول شدند. احمد موسوی یکی از جان بدر برده گان از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ که ده سال از جوانی خود را در زندان های مختلف گذرانده بود، اولین مردی بود که رقص کنان از ته سالن به سمت سن به حرکت در آمد. حرکاتش موزون و زیبا بود. خوشحالی و غرور را در چهره و چشمانش می دیدی. یاد شهادت دردناک روز قیامش، و شکنجه ها و فشارهایی که به او وارد آورده بودند، افتادم. بجرم اینکه حاضر نشده بود لباس فرم زندان انزلی را بپوشد، ماهها ممنوع الملاقات بود. در بخشی از صحبت های خود گفته بود: "رژیم جمهوری اسلامی، تنها به دنبال کشتن انسانها نبود، بلکه می خواست انسانیت را نابود کند، اما موفق نشد." شادی صورتش و حرکات نرم بدنش گواه این ادعا بود. عباس محمد رحیمی که ۱۱ سال را در زندان های رژیم اسلامی گذرانده، و دو خواهر، دو برادر و یک بچه خواهرش، در زندان های رژیم به قتل رسیده بودند، در حالی که عصایی به دست داشت، وسط پیست رقص ایستاده بود. یک پایش به دلیل گلوله ای که رژیم به او شلیک کرده بود و شکنجه های زندان، تقریباً از کار افتاده و او نمی تواند درست راه برود، چه رسد به اینکه برقصد. اما او از خوشحالی، بی توجه به درد پا، و با لبخندی که سراسر صورتش را فرا گرفته بود، حرکاتی مارپیچ به بالا تنه اش می داد. مرصده قانیدی، زنی که هشت سال را در سیاهچال های رژیم گذرانده، و دو برادر و همسر برادرش اعدام شده اند، با چشمانی که مثل دو زمرد می درخشیدند، به رقص و شادی مشغول بود. مرصده در زمان دستگیری مشکل تیروئید داشت و بازجویی از دادن دارویش به او خودداری کرده، باعث شده بود که بعدها او مجبور به عمل جراحی و شیمی درمانی بشود. اما مرصده امروز، با امید به آینده زندگی می کند، به دنبال انتقام نیست و از مخالفین سرسخت اعدام و شکنجه است. رویا، خواهر جان باخته کبری غیائی، که در زندان اصفهان اعدام شد، با رقص زیبایی خود توجه همه را جلب کرده بود. در لندن و در لاهه، بخش زیادی از کارهای اجرایی به دوش او بود و لحظه ای آرام و فرار نداشت. من تعجب کرده بودم که بعد از آن همه کار و تلاش، چطور او هنوز انرژی برای رقصیدن دارد.

خواننده جوان ما اعلام کرد که حالا آهنگی کردی خواهند نواخت. جنب و جوشی در سالن بوجود آمد. تا آهنگ شروع شد، اول همه، سحر محمدی، دختر جوانی که در سه سالگی، پدر و عمویش در درگیری کشته شده بودند، و در شش سالگی، مادر و دو دایی اش بعد از شکنجه های فراوان اعدام شده بودند، اولین کسی بود که با آن چهره باوقار و لبخندی که سراسر چهره زیبایش را پوشانده بود، دستمالی به دست وارد سن شد، دست بقیه را گرفته و هدایت صف رقص کردی را بعهده گرفت. حرکات سبک و چهره شاد و خندان او، وقار خاصی به صف رقصنده گان کردی داده بود. در حالی که آنها در حال دور زدن در اتاق بودند، مختار، برادر جان باخته حمزه شالوند و دخترش از فرصت استفاده کرده و سن را قرق کردند. با اینکه اصلتن لر هستند، خیلی زیبا کردی می رقصیدند. مختار بعد از گذشت اینهمه سال، هربار که اسم حمزه را می برد، بی اختیار اشک از چشمانش جاری شده و همیشه با تاسف می گوید: "با آن روحیه آزادی خواهانه ای که داشت، نمی دانم چطوری اینهمه سال، زندان، اسارت و شکنجه را تحمل کرد." اما امروز مختار غمگین نیست، بار غم ۳۰ ساله را از دوشش به زمین گذاشته و سرمست غرور و شادی از کیفر خواستی که بر علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران صادر شده است، فریاد می زند؛ "لرها بیایند وسط."

حالا نوبت آهنگ ترکی است. نوای زیبای شعر ترکی که بلند می شود، حرکات رقص هم تندتر میشود. زنانی که سالها زندان های رژیم جمهوری اسلامی ایران را تجربه کرده اند، همه در حال پا کوبیدن هستند. علی، برادر جان باخته "غلام ابراهیم زاده" با حرکاتی ریتمیک و زیبا به وسط صحنه می آید. رقص لژگی را با حرکاتی نرم و حرفه ای اجرا می کند. انگار که دارد روی آب حرکت می کند. یاد شهادتش در باره مرگ برادرش غلام و دستگیری همسر او، دستگیری خواهرش شکوفه و برادرش جواد، و اعدام نامزدش می افتد. یاد اینکه مجبور به ترک شهر و دیار خود شده و همه زندگیشان به غارت رفته بود. در حرکات رقصش میبینی که زنجیر این سالها از دست و پایش باز شده و دارد به آرامی و زیبایی دور اتاق می چرخد و می رقصد. دست شکوفه سخی، زنی که هشت ماه و نیم را در تابوت های حاج داوود گذرانده، می گیرد. شکوفه بلند شده و رقص لژگی خیلی تندی را اجرا می کند. پاهایش به سرعت از اینور و آنور به زمین فرود می آیند. رقص شکوفه بسیار سریع و کوبنده است. بکوری چشم حاج داوود و حاج داوود ها که می خواستند قدرت حرکت و شادی را از او بگیرند، او با سرعت و با چهره ای که از غرور می درخشید، پاها را به زمین کوبیده، و دستانتش را بسرعت در هوا تکان می دهد. زندان های رژیم جمهوری اسلامی نتوانسته امید به زنده ماندن، به فرادهای بهتر، به آزادی و بهروزی را از این نسل زخم خورده بگیرد. آنان سالهای سیاهی را از سر گذرانند، اما روسیاهی و ننگ آن به دامن رژیم جمهوری اسلامی ماند.

یاد بیژن و آخرین ملاقاتمان در زندان گوهردشت در سال ۶۷ تنها چند ماه قبل از اینکه به همراه بیش از ۵۰۰۰ زندانی سیاسی دیگر به دار کشیده شود می افتد. بمحض اینکه ملاقات تمام شد، اف اف ملاقات را برداشته و با چهره ای که شادی و امید در آن موج می زد به من گفت؛ "راديو ما را گوش کن، بچه ها در بیرون در حال مبارزه با رژیم هستند." من از حرفهای او خیلی تعجب کردم. گروه او، گروه کوچکی بود که بعد از دستگیری ها و اعدام های سال ۶۰ و ضربه سنگین سال ۶۱، از هم پاشیده بود. باورم نمی شد که حالا گروه او راديو داشته باشد. آن روزها ۱۹ ساله بودم و سرشار از ناامیدی. با اینکه در بیرون زندان و آزاد بودم، جو خفقان و سکوت کشور داشت خفه ام می کرد، و برای روزی که بتوانم از کشور خارج

شوم، لحظه شماری می‌کردم. نمی‌فهمیدم که او این انرژی و امید را، در پشت میله‌های زندان، و در حالی که در دست این جانپان اسیر است، از کجا می‌آورد. با اینکه شش سال و نیم بود که در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی اسیر بود، امید به زندگی و به فرادهای بهتر را از دست نداده بود. هرگز تلخی روزهایی که خبر حلق آویز شدنش را به ما دادند، فراموش نمی‌کنم. رژیم با بیرحمی و قساوت "عزیزی را که به جان دوستش میداشتیم" از ما گرفت، بی‌آنکه توضیحی بدهد و یا دلیلی ارائه کند. اما امروز، بعد از شنیدن حکم این دادگاه، من هم شادم و شادیم را با عزیزان دیگری که آنها هم زخم خورده این رژیم هستند تقسیم می‌کنم. بعد از ۳۳ سال، فریاد‌های در گلو خفته ما آواری بر سر نظام جمهوری اسلامی ایران شد و این رژیم قرون وسطایی در یک دادگاه مردمی، متشکل از انسانهایی از سرتاسر دنیا، برطبق قوانین بین‌المللی و حقوق بشری، به جرم "جنایت علیه بشریت" محکوم شد. امروز یک روز تاریخی برای میهن ما است و یک پیروزی برای همه مردم ایران و جهان. این حکم دریچه‌ای است به روشنایی و امید، و روزهای بهتر برای میهن ما، ایران.

لادن بازرگان

نوامبر ۲۰۱۲

پانویس‌ها:

(۱) متن کامل سخنان مهدی اصلانی

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/10/149408.php>

(۲) متن کامل سخنان لیلا قلعه‌بانی

<http://www.irantribunal.com/ASNAD/Tribunal-gozaresh-3.html>

گزارش دادگاه

گزارش دومین روز محاکمه جمهوری اسلامی در سالن صلح دادگاه لاهه
بهرام رحمانی

مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی ایران، که از روز پنج‌شنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۲ برابر با ۴ آبان ۱۳۹۱ آغاز شده، امروز ۲۶ اکتبر ساعت ۹ صبح، کار خود را در سالن صلح، ساختمان دادگاه لاهه آغاز شد. لازم به توضیح است که شاهدان نخست از سوی دادستانی مورد سؤال قرار می‌گیرند و سپس هیئت قضات سئوالات خود را از شاهد می‌پرسند. من تلافیقی از این سؤال و جواب‌ها را به صورت فشرده می‌آورم. کل این بحث‌ها و سؤال‌جواب‌ها هم از طریق تلویزیون‌ها و رسانه‌هایی که در سالن حضور دارند پخش می‌شوند و هم آن‌ها را بعداً مسئولین دادگاه و دست‌اندرکاران تریبونال به صورت کتاب منتشر خواهند کرد. همان‌طور که اسناد لندن را به صورت کتاب به زبان انگلیسی چاپ کرده‌اند و در اختیار وکلا قرار گرفته است. امیر آتیبانی شاهد دهم است. دادستانی: لطفا خودتان را معرفی کنید؟ من امیر آتیبانی هستم. من در زمان دستگیری عضو سازمان جوانان حزب توده بودم. من در طول مبارزه ام هرگز به مبارزه خشونت‌آمیز و مسلحانه دست نزده‌ام. ما سعی می‌کردیم مبارزه قانونی کنیم. حتی تلاش‌هایی از درون حکومت، یعنی اصلاح‌طلبان، آن هم در حفظ رژیم آغاز کردند باز هم حکومت اسلامی آن‌ها را تحمل نکرد و سرکوب نمود. سرکوب ما همانند دیگران بود. اما سرکوب ما را دیر شروع کردند. ما مبارزه قانونی می‌کردیم. اما هنگامی که فعالیت ما را هم ممنوع کردند ما‌ها را دستگیر و زندانی و اعدام کردند. آیا شما را در سال ۱۳۶۲ دستگیر کردند و به زندان اوین فرستادند؟ بله. من اواخر ۶۲ وارد زندان اوین شدم که در آن موقع، کمی شکنجه‌ها کم شده بود.

ممکن است به دادگاه بگویید چگونه شما را شکنجه کردند؟ من در دانشگاه فنی تهران، از زمان شاه فعالیت داشتم مرا می‌شناختند. کاغذی به من دادند تا من سابقه خود را مرده می‌دانم. بنویسم. چون آن‌ها مرا می‌شناختند نوشتم. اما مرا بردند به اتاق شکنجه. گفتم سعی نکنید با شکنجه از من اعتراف بگیرید چون من خودم را از لحظه به بعد مرا شکنجه کردند. از صبح ساعت ۸ صبح مرا دستگیر کردند تا ظهر می‌زدند. ادار من خونی شده بودند آمپولی که از کار افتادن کلیه لازم بود به من تزریق کردند و سپس تا شب به شکنجه کردن من ادامه دادند. شب من به بیمارستان رفتم و پاهای مرا پانسمان کردند و من یک هفته در بیمارستان بودم. یک هفته بعد بازجو مرا خواست و آن قدر روی پانسمان شلاق زدند دوباره به بیمارستان منتقل شدم و یک هفته آن‌جا بودم. من زندانیانی را دیدم به پاهایشان شلاق زده بودند که انگشتان تان پایشان افتاده بود. زندانیان با انواع و اقسام شکنجه‌های روحی و جسمی روبرو بودند. در تمام

دوران زندان از سلول بیرون می رفتید باید همیشه چشم بند به چشم می زدید. در تمام سلول ها و بندها بلندگو بود اعتراف توابعان را پخش می کردند؛ اذان و قرآن پخش می کردند و هر چه دل شان می خواست پخش می کردند تا زندانی را آزار دهند. سران این حکومت خود را نماینده خدا می دانند و قوانین شان نیز اسلامی است هرگونه مخالفت آن مخالفت با خدا و اسلام قلمداد می شد و هر بلایی به عقل شان می رسید به سر

زندانی می آوردند. هدف این بود که تواب شوید و با رژیم همکاری کنید و دست کم منفعل شوید. زندانیا ترا به کار اجباری در کارگاه ها و ادار می کردند شما در سال 88 در قتل عام زندانی در زندان بودید مشاهده شما چیست؟ این قتل عام سال 67، کاملاً سازمان دهی شده بود. هنگامی که سرکوب نیروهای سیاسی آغاز شد برخی مقامات حکومت می گفتند هیچ زندانی دستگیر شده نباید بیرون برود مگر این که تواب شود. بنابراین، این قتل عام سازمان یافته بود و تصادفی و اتفاقی نبود. در آن دوره، تقیثیب عقاید راه انداخته بودند و این که سازمان ات را قبول دارید؟ نظرتان درباره حکومت و یا جنگ چیست؟ نمایز می خوانید و...؟ از جمله سئوالاتی بودند که از زندانی می کردند و یا در فرم های مخصوص می نوشتند

زندانیان را دسته بندی کرده بودند. آن هایی که سر موضع بودند و یا تواب و منفعل شده بودند. سعی می کردند آن هایی که سر موضع بودند هر چه بیش تر ایزوله کنند. اولین سری اعدامی ها با زندانیان سر موضع آغاز شد

لطفاً درباره کمسیون مرگ بگوئید/ ما 52 نفر بودیم. یک نفر را قبل از آغاز قتل عام ها اعدام کردند. اتفاقی که در اوایل مرداد ماه اتفاق افتاد ناگهان امکانات بند ما را گرفتند و ارتباطات را قطع کردند. بلندگوها را قطع کردند. تلویزیون را بردند و ملاقات ها را قطع نمودند. ما فکر کردیم اتفاق ناگوار دارد می افتاد ما شنیده بودیم حکومت قطعنامه صلح را پذیرفته بود. ما دیدیم که مرتب به زندانیان به حسینه زندان می بردند و مینی بوس خالی برمی گشت. روزهایی می دیدیم که پاسداران پارچه هایی را آتش می زدند. نیمه های شب ما صدای انداختن چیزی در یک کامیون می شنیدیم که

نیمه شب اتفاق می افتاد. من ضربه ها را شمردم که شبی 50 تا 55 می رسید. یک شب یک کامیون آمد که رو باز بود. ما دیدیم که اجساد را چهار دست پا پرت می کنند به داخل کامیون. ما تازه فهمیدیم که آن هایی را که با خود می برند دیگر بر نمی گردانند پس اعدام می کنند. بند ما بالا بود و ما از جایی این صحنه ها را می توانستیم ببینیم. از سلول های بغل مرس می زدند که ما را به اعدام می برند. ما حتی از بخش دادستانی می شنیدیم که بازجویان فتوای خمینی را تفسیر می کردند که بر اساس آن با زندانی چگونه رفتار کنند. از نظر تکنیکی چگونه زندانیان را اعدام کنند

ما با جوخه مرگ روبرو شدیدی با چه رفتاری روبرو شدید؟ پس از اعدام مجاهدین، نوبت چپ ها رسید. موقعی که به زندانیان چپ رسید اعدام ها با حداکثر آرا انجام می شد. موقعی که مرا در مقابل هیئت بردند نیری مرا محاکمه کرد و ده سال حکم داد. منم بعدی پورمحمدی بود و از طرف دادستانی اشرافی بود. سؤال هایی که از من کردند گفتند گروه ات را قبول دارید؟ گفتیم بلی. مسلمان هستی یا نه؟ گفتیم من هیچ موقع با اسلام مخالف نبودم و فعالیت سیاسی می کردم. آیا نماز می خوانید؟ گفتیم نماز نمی خوانم و الان هم نمی خوانم. مرا بیرون بردند و گفتند نماز بخوانید من گفتیم نمی خوانم. ما

آن قدر در دادستانی نشستیم تا شب شد. آن هایی که گفتند نماز نمی خوانند گفتند برای هر وعده نماز ده ضربه کابل باید بخورند. برای من و تعداد دیگری کابل مغرب زدند. باز سراغ من و شهبازی آمدند دیدند نماز نمی خوانیم دوباره کابل زدند. ناصریان، ما را به یک سلول برد و به ما گفت: این جا طناب و شیشه است اگر خواستید خودتان را بکشید. باز صبح ده ضربه به ما کابل زدند. ما می دانستیم بر اساس قانون اگر سه روز نماز نخوانید براساس قانون اسلام حکمش اعدام است. ما فکر کردیم سرانجام مرگ است. گفتیم ما را به دادگاه ببرند و حکم اعدام ما را بدهند. به ناصریان گفتیم ما را

به دادگاه ببرید دوباره ده ضربه کابل زد. اما پس مدتی ما را بردند به دادگاه. این بار در دادگاه پام را نشان دادم و گفتیم اگر اسلامی این است من مسلمان نمی شوم. این بار مرا بین اعدامی ها نشانند و هر لحظه اسامی را می خواندند و دسته دسته به سالن مرگ می بردند. از این عده یکی را ابرگرداند و یکی برگشت. شش نفر شش نفر می بردند برای اعدام. پشت هیئت مرگ یک پرده کشیده بودند که پشت آن، مسئولین اطلاعاتی و باز جویا بودند که کار می کردند. باز جوی من آمد به من گفتیم که شما از زمان شاه هوادار چریک ها شدید کمونیست شدید من قبول نکردم. تا شب مرا نبردند و موقعی که هیئت

از اتاق بیرون آمد گفت کار این ها را فردا رسیدگی می کنیم. ششم شهریور فکر کردم مرا به اعدام خواهند برد من شروع به نماز خواندن کردم. اما شهبازی قبول نکرد. شهبازی یکی از شیشه های مربا را برداشت و شکم خود را پاره کرد و گشته شد. شهبازی اکثریتی بود

دربند ما زمان اعدام 52 نفر بودند که من اسامی 26 نفر از اعدامیان را دارم. یک نفر مجاهد بود و بقیه توده ای و اکثریتی بودند. برخی از آن ها، اعضای رهبری حزب توده و مشاورین ایران بودند

شاهد یازدهم. لطفاً خودتان را معرفی کنید؟ من جلیل شرحانی هستم. از طرف های اهواز و الان سامکن لندن هستم. شما در شهادت نامه خودتان می گوئید که پدران و عموی تان را دستگیر کردند آیا آن ها فعال سیاسی بودند؟ دستگیری نزدیکان ما، تنها به این سه نفر محدود نبود و تقریباً 25 نفر از فامیل های ما را دستگیر کردند. پدرم 65 سال داشت و کشاورز بود و بی سواد. عموی هم همین طور. اما برادرم سیاسی بود و مطالبات عادی مردم را به عنوان یک شهروند و انتظاری که از انقلاب داشت مطالبه می کرد

فعالیت برادران در چه زمینه ای بود؟ ایشان اعلامیه هایی را پخش می کرد و در آن ها، حقوق مردم عرب را مطرح می کرد. یک فعال خودجوش بود. این سه نفر صرفاً به دلیل عرب بودن اعدام شدند

چرا دلیل اعدام آن ها عرب بودن شان بود؟ در آن زمان مسایل مرد عرب در اهواز مطرح بود و در انقلاب شرکت کرده بودند امیدوی به آزادی بیش تر داشتند. ما را به عنوان شهوند قبول می کردند و به چشم جاسوس به ما نگاه می کنند به عنوان جاسوسی های عربی. تنها همسایه ما عراق بود. هنگامی که برای دستگیری پدرم و دیگر فامیل هایم به ما می گفتند عرب خر

آیا قبل از اعدام دادگاهی شدند؟ نزدیک ساعت ده صبح این ها دستگیر شدند و نزدیک ساعت 11 جسد های آن ها که هفده نفر بودند در فرمانداری سوسنگرد به کامیون ها گذاشته شد. شاید بین 1 ساعت و یک ساعت نیم اعدام شدند. پدرم را در ماشین دیگری گذاشته و برده بودند اعدام ایشان در اریبیهشت سال 60 اعدام کردو جسدش را در روستایی ول کردند و جسد او را پیدا نکردیم. قبری برادرم و عمویم را با جسد و جوی خودمان پیدا کردیم. برادرم کارمند وزارت بهداری بود. او را قبل از اعدام در فرمانداری شکنجه کردند. کسانی که در فرمانداری بودند بعدها این مسایل را به ما گفتند

اعدام آن ها در فرمانداری در ملاء عام بود. ان موقع خلخالی به آن جا آمده بود و این اعدام ها را انجام می داد. دستگیرشدگان به خلخالی گفته بودند ما بدون دادگاهی اعدام می شویم خلخالی گفته بود اگر جرم دارید به جهنم می روید و اگر گناهی ندارید به بهشت می روید این تنها جواب به آن ها بودند. آن را به لعنت آباد اهواز برده و دفن کرده بودند. مسئولیت دولتی هیچ جواب و اطلاعی به ما نمی دادند. ما دنبال آن ها گشتیم. از برادرم و عمویم و بقیه فامیل هایم با شما و عکس قبر آن ها را پیدا کنیم. در لعنت آباد اهواز که این اسم را روی آن جا گذاشتند ما توسط یک آشنا، قبر

عمویم و برادرم را پیدا کردیم. هنگامی که آن ها را اعدام کردند من سیزده سالم بود. اما مرا از ادامه تحصیل در دانشگاه محروم کردند. یعنی من از کنکور کتبی قبول شدم. اما گزینش به خاطر اعدام فامیل هایم، مرا رد کردند

دستگیری ها جمعی بود و سر فامیل و عرب بودن بود. آن هایی که از فامیل ما بود هیچ شانسی برای فرار نداشتند و دستگیر می کردند چون که فامیلی شان در شناسنامه یکی بوده است. اواخر سال 61، بسیاری از فامیل های دستگیر شده بودند. ما سه برادریم. کی اعدام شد و یکی در ایارن زندگی می کند و من هم بیرونم. او هم دستگیر

شده بود تا سال 61 زندانی بوده و هیچ دادگاهی برایش تشکیل نشده بود. این حملات به خفا و سوسنگرد بسیار تبه کارانه بود و هنگامی که وارد منازل می شدند به شدت زن و بچه و بزرگ و پیر را کتک می زدند

شاهد دوازدهم خانم «شکوفه سخی» است. آیا شما 1989 با داشت شدید و یک بچه داشتید؟ بلی. شما دو هفته در راهرو نگاهداری شدید لطفا توضیح دهید؟ با یک گروه چپی بودم و بلی من با چشم بند دو هفته در راهرو با یک پتو بودم. بعد مرا به بند 6 بردند. هنگامی که من در سال هایی فعال بودم هنوز من به عنوان محصل فعالیت می کردم

درباره ازدواج و مذهب پرسیدند. من گفتم پدر و مادرم مسلمان هستند. مصاحبه تلویزیونی خواستند من گفتم من کاری نکردم. من مقاومت می کردم. بعد از این که مرا به زندان اوین منتقل کردند بعد از یک ماه مرا صدا زدند و گفتند: شما حبس ابد محکوم هستید؟ آیا این حبس تغییر کردی؟ بلی والدین من شکایت کردند و من هم از درون زندان اعتراض کردم. نهایتاً مرا صدا کردند و گفتند من باید مسلمان هستم. گفتم من مسلمانم گفتند نماز نمی خوانم. آن ها حبس مرا تغییر دادند و به پنج سال تقلیل دادند

شما چندین سال در سه زندان اوین، قزل حصار و گوهر دست بودید ممکن است به بند 26 بپردازیم و درباره تابوت. کمی جزئیات بیش تری بدهید؟ اول ما را بردند راهرو و سپس بازجویی کردند و تهدید کردند. بعدا بردن به ساختمانی، یعنی مجتمع زندان. یکی به شما گفت به آن جا بروید: حاجی داود رحمانی. او به من گفت ما کاری می کنیم که شما مجبور به اعتراف شوید. او از این طریق می خواست که ما را اعدام کنند و قبلاً هم این کار را کرده بود. بعد بردند به بند 29. چشم ام را بسته بودند. در این اتاق کوچک هل دادند. یکی با کابل به پشت من می زد. بعد سرنگهپان گفت مرا به جایی می فرستند که با

هیچ کس حرف نمی زنی تا اعتراف کنی. اول شما را شلاق نزدند اما الان زدند؟ بلی. آیا این اتاقی که شما را بردند اتاق تابوت بود؟ بلی. تابوت این بود که تخته هایی به اندازه یک متر ارتفاع و یک متر طول داشتند و هر زندانی در 85 سانتی متر در دو متر جا داشت و ما را بغل هم می گذاشتند نفر اول رو به دیوار و بعدی رو به پشت. ما چهارده پانزده ساعت بیست و چهار ساعته چشم ما را بسته بودند و بی صدا می نشستیم. فقط هنگام توالی چشم ما را باز می کردند. من هشت ماه و نیم در این تابوت بودم. شما چشم بسته می نشستید و نمی توانستید حرف بزنید چه حسی داشتید؟ بلی اگر می خواستیم

چارزانو بنشینیم و با چرت بزیم می آمدند و می گفتند بیدار باشید. پس از مدتی برنامه های مذهبی از تلویزیون مدار بسته پخش می کردند و یا اعتراف رفقای ما را پخش می کردند و می گفتند تواب شده اند و با رژیم همکاری می کنند این ها همه مار رنج می داد. یا نماز جماعت را پخش می کردند. یعنی با هوش و هواس و جسم ما بازی می کردند. حاج داود می گفت هدف ما این است که نه تنها طوری بشکنید و توبه کنید، بلکه با ما همکاری کنید. این جا اتاق تواب سازی است شخصی کابل دست داشت و تابوت ها بغل دیوار بود. بعد شروع به زدن کسی می کرد و یا از پشت به کلیه ات لگد می زد. با مسخره می گفت کابل را از اسرائیل آوردند و چکمه هایم را از آمریکا. هنگامی که فهمیدند این نوع شکنجه موثر است زندانیان به آن جا بیش تری آوردند

در بند 37، می خواستند تواب های واقعی به وجود آورند و می گفت تواب صفر، یعنی کسی که تازه کاری را آغاز می کند. علت این که ما را آن جا بردند هدف شان شکست تان ما بود. دادستان ها نصف شب می آمدند ما را تهدید می کردند و فحش می دادند و لگد می زدند

اول فکر می کردیم ما را خواهند کشت اما بعدا روش تابوت را تغییر دادند تا بیش تر زندانیان را خرد کنند و آن ها را به صورت افرا حنثی را در بیاروند. چنین فضایی را در زندان عادل آباد و گوهر دست ساختند که هیچ کس با کس دیگری صحبت کند در حالی که در جمع بودید. برنامه ها را از تلویزیون بشنوید و در نماز خوانده هم شرکت کنید. آن ها تواب ها را به بندها می آوردن تا آن ها کنترل کنند و با زندانیان سیاسی، کتک کنند. این بار کنترل بیش تر شده بود و توابان نیز به عوامل رژیم اضافه شده بودند

شما در این تابوت ها چگونه هویت خود را نگه داشتید؟ در طی چند ماه اول سعی کردم به هیچ کدام از ابزار های تبلیغاتی گوش نکنم. یواش یواش اسامی فامیل هایم را تکرار می کردم اما اغلب این اسامی یاد نمی آمد. سعی می کردم چهره مادرم و پسرم را یا دبیورم. برخی مواقع نمی توانستم. در نتیجه به این فکر افتادم زیاد با مغزم کار کنم. این بار تصمیم گرفتم با حواس جمع تری به تمامی تبلیغاتی که از تلویزیون پخش می کردند گوش کنم. سعی کردم استدلال های خود را درباره آن ها بدهم و از این طریق مقاومت می کردم تا هوش و حواس خود را از دست ندم

گروهی از ما زندانیان را به آسایشگاه بردند و در آن جا، نمایندگان وزارت اطلاعات سوالاتی می کردند. هم چنین جزوه هایی به ما می دادند که در آن ها از جمله 1987 نوشته بودند: نظرات درباره جنگ، رهبری جمهوری اسلامی، سیاست های دولت و غیره می پرسیدند. ما زندانیان مقاوم، معمولاً به هیچ کدام از این سوالات پاسخ نمی دادیم

پس از پایان جنگ، همه چیز قطع شد مانند هواخوری و ملاقت ها و غیره. یعنی سخت گیری بیش تر شد. یک بار قاضی مرتضوی از اتاق ما بازدید کرد و اسم همه را پرسید و این که به کدام سازمان وابسته ایم پرسید. او عصبانی شد و گفت: زمان تنفس و زمان خوب به پایان رسیده است

پس از این که بازجویی زندانیان را آغاز کردند. بغل ما مجاهدین بود. صدای آن ها را می شنیدیم اما روز بروز کم می شد. من با یکی از آن ارتباط مرسی داشتیم او به من گفت که ما را بازجویی می کنند و می گویند ما باید همکاری کنیم. او را اعدام کردند

گروهی از زندانیان را بیرون نمی بردند نگهپان ها به بند نمی آمدند. یک روز یک زن نگهپان را دیدیم که بالا می آورد و می گوید تحمل نمی کنم و یک دیگر به او می گفت همه ما باید برویم. این دستور رییس زندان است. ما فهمیدیم که همه زندانیان بانان باید در فرایند اعدام شرکت می کردند تا همه شان به این مساله آلوده شوند

شما چه وابستگی داشتید؟ من به یک گروه کوچک چپ گرا تعلق داشتم که به چین و روسیه و هم چنین مبارزه مسلحانه اعتقاد داشت

پسر من می خواهد من خوب باشم و نمی خواهد درباره گذشته بشنود. هم چنین در یک خشم ناشناخته زندگی می کند. برای من، اثر درازمدت وجود داشته به من آموخت انسان چگونه باید یک انسان باقی بماند تأثیرش بر من همین است. من نوزده سالم بود در تابوت نشستم و فکر کردم مقاومت کنم و در این جا رشد کردم اما این فکر انسان را رها نمی کند. ما با کسانی که در زندان بودم یا مردند یا حواس خودشان را از دست دادند. من همه این را می دانم و با آن ها زندگی می کنم. من هم کار می کنم و هم زاری. هم زندگی می کنم و هم سوگواری می کنم به همه این مسائلی که اتفاق افتاده است

آیا این دادرسی به شما کمک می کند؟ عالی عالی است! در این جا نه فقط ما با شما صحبت می کنیم به این دلیل که هیچ نهاد رسمی نیست حرف های ما را بشنود. موقعی که من می بینم مقاومت وجود دارد و همین مقاومت این دادگاه را تشکیل داده اند و قضات با وجدان در این جا هستند، نشان می دهد که ما نهاد خودمان را تاسیس می کنیم! در حالی که نهاد های رسمی ما را قبول نمی کنند. ما در این جا سخنان خود را راحت بیان می کنیم

شاهد سیزدهم، لطفا خودتان را معرفی کنید؟ من حوریه جهان پور هستم. من هم در دبیرستان درس می دادم و هم در آموزشگاه پرستاری در شیراز

شما اقلیت بهایی هستید؟ در مورد وضع بهائیان توضیح دهید؟ همه بهائیان در جمهوری اسلامی وضع شان دگرگون شد. حدود یک سال طول کشید که به مرور زمان، بهائیان را از ادارات و موسسات رسمی کار اخراج کردند. از جمله خود من. بعد به خانه های بهایی تعرض کردند. ازدواج بهایی را به رسمیت نشناختند. حق استخدام شدن نداشتند. بعدها دیگر مصادره و آزار های دیگر

شما گفتید یک مقام شناخته شده در رسانه ها به بهایی ها حمله کردند آیا می توانید در این مورد توضیح بدهید؟ بهائیت را بر اساس الهامات شیعه قبول نداشتند و روحانیون ریختن خون آن ها را مجاز دانسته اند. از تاریخ دیانت بهایی علمای اسلامی تلاش کرده اند بهائیت را از بین ببرند. این ها می گویند بهایی ها آدم های کثیفی

هستند؛ خدا ندارند و مسایلی از این قبیل را در جامعه باز تولید می کنند. یکی از امام جمعه های شیراز در مسجد مردم را تحریک می کند که به خانه های بهائیان حمله کنند. من بادم می آید که یک روز بهائیان به همدیگر خبر دادند که از چهارگوشه شهر به

خانه بهائیان حمله کنند. خانه های بهائیان را در شیراز آتش زدند و غارت کردند. آن روز به حدود 400 خانه بهایی حمله کردند. در حالی که خیلی از همشهری های شیرازی به بهائیان کمک می کردند. همان روز آیت الله محلاتی در تلویزیون اعلام کرد که بهائیان فرقه ضاله هستند. عکسی از معبد بهائیان نشان داده شد و خانم حوریه دربارہ آن معبد، توضیح داد که پاسداران جمهوری اسلامی، با لودر این معبد را ویران کردند

شما را بر چه اساسی اخراج کردند؟ صبح رفتم مدرسه رییس مدرسه گفت از سوی آیت الله خمینی و مراکز رسمی دستور آمده که بهایی را اخراج کنند به این شکل مرا اخراج کردند

من دو بار دستگیر شدم. در کنار خیابان پاسداری مرا صدا کرد و کارت شناسایی و اسلحه اش را نشان داد و کیف مرا گرفت. سپس مرا سوار ماشین کردند که در آن چند پاسدار دیگر نیز نشسته بودند مرا به زندان بردند. چشم بسته پرونده درست کردند و روی پرونده من فقط نوشتند: حوریه جهان پور. بهایی. در طول بازجویی ها شکنجه شدم و بعد آزاد شدمو اما بعدا متوجه شدم آن ها مرا زیر نظر گرفته اند. چون که چند ماه بعد، چند پاسدار شبانه به خانه دوستم شیرین ریختند که بعدا او را کشتند. آن ها، اولین سؤال شان از ما این بود که شما بهایی هستید؟ ما هم گفتیم بلی. خانه را گشتند. اسامی

را پرسدند. تمام کتاب های بهایی و معمولی و حتی قرآن را بردند. پدرم اعتراض کرد اما گفتند شما به قرآن اعتقاد ندارید. حتی تمام آلبوم های خانوادگی ما را نیز بردند. من و شیرین را بردند. مدتی طول کشید پرونده تشکیل دادند و 12 شب ما را به سلول بردند. بعد بازجویی ها و شکنجه و دادگاه ها شروع شد. یک روحانی و کنار دستش یک منشی بود که آن هم ملای جوانی بود، ما را دادگاهی کردند. این روحانی خیلی به من اهانته کرد. آیا به شما وکیل مدافع دادند؟ نه

شیرین دارند، دوست نزدیک من و فارغ التحصل رشته جامعه شناسی بود. او بیست تر با ما بود چون پدر و مادرش در خارج بودند. شیرین با من دستگیر شد. یکی از سئوالاتی که از او کرده بودند این بود که چقدر استقامت می کنید؟ شیرین مقاومت کرد. سرانجام شیرین را در 19 جون سال 1983، همراه با چند زن دیگر در زندان کشتند. زندانی را آن قدر شکنجه می کردند و کف پایش شلاق می زدند که آن ها نمی توانستند حتی سر پا بایستند. اما با این وجود، زندانی را وادار می کردند روی پای زخمی خود راه بروند. برای مثال، من در زندان دو خانم نسبتا مسن به نام های ظاهر پور و بلدا را می شناختم که در

زندان آن ها را شديده شکنجه کرده بودند و پاهایشان آسیب دیده بود. آن ها را نیز اعدام کردند

شاهد چهاردهمین بدی «مهدی معمارپور» است. آقایان قضات محترم این شاهد شماره چهاردهمین است لطفا وابستگی سیاسی خودتان را توضیح دهید؟ من هیچ وابستگی سیاسی نداشتم. من بعد از انقلاب فکر می کردم ما باید از دستاوردهای انقلاب حفاظت کنیم. به همین دلیل، من در فعالیت های سازمان هایی چون چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین شرکت می کردم. ولی هیچ وابستگی سیاسی به آن ها نداشتم

شما در سال 1981 شش ماه در زندان بودید، چه اتفاقی افتاد؟ من را بعد از تظاهرات 30 خرداد در تهران دستگیر کردند. من و یکی از دوستانم اطلاعیه ها را می گرفتیم و دست نویس می کردیم و به همدیگر می دادیم. او از اقوام من بود. بعد از دستگیری اسم مرا داد و من هم دستگیر شدم. این فرد را به کمیته نازی آباد برده بودند. ماموران امنیتی حکومت، یک روز برای دستگیری من به منزل ما آمده بودند که من منزل نبودم. دست نوشته ها و کتاب هایم را همراه با خودشان بردند و به مادرم تاکید کردند من باید به کمیته بروم و خودم را معرفی کنم

چرا خواهر شما در زندان بستری شد؟ بعد از دستگیری من، خواهرم امید داشت آزاد شود. اما باز جو به او گفته بود نه تنها آزادت نمی کنیم، بلکه اعدام خواهی شد. به همین خاطر، خواهرم دچار شوک شدید شده بود. هنگامی که او را از بازجویی به سلول برگردانده بودند، احساس خفگی به او دست می دهد به طوری که زنان هم سلولی اش فریاد می زدند "مرد و مرد". پاسداران، خواهرم به بیمارستان می برند و روز بعد وی را برمی گردانند. اما این شوک هرگز خواهرم را رها نکرد. چه مدتی خواهر شما را در زندان نگاه داشتند؟ وی یک روز پیش از من دستگیر شد و با هم آزاد شدیم

من خودم را به کمیته نازی آباد معرفی کردم. من را هفت روز در آن جا نگاه داشتند. دلیل اش این بود که در زندان اوین جا نبود. بعد از چند روز ما را به زندان اوین بردند. به دلیل نبود جا، مدتی من را همراه با شمار زیادی از دستگیرشدگان در راهروی زندان اوین نگاه داشتند و بعد به بند بردند. تمام این مدت شش ماه طول کشید شما در بازجویی هایتان گفته بودید کاره ای نیستید؟ به نوعی خود را تواب نشان می دادید؟ بلی، من باورم این بود که من هیچ کاری نکرده بودم و واقعیت را می گفتم. شاید اگر این را بیش تر عنوان می کردم که من با سیاست کاری ندارم، آزاد می کردند. این روش را برخی از زندانیانی که مثل من بلا تکلیف بودند و فعالیتی نداشتند، پیش می گرفتند و می گفتند توبه کرده اند برای آنکه آزاد شوند. یک بار مرا صدا کردند و پرسیدند توبه کرده ای؟ گفتم بلی. پرسیدند، آیا حضوری در اعدام افراد شرکت کنید؟ گفتم بلی. پاسخ مثبت به این پرسشها تنها به خاطر این بود که وانمود کنم توبه

کرده ام. هم سلولی هایم همین فکر را می کردند. همه ی ما فکر می کردیم که اگر ما را آزاد می کنند. اما متأسفانه، یک روز آمدند و من و یکی از همبندی هایم و چند نفر دیگر از اتاق های دیگر را با خود بردند. سر هر کدام از ما کیسه کردند که چشمان مان را هم می پوشانند. اما ما از زیر این کیسه می توانستیم بیرون را ببینیم. تعداد کسانی را که به این جمع اضافه کردند زیاد شد. ما را به یک اتاقی بردند و بعد سوار مینی بوس کردند و بردند به محلی که اعدام می کنند. من هم چنان فکر می کردم، دارند به ما بلوف می زنند. وقتی احساس کردم که واقعا دارند ما را برای دیدن

اجرای اعدام می برند، به خود گفتم اگر به من اسلحه بدهند همه را به رگبار می بندم و خودم را هم می کشم. بعد از چند دقیقه ما را از مینی بوس پیاده کردند. با صحنه بسیار وحشتناکی روبرو شدم. دیدم که تعداد زیادی پاسدار با ماسک ایستاده و در مقابل آنها تعداد زیادی زندانی را که به آنها چشم بند زده بودند قرار داده بودند. به ما گفتند پشت پاسدار ها به ایستیم

ممکن است توضیح بدهید تقریبا چند نفر بودید؟ فکر می کنم حدود صد نفر بودیم. سه مینی بوس پر بود که بسیاری هم ایستاده بودند. ما که پشت پاسدار ها ایستاده بودیم به ما گفتند چشم بندهایمان را باز کنیم. من سعی می کردم خودم را کنترل کنم. اما توان دیدن صحنه را نداشتم. کسانی که در مقابل پاسدار ها قرار داده بود می خواستند اعدام کنند. آن ها را در چند متری روبروی پاسدار ها قرار داده بودند

چند نفر قرار بود اعدام شوند؟ از سمت چپ 7 یا 8 نفر را دیدم. اما از سمت راست تا چشم کار می کرد زندانیانی که برای اعدام آورده بودند ایستاده بودند. آیا زن و مرد با هم بودند؟ بلی با هم بودند. آیا می توانید سن آن ها را حدس زدید؟ بلی. من پشت آن پاسداری که ایستاده بودم مردی روبرویش بود که یک طرفش دختری بود و آن طرفش یک پسر بچه بود. واقعا بچه بود. دختر هم کوچک بود اما روسری سرش بود نمی توانم بگویم چند سالش بود. سه چهار نفر (بعض و گریه شاهد) و سکوت مطلق در سالن

قاضی: آیا قادر هستید، ادامه دهید؟ بلی. این تصویر بیست و هشت سال است که در مقابل چشمانم قرار دارد. دو نفر دیگر را دیدیم که واقعا بیش از 15 سال نداشتند.

دختری بود که با همان صدای لرزانش به سازمانش درود می فرستاد

بعد چه اتفاقی افتاد؟ گروه شما که در پشت پاسداران ایستاده بودید، می توانید توضیح دهید چه اتفاقی افتاد؟ بلی. مدتی گذشت که به ما گفتند به طرف پاسداران برویم. در همان حال در ردیف ما برخی افتادند و ما جلو رفتیم و به پاسدار ها رسیدیم. گفتند دست مان را روی دست پاسدار بگذاریم و ماشه را بکشیم. من هم همین کار را کردم و بعد قرآن خواندند. سپس دستور شلیک آمد و شلیک شد. بعد آن پاسدار به من گفت چرا فشار ندادید. من عقب رفتم. کسی جلو رفت و به اعدامی ها تیر خلاص زد. تعداد

اعدامی ها خیلی زیاد بود. آن هایی که نتوانسته بودند جلو بروند و ادارشان کردند جنازه ها در خون غلیظه را به کامیون ها بگذارند. آن ها دو نفری دست و پای اعدام شده گان را می گرفتند و درون کامیون می انداختند. بعد ما را سوار مینی بوس ها کردند. چشمان ما باز بود. همه مات و مبهوت بودیم. برخی لباس هایشان خونی بود. چون آن ها اعدامیان را به کامیون انداخته بودند من باور مذهبی دارم و آدم مذهبی هستم. یک بار هنگامی که نماز می خواندم تنها کسی که می دانست به من چه گذشته است همان خدایی ست که در بالاست. در این حالت آن قدر گریه و زاری کردم که دیگر یاد نمی آید چه اتفاقی افتاد. بعد از آن برای خودم یک دیوار کشیدم که هنوز هم آن را دارم قاضی: آیا مطلب دیگری هست که بگوئید لطفا بفرمایید؟ این اتفاقی که برای من افتاد یک تجاوز روحی بود. این تجاوز، مانند هر تجاوز دیگر، آن چنان به روح و اعماق وجود انسان می نشیند که هرگز التیام پیدا نمی کند. من آدمی شده بودم که دستش به خونی کسی آلوده است؛ دستیار قاتلی شدم تا یک انسان آزادی خواه کشته شود. این درد را تا آخر عمرم با خودم دارم و خواهم داشت پس از پایان سنوآل و جواب از این شاهد، سالن به حدی منقلب شده بود که وقت ناهار داده شد. البته همه می دانند که مهدی و مهدی ها، نه تنها مقصر نیستند، بلکه قربانی یک سیستم تبه کار و جنایت کار هستند. بنابراین، مقصر اصلی و واقعی آن سیستم و حکومتی است که انسان ها را به این روزگار سراسر از هراس و نگرانی و عذاب وجدان دچار می کند. بنابراین، تنها راه رهایی از این وضعیت، تلاش و مبارزه بی وقفه در جهت سرنگونی کلیت این حکومت جهل و جنایت و ترور و لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و برچیده شدن زندان های سیاسی در جامعه ایران است بی شک، با سرنگونی این حکومت جانی و برقراری یک جامعه آزاد و برابر و انسانی، اندکی از زخم های عمیق و وسیع ستم دیدگان، داغ دیدگان و جان بدربرندگان از !کشتار های جمهوری اسلامی و همه آسیب دیدگان جامعه ایران، تسکین پیدا خواهد کرد. مهدی نیز همین راه را انتخاب کرده است بخش دوم گزارش امروز، پس از پایان اجلای امروز منتشر خواهد شد

شاهد پانزدهمین، نیما سروستانی بود که برادرش رستم را در 19 سالگی اعدام کرده بودند. نیما، ویدئو کلیپ کوتاهی از پدر و مادر مسن و داغ دیده اش نشان داد و تاکید کرد که آن ها باید در این جا حضور می یافتند و شهادت می دادند. آن ها همانند هزاران خانواده ایرانی که فرزندانشان در راه آزادی، طعمه جنایت کاران حکومت اسلامی شدند همیشه در درد و غم زندگی می کنند

«من چند سال پیش به عنوان خبرنگار تلویزیون سوئد به ایران رفتم و در سال 2005، فیلم مستندی تهیه کردم به نام «آن ها که گفتند نه های بی شماری را در آن جا دفن کرده اند. برای مثال، نیما در این مستند نشان می دهد که این قیر در این فیلم مستند، گورستانی در جنوب ایران را می بینیم که اعدامی رستم است اما هیچ نشانی از آن ها وجود ندارد. قبر دختر 16 ساله ای وجود دارد که هوادار یک سازمان چپ بود

نیما، در این فیلم مستند قبرهایی را نشان می دهد که ناشناخته شده هستند. او با پیرمردی گفتگو می کند که اعدامیان را دفن می کند. می دانم که در این قبرها مرده دفن شده اند، اما هویت آن ها را نمی دانم. شبی پنج یا شش نفر می آوردند و می گفتند دفن شان کنیم. خلخالی که یک شب به شیراز آمد صبح 60 نفر اعدامی به این جا آوردند. من آن ها را خاک می کردم. می گفتند این دو نفری که خاک کردید زن و شوهر هستند. اعدامی ها بیش تر از 20 سال نداشتند. آماری ندارم. خیلی در این جا خاک شده است. شما می دانستید آن ها اعدام شده اند؟ معلوم است کسی که شش هفت گلوله خورده و سرش تیر خلاص زده اند معلوم است اعدام کرده اند زیر ماشین که زرفته است. این ها رحم ندارند و هر کس دست شان افتاد اعدامش کردند

گورکن و نیما، دقیقه ها در گورستان راه رفتند و او، به نیما قبرهایی را نشان می داد و می گفت این و آن و آن، همه اعدامی هستند. گورکن می گفت: کلا همه این ها اعدامی اند. بدبخت ها همه جوان بودند. همه این ها اعدامی اند. همه شان جوان بودند. بدبخت خانواده هایشان. این ردیف تا آن آخر اعدامی اند. جوانانی را دفن کردیم عین سرو و خجالت می کشیدم نگاه شان کنم

فیلم مستند دیگر نیما، از گورستان خاوران است و مادری می گوید اسم این جا را لعنت آباد گذاشته بودند که ما گلزار خاوران نامیدیم. این گورهای سال شصت است. هر کس نشانه ای برای قبرهایی که شناسایی کرده اند نشانه ای گذاشته اند. سعید آذرنگ، زرشناس است که بیش از 60 ساله بود. این جا یک کرد بود که شناسایی نشده است. جنازه ها سطحی دفن شده بودند ما جایی را کننیم و انوشیروان پسر را شناسایی کردیم. این جا دست افتاده بود که داد زدند این کیست. همه مادرها این جا ریختند خاک ها ... را کنار زدیم. یکی از مادران فریاد زد این جنازه حسین است. آن یکی گفت این پسر من است و مثل الان نبود که سیمان بریزند. از آن جا که می بینند دیوار کشیدند گورستان بهایی هاست. این جا جنازه های سال شصت را دفن کرده اند و اجازه نمی دهند ما سنگ قبر بگذاریم اگر بگذاریم می آیند و می شکنند

من به عنوان خبرنگار تلویزیون سوئد رفتم اما آخرین بار در فرودگاه مرا گرفتند و بازجویی کردند از آن موقع به ایران نرفتم. من این فیلم ها را در جایی نشان ندادیم و الان هم گفتیم کسی فیلم نگیرد آن ها در ایران هستند. این فیلم که شما تکه های کوتاهی از آن را دیدید چندین ساعت فیلم است. خود گورکن که در مقابل دوربین قرار گرفت خودش موافقت کرد که فیلم از صورتش بگیریم. در واقع من از فرصت سوء استفاده کردم و این فیلم ها را گرفتم

جنازه برادرم را به خانواده ام ما تحویل دادند و آن دختر 16 ساله را خانواده من دفن کردند. اما اجازه سنگ قبر نمی دهند و هر موقع خانواده ها سنگ قبر گذاشتند بشکستند. اما در خاوران هرگز به خانواده ها اجازه ندادند سنگ قبر بگذارند

احمد موسوی، شانزدهمین شاهد بود. من فعالیت های سیاسی ام از 56 شروع کردم و از پاییز 57 کم کم با اطلاعیه های این سازمان آشنا شدم بعد از انقلاب، با پیشگام سازمان وابسته به چریک هایی فدایی بود فعالیت هایم را در دانشگاه ادامه دادم

اولین بار در روستایی و در باغی زندگی می کردم که گشت سپاه آمد و گفت احمد کیست؟ گفت من. گفتند بیا پایین. من پایین آمدم صدای فریادهای مادرم را شنیدم. آن ها نخست به در خانه ما رفته بودند که در آن نزدیکی بود. سپس به باغ آمده بودند. مادرم به سوی باغ می دوید تا مرا خبر کند. اما دیگر دیر شده بود. مرا سوار پیکانی کردند و بردند. مادرم خودش جلو ماشین انداخته بود تا مرا نجات دهد. اما من 15 روز بعد آزاد شدم. چون که مدرکی از من نداشتند

شما 13 مارس 1982 دوباره دستگیر شدید لطفا توضیحی درباره این دستگیر بدهید؟ در این دستگیر در مخابرات عمومی در حال تلفن کردن بود و من شکنجه نشدم. دو سال بعد از اعضای دیگر دستگیر شدند مرا از قزل حصار به زندان چالوس بردند بازجویی و شکنجه من آغاز شد. وقتی به طور مشخص از شکنجه سخن می گوئیم به تخت بستن و کابل زدن است. پاهای وقتی متورم می شود باز می کنند روی زمینی که کابل رفتند راه بروید تا جریان خون راه بیافتد تا دوباره کابل می زند. هنگامی که کابل زدن تمام می شد تمام بدنم می لرزید. وقتی توالت رفتم ادرار من خونی بود

من بعد از زندان های چالوس، انزلی، و رشت به زندان قزل حصار رفتم. زمانی که حاجی داود یکه تاز این زندان بود. یکی از شکنجه های حاجی داود، سر پا نگه داشتن بود. من یک بار 37 ساعت با چشم بسته کنار دیوار ایستادم. فقط هنگام غذا خوردن 15 دقیقه می نشستیم. بعد از این مدت انسان هذیان می گوید. یکی از دوستانم که الان در ایران بود 72 ساعت ایستاده نگاهش داشتند و بعدا دیگر توان راه رفتن وجود ندارد

دوره بعد از حاجی داود، زندانیان را به قرنطینه می بردند. تخته ها، یعنی تابوت ها نبودند اما همه آن شرایط برقرار بود

شما می گوید در زندان های مختلفی بودید آیا سیستم شکنجه در آن ها یکی بود؟ تقریبا یکی بود. من پس از 4 سال از زندان تهران به زندان رشت برگشتم سیستم حاجی داود تازه در آن جا آغاز شده بود

من از پاییز 65 تا مرداد 68 ملاقات نداشتم. به دلیل این که لباس زندانی نمی پوشیدیم از ملاقات و بیمارستان رفتن و غیره محروم شده بودیم به نظر من قبل از قتل عام زندانیان سیاسی، طرح و برنامه ریزی داشتند. شما چگونه متوجه اعدام زندانیان شدید؟ ملاقات ها را اعلام کردند که قطع است. یک لیست بچه هایی را خواندند که وسایل شان را جمع کنند. آن ها جمع کردن و بیرون رفتند. ما تصورمان این بود که این ها به دلیل تراکم زندانیان، آن ها را به جای دیگری می برند. ساعتی بعد دوباره با لیست اسامی دیگر آمد. ما نگران شدیم اما فکر نمی کردیم اعدام می کنند. از بند 120 نفر حدود 30 نفر را بردند. در یکی دو روز 81 نفر از ما ها و 30 نفر از بندهای دیگر بردند. ما مدتی بعد فهمیدیم که ساک های بچه ها را برگردانده اند و

ما نگران تر شدیم. بازجویی من از انزلی آمد تا آزادی مرا صادر کند. آن جا رسما به من گفت بسیاری از رفقای شما زدییم. شرط آزادی این است که همکاری کنید و شرایط ما را بپذیرید. آن جا به طور رسمی برای اولین بار خود بازجو به من گفت که زندانیان سیاسی را از این جا بردیم و کشتیم. اما بعد از چند ماه که ساک ها را می خواستند به خانواده ها بدهند عبدالمی به خانواده ها اعلام می کنند که به زندان بیایند و من این موضوع را از زبان خواهرم نقل قول می کنم رییس زندان می گوید اسامی را که من می خوانم سمت راست بایستند. تصور برای خانواده ها این است که این ها اعدام شدند. همه نگراند. این مرحله تمام می شود. سپس اسامی برخی خانواده را اعلام می کنند و می گویند بیایند جلو. هر کس جلوی می رود به وی برگه ای می دهند و می گویند ساک بچه هایشان را بگیرد. در این جاست که آن صحنه، شیون و گریه و زاری بلند می شود و می دانند که چه کسانی اعدام شده اند

من با 81 نفر که هر روز با هم بودیم غیر از دو نفر همه را اعدام کردند و دو نفر برگشتند. یکی از این دو نفر را نیز مدتی بعد دوباره بردند و اعدام کردند. در واقع هیئت مرگ فقط در تهران نبود، بلکه در تمام کشور در زندان ها پخش شده بودند. دولت در این جوخه های مرگ یک نماینده، یعنی وزارت اطلاعات داشته و رییس شورای عالی قضایی به عنوان نماینده رهبر که آن دوره موسوی اردبیلی بود. یک نماینده داشت که موسوی اردبیلی بود. این سه ضلع لیست زندانیان اعدامی را تهیه می کردند. من فکر می کنم در زندان گیلان پس از تهران، تعداد زیادی اعدام شدند

هفدهمین شاهد، مهدی اصلانی است. لطفا خودتان را معرفی کنید: من مهدی اصلانی هستم. اما پیش از آن که به پرسش ها پاسخ بدهم تمایل دارم بیوگرافی خود را به اطلاع حضار برسانم؟ بفرمایید. بند 8 زندان گوهردشت. درست 24 سال پیش هنگامی که دارها را جمع می کردند و خون شویی می کردند به خانواده ها اطلاع دادند به مکان هایی در تهران مراجعه کنند. خانواده ها، در مکان های تعیین شده تجمع کردند. یکی از این تجمعات، مادری را احضار می کنند کیفی را به او می دهند و این مادر... روی فرش خیابان از حال می رود. مادر ریاحی دو ساک؛ مادر رضایی چهار ساک و

من گوهردشتی و بند هشتی هستم. 24 سال است در همان جا ایستاده ام. من در حال حاضر این جا هستم تا گزارش یک جنایت غریب و مکرر را بدهم. کامیون هایی که جنازه بار زدن و 24 سال است در خاوران انتظار جنازه ها را می کشند. من 24 سال است در همان جا ایستاده ام. من از دریچه ای از بند هشت، کسانی را دیدم که حسینه و کامیون ها را تمیز می کردند. خدا در آن شب جهنمی کجا بود؟ احتمالا ملائک بادش می زدند و فرمان به دست نمایندگان زمین اش داده بود

دادستانی: شما گفتید بند هشت ویژه بود منظورتان چیست؟ مهدی: در زندان گوهردشت بندها پارالل همدیگر هستند و به ترتیب یک بلوک آپارتمانی است. ما آمفی تئاتر و حسینه را از لای کرکره ها می دیدیم. ما از فاصله اول تا چهارم مرداد ماه شاهد حوادثی بودیم که دیگران آن جا را نیم دیدند. این بند بیش ترین حادثه را دید. یکی از شب های نیمه مرداد بود که کامیون های یخچال داری که معمولا برای حمل گوشت استفاده می شد شب ها در جایی پارک می شدند و کسانی را می دیدیم که ماسک زده اند و سمپاشی می کنند. آن ها، همواره مشغول کاری بودند. بعدا متوجه شدیم در آن مکان، زندانیان را

دار می زدند و برای این که در گرما بو ندهد سمپاشی می کردند. و جنازه ها را نیز در این کامیون های یخچال دار می انداختند و می بردند؟

دادستانی: چطوری فهمیدید در آن کامیون ها چه بود؟ مهدی: ما در آن موقع نمی دانستیم این کامیون ها برای چه کاری شب ها در آن جا پارک می شدند؟ موقعی که نوبت ما رسید دقیقا پنجم شهریور ماه بود. دیدیم بچه ها از بند بالا پا می زدند گویا آن ها را پیش هیئت مرگ می بردند. روز بعد نوبت بند ما، یعنی بند هشت بود. پاسداران ریختند و همه ما را بیرون کردند. ما بیرون ایستادیم. فکر می کردیم می خواهند بند را بگردند. اما چشمان همه ما را بستند. ما را پیش داود لشکری سرنگهبان و مدیر داخلی زندان و ناصرین دادیار زندان بردند. این دو نقش مهمی در زندان داشتند. سئوالاتی از

ما می کردند مبنی بر این که سازمان ات را قبول داری؟ مسلمانی یا نه؟ و... تعدادی ر ابردند. اما ما را که در آن جا باقی مانده بودیم ناگهان پاسداران حمله کردند و با زدن شلنگ و کابل ما را به سمت چپ زندان راندند. ما را بردند طبقه بالا و در اتاقی هایی قرار دادند که هیچ پنجره و منفذی نداشتند. این اتاق ها معروف بودند به اتاق های گاز. البته کسی را در آن جا با گاز نکشته بودند. بیش تر کسانی که در تابستان 67 کشتند از شیوه دار زدن استفاده کردند و هنوز هم این کشتار، یک راز دولتی است. ناگهان پاسداران درها را باز کردند و گفتند ده نفر اول به سوی هیئت. من این واژه

را اولین بار می شنیدم. تمام ده نفری را که انتخاب کردند و وجه مشترک شان این بود که همگی هیکل های درشت داشتند. من هم جزو این ده نفر بودم. این ده نفر ایستادیم تا پاسدار فرمان حرکت داد. در این فرمان ها چپ و راست پیچیدن که من اول صف بودم یک دفعه اشتباهی پیچیدم، صف شکست. این بار من اول صف نبودم. جهان بخش از بچه های فدایی در صف اول قرار گرفت. ما را آوردند جلو اتاقی نشاندهند. کسانی را به اتاق صدا می زدند و بعد می گفتند این نفر را به چپ و یا راست ببرید. جهان

بخش که نفر اول بود به اتاق رفت و بیرون آمد به سمت چپ بردند. احتمالا بردند و دارش زدند و در آن

کامیون های یخچال دار که ما از بند هشت می دیدم قرار دادند. مرتضی اشراقی، به عنوان دادستان و نبیری و مصطفی پور محمدی هم نماینده وزارت اطلاعات بود. از من سئوال کردند: مسلمانی یا مارکسیست؟ قطعا جواب برخی از آن ها این بود که مارکسیست هستم. پرسش از مجاهدین محارب با خدا بود اما از چپ ها سئوال می کردند مسلمانی یا مارکسیست. در واقع کشتن فکر بود. من همواره در زندان از پرسش های ایدئولوژیک فرار می کردم. کسانی که از مقابله فرار می کردند با پرسش های بعدی «نبیری» روبرو می شدند. پرسش های دیگری مطرح می کرد: اگر مسلمانی باید نماز بخوانی یا می زنیم تا نماز

بخوانی. بنابراین، می زدند تا نماز بخوانی. کسانی که با سئوال ایدئولوژیک مواجه شدند سرانجام به خاوران برده شدند

هیچ کدام از زندانیان دهه شصت، وکیل مدافع نداشتند. حاجی دادود می گفت: مهم نیست شما توبه کنید باید محرز شود که توبه کرده اید. در تابستان 67، کسانی که از حاج آقا نبیری پرسیده بودند چرا سئوال می کنید مسلمانی و یا مارکسیست. جواب داده بود می خواهیم آن ها از همدیگر جدا کنیم. بنابراین، ویژگی کشتار 67 با دروغ و فریب صورت گرفت

من دو بار در مقابل هیئت مرگ قرار گرفتم. بار اول شهریور 67 بود. گفتند چشم بند خود را بالا بزن. سئوال اول شان این بود که: مسلمانی و یا مارکسیست. من از جواب فرار می کردم. در این لحظه تلفن زنگ زد. مرا از اتاق بیرون بردند و نه به چپ و نه به راست، بلکه به بند دیگری بردند و علتش را من نمی دانم

دادستانی: شما در اوین و گوهردشت بودید به نظر شما شکنجه های شبیه هم بودند؟ مهدی: نظام زندان جمهوری اسلامی، بر دو مبنا استوار بود: دریدن روح و جسم. اما اشکالش فرق می کرد. قطعا کسانی که در تابوت های حاجی دادود بودند سختی بیش تری کشیدند. من 63 به زندان رفتم. دوستانی که از تابوت ها گفتند ما گفتیم چه خوب که ما نبودیم. اما در سال 67 ما چیزهایی دیدیم که دیگران می گفتند چه خوب که ما نبودیم. اما کسانی چون شکوفه، هر دو را دیدند و عمیق تر این مساله را تصویر نمودند

شاهد هجدهمین نادر (فرهاد) بوکایی است. دادستانی: بعضی از سئوالات من ممکن است تکراری باشد اما تلاش ما این است که ادله به دست قضات بدهیم نادر: من پنج سال به زندان محکوم شدم اما هشت سال زندان کشیدم. به غیر از کمیته محلی که مرا دستگیر کرده بود به کمیته مرکزی بهارستان بردند و سپس به زندان اوین منتقل شدیم. مرا 23 آذر 60، به زندان اوین بردند. از آذر 60 تا فروردین 65 من در دو واحد 1 و 3 قزل حصار بودم. فروردین 60، به زندان گوهردشت منتقل شدم و در بند هشت بودم. بعد از کشتار 67، در دی ماه 67 آزاد شدم. ما تریلی بزرگ حمل گوشت دیدیم. ما خبری شنیدیم که تعداد زیادی از مجاهدین را بردند در زندان اوین اعدام کردند. ما هیچ وقت فکر نمی کردیم دار بزنند. به زندانیان نگفتند می خواهیم شما را اعدام کنیم. شاید می گفتند تعدادی عقب نشینی می کردند و اعدام نمی شدند. مثلا عباس از سازمان پیکار در بند ما بود و می دانست اعدام خواهد شد. ایتاد و اعدام هم شد. اما خیلی ها نمی دانستند.

ششم شهریور 67 ده صبح آمدند سراغ بند ما. من رفتم اتاق داود لشکری. اسم و اتهام مرا پرسید: گفتم راه کارگر. گفت مصاحبه می کنی، گفتم نه. گفت مسلمانی؟ پاسخ من این بود من باید در این مورد تحقیق باید بکنم. در زندان هم نمی شود. گفت رک جواب دهید: مسلمانی یا نه؟ گفت حرف نزن خدا را قبول داری یا نه. باز من همان جواب را دادم. گفت این آسمان ها و کهکشان ها تحقیق می خواهد؟ آن پبرزن هفتاده ساله می گوید خدا و خدا تحقیق می خواهد. به پاسدار گفت ببر بیرون تا تحقیق کند. نهم شهریور ساعت نه صبح آمدند و ما را بردند پایین بیرند دادگاه. می برند یک بند فرعی در کنار دادگاه. ما حدود 45 نفر آن جا جمع کردند. اما چند نفر را برده بودند ما از وضع آن ها خبر نداشتیم. اما در دستشویی های نوشته بودند بچه ها را اعدام می کنند. ناصریان آمد و یکی یکی ما را از بند بیرون آورد و تک تک می پرسید مسلمانی: جواب می دادی آره. من نفر دهم بودم همین جواب ها را دادم. اما با مشت و لگد ما را به انفرادی برگرداندند. این دفعه داود لشکری آمد. گویا به نیروی می گوید این نفر مسلمان نیستند و دروغ می گویند. داود لشکری آمد و سؤال کرد کسی هست مسلمان نباشد کسی دستش را بالا نیاورد. کمی فحش داد و رفت. ما دوباره به پیش هیئت مرگ رفتیم و خیلی ها نرفتند و زنده ماندند.

همایش بررسی دهه خونین 1367-1357

چرا، چگونه و چه کسانی مسؤلند؟

خطوط کلی

این همایش جهت بررسی دهه خونین 1367-1357 و پاسخگویی به برخی سئوالات مهم از میان سئوالات متعددی که در مقابل جوانان در ایران قرار دارند برگزار می شود. رژیم جمهوری اسلامی آگاهانه و عمدانه با پنهان نمودن و وارونه کردن واقعیات تاریخی این دهه، تصویری به غایت غلط به جامعه داده است. این تصویر، ماهیت رژیم را از اکثریت جوانان که انقلاب 57 را تجربه نکرده اند پنهان کرد و زمینه اعتماد به حکومت و وعده های آن، شرکت در انتخابات، حمایت از یک جناح در مقابل جناح دیگر و دنباله روی از اصلاح طلبان حکومتی را فراهم نمود.

از اینرو، هدف اصلی همایش بررسی و روشن کردن حقایق وقایع دهه خونین 1367-1357 و عملکرد حکومت جمهوری اسلامی در این دوره است. اما چون در این دهه، سیاست اصلی رژیم یکسره کردن انقلاب مردم و تحکیم خود از این طریق بود، اکثریت قریب به اتفاق سیاستها و نقشه هایش به سیاست نابودی انقلاب مردم گره خورد. نابودی انقلاب مردم و برقراری مجدد اختناق کامل و به طور خاص از بین بردن سازمانهای مردمی و سرکوب وحشیانه جنبشهای متعدد مردم، در سیاستهای رژیم در زندانها در سالهای 67-1360 تمرکز یافت.

بنابراین، بررسی سیاستهای رژیم، مقاومت در زندانها و روشن کردن ارتباط آن با سیاست نابودی انقلاب مردم، در مرکز کار این همایش قرار دارد. در این رابطه، برای نشان دادن تصویر واقعی تر نیاز است که به برخی جوانب مهم دیگر نیز پرداخت که مهمترین آنها وضعیت جنبش مردم (مقاومت و همچنین کمبودها در بیرون زندان) است. همچنین روشن کردن عملکرد قدرتهای بزرگ و ارتباط آن با سیاست نابودی انقلاب، عرصه دیگری است که در این همایش به آن پرداخته خواهد شد.

در همین رابطه موضوعات بسیار مهم دیگری موجودند که به علت موضوع همایش و همچنین محدودیت وقت نمی توان به آنها دقیقاً پرداخت. از جمله: خود به خودی بودن جنبش مردم و درکهای غلط درون آن؛ پراکندگی، جوان و بی تجربه بودن سازمانهای مردمی؛ عدم شناخت کافی از جامعه و کپی برداری از انقلابات دیگر؛ عدم شناخت کافی از دوستان و دشمنان مردم؛ نداشتن تحلیل صحیح از اوضاع و تغییرات آن و ... را می توان نام برد. به امید آنکه در همایش های بعد به برخی از این موضوعات و موضوعات مهم دیگر پرداخته شود.

برنامه همایش

شنبه 17 نوامبر

تقابل حکومت با انقلاب 59-1357

گرداننده نشست ها: شادی امین

نشست اول: تقابلات انقلاب مردم با حکومت

11-12:30 سه سخنرانی (هر کدام به مدت 30 دقیقه)

سخنرانی اول: انقلاب 57 و برقراری حکومت جمهوری اسلامی (آرمان کوشا)

چرا در ایران انقلاب شد؟ خواسته های مردم چه بودند؟ ماهیت جریان خمینی چه بود و چگونه این جریان توانست خود را به عنوان رهبری انقلاب جا بزند؟ چرا قیام 22 بهمن برخلاف توافقات پنهانی خمینی با قدرتهای خارجی بود؟ با این وجود، چرا جریان خمینی حکومت را بدست گرفت و نه مردم؟

سخنرانی دوم: تقابلات اولیه انقلاب مردم با حکومت جمهوری اسلامی (بهرام رحمانی)

چرا و چگونه پس از قیام بهمن جنبشهای افسار و طبقات مردم به سرعت رشد نمودند؟ چرا و چگونه حکومت جمهوری اسلامی از ابتدا به سرکوب جنبشها به ویژه مبارزات زنان و خلقها پرداخت؟ مردم چگونه مقاومت کردند؟ چرا رژیم فعالین سیاسی مُجرب را ترور کرد؟

سخنرانی سوم: "انقلاب فرهنگی" و مقاومت مردم (ایرج مصداقی)

چرا رژیم طرح انقلاب فرهنگی را اجرا نمود و دانشجویان، استادان و مردم چگونه مقاومت کردند؟

12:30-1:30 پرسش و پاسخ و بحث آزاد

تنفس: 1:30-2:30

جنگ یا انقلاب؟ 60-1359

نشست دوم: تدارک حکومت جهت تعیین تکلیف با انقلاب مردم

2:30-4:00 سه سخنرانی (هر کدام به مدت 30 دقیقه)

سخنرانی اول: گر هگاه تاریخی 60-1359 (بهرام رحمانی)

خصوصیات شکل گیری گر هگاه 60-1359 چه بودند؟ چرا حکومت جمهوری اسلامی خواهان آغاز جنگ با عراق بود؟ جنگ با عراق چه تاثیری به روی مبارزات مردم و جامعه گذاشت؟

سخنرانی دوم: نقش حکومت جمهوری اسلامی (آرمان کوشا)

نقش ارگانهای نظامی، امنیتی و تبلیغاتی رژیم و جناحهای درون حکومت و به ویژه خمینی، منتظری، رفسنجانی، خامنه ای، موسوی، خاتمی و کروی جهت تدارک یورش نهایی به جنبشهای مردم چه بودند؟ چگونه سازمان زندانها به سرعت گسترش یافت و چرا سیاست برخورد به زندانیان سیاسی متحول شد؟

سخنرانی سوم: نقش قدرتهای خارجی (ایرج مصداقی)

نقش قدرتهای خارجی، مناسباتشان با رژیم، دستگاههای تبلیغاتی آنان و همچنین سازمان ملل و ارگانهای حقوق بشری چه بودند

4:00-5:00 پرسش و پاسخ و بحث آزاد

تنفس: 5:00-6:00

قتل عام زندانیان سیاسی و نسل کشی 62-1360

نشست سوم: یورش نهایی رژیم به انقلاب مردم

6:00-8:00 چهار سخنرانی (هر کدام به مدت 30 دقیقه)

سخنرانی اول: تابستان سال 1360 (آرمان کوشا)

چرا و چگونه حکومت جمهوری اسلامی حمله نهایی خود را به انقلاب مردم آغاز کرد؟ وضعیت مبارزات مردم به ویژه سازمانهای سیاسی چه بود؟ چرا رژیم سازمانهای سیاسی مردمی را در مرکز حملات خود قرار داد؟ چرا حکومت قادر شد انقلاب مردم را شکست دهد؟

سخنرانی دوم: اوج سرکوب (ایرج مصداقی)

سیاستهای رژیم در بیرون و درون زندان چه بودند و در مقابل، روحیه و مقاومت مردم چگونه بود؟ چرا حکومت، کشتار جوانان را مرتباً اعلان می نمود؟ وضعیت زندانها و زندانیان سیاسی چگونه بود؟ ابعاد دستگیری، شکنجه و اعدام چه بود؟

سخنرانی سوم: یورش نهایی رژیم به زنان (شادی امین)

چرا و چگونه حکومت جمهوری اسلامی به سرکوب جنبش زنان پرداخت؟ زنان چگونه مقاومت کردند؟ وضعیت جنبش زنان در بُرش یورش نهایی رژیم به انقلاب مردم چه بود؟ ابعاد دستگیری، شکنجه و اعدام زنان چه بود؟ زندانیان سیاسی زن چگونه مقاومت می کردند؟

سخنرانی چهارم: نقش دولت موسوی و شخص او (بهرام رحمانی)

چرا رژیم دست به نسل کشی زد؟ نقش سران حکومت جمهوری اسلامی به ویژه دولت موسوی و شخص او در این نسل کشی چه بود؟ چرا رژیم پیشنهاد صلح عراق را نپذیرفت و ارتباط آن با سرکوب در داخل چه بود؟

8:00-8:30 پرسش و پاسخ

9:00-8:30 تنفس

10:00-9:00 نتیجه گیری توسط سخنرانان (هر کدام به مدت 15 دقیقه)

یکشنبه 18 نوامبر

ادامه کشتار نسل انقلاب 64-1362

گرداننده نشست ها: شادی امین

نشست اول: ادامه جنگ و کشتار زندانیان سیاسی

12:30-11 سه سخنرانی (هر کدام به مدت 30 دقیقه)

سخنرانی اول: اوضاع کشور (بهرام رحمانی)

اقتصاد جنگ در کشور چگونه سازماندهی شد و ادامه جنگ به نفع کدامین نیروهای داخلی و خارجی بود؟ ادامه جنگ چه تاثیری بر زندگی مردم در کل کشور و در مناطق جنگ زده داشت؟ ابعاد پناهندگان سیاسی در خارج از کشور چه بود؟ ماجرای ایران گیت چه بود؟

سخنرانی دوم: مبارزات مردم و وضعیت حکومت (آرمان کوشا)

مقاومت در کردستان، مبارزات مردم از جمله مبارزات خانواده های جانبازان و زندانیان سیاسی و همچنین مبارزات پناهندگان سیاسی در خارج از کشور در چه وضعیتی قرار داشت؟ چرا دولت موسوی در این بُرش حجاب اسلامی را در ادارات اجباری نمود؟ تضادهای مهم جناحهای درون حکومت به ویژه بین باند خمینی و باند منتظری به سر چه مواردی بودند؟

سخنرانی سوم: مقاومت در زندانها (ایرج مصداقی)

وضعیت زندانیان سیاسی و مقاومت آنان چه ابعدی داشت و چرا کشتار ادامه یافت؟ واکنش قدرتهای خارجی به کشتار زندانیان سیاسی چه بود؟ چرا و چگونه سیاست رژیم در زندانها تغییر نمود؟ هدف از این تغییر و تاثیرات آن بر وضعیت زندانها و واکنش زندانیان سیاسی چه بودند؟

12:30-1:30 پرسش و پاسخ و بحث آزاد

تنفس: 1:30-2:30

تدارک برای قتل عام مجدد زندانیان سیاسی 67-1364

نشست دوم: تدارک برای قتل عام زندانیان سیاسی

2:30-4:00 سه سخنرانی (هر کدام به مدت 30 دقیقه)

سخنرانی اول: بحران سیاسی- اقتصادی (آرمان کوشا)

چرا تضادهای باند خمینی با باند منتظری تشدید شد و دیگر باندهای حکومت طرف خمینی را گرفتند؟ کاهش شدید قیمت نفت چه تاثیری بر اقتصاد جنگ و زندگی مردم داشت؟

سخنرانی دوم: جنگ با عراق و جنگ نفتکشها (بهرام رحمانی)

خصوصیات درماندگی حکومت جمهوری اسلامی در جنگ با عراق چه بودند؟ این درماندگی چه تاثیری بر جامعه داشت؟ جنگ نفتکشها چه بود و چرا آمریکا فشارهای خود را بر حکومت جمهوری اسلامی افزایش داد؟

سخنرانی سوم: مقاومت در زندانها و مبارزات مردم (ایرج مصداقی)

مقاومت زندانیان سیاسی چگونه بود و چرا کشتار ادامه یافت؟ واکنش قدرتهای خارجی به ادامه کشتار زندانیان سیاسی چه بود؟ چرا و چگونه سیاست رژیم و سازماندهی در زندانها دوباره تغییر نمود و واکنش زندانیان سیاسی چه بود؟

4:00-5:00 پرسش و پاسخ و بحث آزاد

6:00-5:00 تنفس

قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 1367

نشست سوم: علل قتل عام زندانیان سیاسی

6:00-7:30 سه سخنرانی (هر کدام به مدت 30 دقیقه)

سخنرانی اول: اوضاع جامعه و سیاست قتل عام (آرمان کوشا)

اوضاع جامعه در سال 1367 چه بود؟ چرا حکومت جمهوری اسلامی مجبور به پذیرش صلح با عراق شد؟ نقشه قتل عام زندانیان سیاسی از چه زمانی ریخته شده بود؟ چرا رژیم دست به قتل عام زندانیان سیاسی زد؟

سخنرانی دوم: مسئولین قتل عام (ایرج مصداقی)

چه کسانی مسئولین اصلی و امر قتل عام زندانیان سیاسی هستند؟ نقش دولت موسوی و شخص او چه بود؟ واکنش قدرتهای خارجی، سازمان ملل و سازمانهای حقوق بشر به قتل عام چه بودند؟

سخنرانی سوم: تاثیرات قتل عام و راهکار (بهرام رحمانی)

تاثیرات قتل عام زندانیان سیاسی بر جامعه چه بوده است؟ چرا رژیم تا کنون سعی در پنهان نگاهداشتن آن داشته است؟ اکنون چه باید کرد؟

7:30-8:30 پرسش و پاسخ و بحث آزاد

9:00 - 8:30 تنفس

10:00 - 9:00 نتیجه گیری توسط سخنرانان (هر کدام به مدت 15 دقیقه)

[RAHEKAREGAR?feature=mhshn#g/u/http://www.youtube.com/user](http://www.youtube.com/user/RAHEKAREGAR?feature=mhshn#g/u)

رادبو - تلویزیون برابری - اکتبر 2012 - Iran Tribunal - گفتگوی نسرين ابراهيمی با باقر ابراهيم زاده زندانی رژیم سلطنتی و برادر یکی از جانب‌اختگان کمونیست در نظام اسلامی - سالن صلح دادگاه لاهه ، مرحله دوم ایران تریبونال
www.radiobarabari.com
<http://barabari.tv>

ایران تریبونال به تصویر میکشد: تصویر خوفناکی که در مقابل ما رژه می‌رود!

اسمایل عابدی
دهه 60 است. تنها یک دهه از حیات رژیم اسلامی. اینجا تنها گروه کوچکی با تنوع های سیاسی ، ملی ، جنسی ، مذهبی و طبقاتی برای دادخواهی گرد آمده اند. افسوس که بسیار ان در این میانه یا نیامده و یا نخواستند اند دادخواهی خانواده ها و زندانیان سیاسی سابق را در عرصه ای بین المللی همراهی کنند. امید آنکه در ادامه با گستره بیشتری دامن را از بیدادی که بر مردم ما رفته است فریادکنیم.

دستگیری، بازجویی، شلاق ، شکنجه ، سلول انفرادی، اعدام ، خاوران ، قنات های جهرم ، خانه های سوخته بهائیان ، قارنا های در سطح کردستان ، توماج های ترکمن ، مصطفی سلطانی های کردستان ، رضایی ها و ریاحی ها و رحیمی های گمنام سر بردار در طول بیش از سه دهه از حاکمیت رژیم اسلامی تکرار شده و میشوند. کارزار ایران تریبونال برای به تصویر کشیدن این تاریخ زنده تشکیل شده است. یادآوری گذشته و حال زندانهای رژیم اسلامی که با

شکنجه و و زندان و اعدامهای گسترده همراه بوده و هست نباید به فراموشی سپرده شود. پروسه ای که همواره با سختی ها و شکنجه های جسمی و روحی و تحمیل شرایط وحشیانه بر زندانیان همراه بوده نباید فراموشی سپرده شود. میبایست افکار عمومی ایران و جهان از این شرایط وحشیانه با خبر شوند. عمر ننگین رژیم اسلامی که سراسر تباهی و جنگ و اعدام و شکنجه و سنگسار و دروغ و تزویر بوده و هست، میبایست هر چه عریانتر بیان شود. قربانیانی که در قید حیات نیستند و زبانی برای بیان رنجها و درد ها و شکنجه ها و ... ندارند. بر آنان که زنده اند ضروری است از این تاریخ خونین بگویند. شاهدان زنده ، زندانیان سیاسی سابق، خانواده های اعدام شدگان ضروری است به این افشاگریها بپردازند و توجه کنند که قربانیان در داخل و خانواده ها نمیتوانند رنجها و مصیبتهایی که بر آنان رفته را انعکاس دهند.

جنایتکاران همواره میخواهند بر جنایات خود سرپوش بگذارند و نگذارند که افکار عمومی از آن مطلع شوند، وجدانهای بیدار نباید بگذارند که این جنایات مسکوت بماند. میبایست همه ناگفته ها ، گفته شود. برای جلوگیری از تداوم شکنجه ها و زندان و اعدامهای پیاپی میبایست افکار عمومی داخلی و بین المللی ، با این پدیده شوم درگیر شوند و در یک پروسه طولانی و دردناک ، آمرین و عاملین شکنجه و اعدام نتوانند باز هم مخفیانه و با سکوت جامعه به اعمال ننگین خود ادامه دهند. در یک پروسه طولانی دادخواهی از جانب خانواده های اعدام شدگان ، شکنجه شده هایی که در قید حیات هستند و وجدانهای بیدار فریاد برآوردند تا آمرین و عاملین شکنجه و اعدام به محاکمه کشیده شوند و به جزای اعمال ننگین خود برسند.

رژیم اسلامی و سیستم قضایی اسلامی و حکام شرع آن ، عاملین و آمرین شکنجه و اعدام بوده اند. اینان باید در مقابل افکار عمومی ایران و جهان پاسخگو باشند و مورد محاکمه قرار گیرند. چرا باید رنجها و شکنجه ها و محرومیت های قربانیان این نظام جهنمی به گور سپرده شود. اگر کسانی از خانواده ها ی اعدام شدگان و شکنجه شده هایی که در قید حیات هستند و کسانی که از جنایات

رژیم اسلامی مطلعند، اگر در مقابل آنهمه بی عدالتی ها و جنایات سکوت کنند، آگاهانه یا ناآگاهانه به جمهوری اسلامی خدمت کرده اند. باید مطرح کنیم که چرا اعدامشان کردند، به چه جرمی، در مقابل چه دادگاه و بیدادگاهی محاکمه شدند. آیا دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان، دفاع از شرافت انسانی، دفاع از برابری زن و مرد، دفاع از حقوق ملیت ها، دفاع از آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان، عدالت و برابری، افشاء جنایت های جنایت کاران و مقابله باحق کشیها جرم است؟ زندان و شکنجه و اعدام مجازات کسانی بوده است که در جبهه انسانیت قرار داشته اند. این رژیم با تجاوز به زندانیان سیاسی، با اعدام کودکان زیر 18 سال، نگهداشتن کودکان خردسال در زندان همراه با مادران زندانی در طول ماههای طولانی بازجویی مادرانشان، مرتکب اعمالی شده است که با هیچ قانون و رسمی سنجیت ندارد و دقیقا از نشانه های جنایت علیه بشریت محسوب میشود.

کارزار خانواده های

قربانیان بیش از سه دهه ادامه دارد. آنان برای روشن شدن حقیقت سالهاست تلاش میکنند. این کارزاری هست که عموم مردم شریف و آزادیخواه از آن حمایت میکنند. روشن شدن سرنوشت دهها هزار زندانی سیاسی در سه دهه گذشته، دلایل دستگیری و زندان و اعدام آنها، محل دقیق دفن اجساد هزاران جانباخته

برای این کارزار از اهمیت زیادی برخوردار است. پیروزی این تلاش، یکی از اصلی ترین راههای آشکار شدن حقیقت است. بیش از دو دهه است که خانواده ها با ناپدید شدن فرزندان و عزیزانشان، آواره و سرگردان جلوی درب زندانها، بیمارستانها، پزشک قانونی و کلانتریها و کمیته ها بودند و عاقبت برخی نشانه ها را در خاوران ها و کفرآبادها یافته اند و از طریق اخبار و گزارشات انتشار یافته توسط زندانیان سیاسی سابق، توانسته اند خبرهایی از زمان اعدام و بدار آویختن آنها بگیرند. در تمام این سالها خانواده ها خصوصا مادران و همسران و کودکان دردی عظیم و غیر قابل باور کشیده اند. درد و فغان دوری از فرزندان و عزیزان از یک سو و سیستم تحقیر و سرکوب در تمام این سالها نوعی از شکنجه و آزاری بوده است که رژیم اسلامی علیه خانواده ها بکار برده است.

ضروری است از همه امکانات بالفعل و بالقوه، رسانه ها

، رادیو و تلویزیون و مطبوعات و اینترنت برای بیان وقایع دهشتناک زندانهای ایران اسلامی استفاده شود. از طریق ارگانها و سازمانهای بین المللی حقوق بشر و نهادهای مدافع حقوق کودکان، زنان، اقلیتهای ملی و مذهبی، کارگران و.... تلاش کرد تمامی فجایعی را که بر مردم ما رفته است را برای مردم ایران و جهان بازگو کرد. این حقیقت میتواند چراغی برای راه آیندگان باشد و نتایج خوفناک حاکمیت اسلام را بر ملا سازد و خوش بینی های احتمالی را از اجرای شرع انور و حکومت اسلامی برای مردم خاورمیانه و جهان بزدايد. بگذار گذشته ما چراغ راه آینده مردم جهان و خصوصا خاورمیانه باشد.

وقتی مردم اظهارات خانواده های قربانیان و زندانیان

سیاسی سابق را میبینند و میشوندند و نقش مسئولین دست اندرکار و آمرین و عاملین این جنایات را بر ملا میکنند؛ دیگر جایی برای انکار باقی نمیماند. پرتو افکنی بر تاریخ خانه و فراموش خانه اسلامی، عامل بسیار مهمی در برانگیختن احساسات انسانی و شریف مردمی است که خواهان عدالت و آزادیند. نمونه های فراوانی در تاریخ ایران و جهان میتوان ارائه داد که چگونه افشای یک جنایت، مانع از تکرار آن شده است. سال 1354 را در نظر بیاورید. اعدام بیژن جزنی و چوپانزاده و سردمدی و همراهان در تپه های اوین، میتوانست ادامه یابد. بسیاری همچون دکتر غلام ابراهیم زاده را از زندان قصر به اوین بردند تا به همان صورت، بدون هیچ دادگاه و دادرسی اعدام کنند. اما فعالیت گسترده کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور و انعکاس این جنایت در رسانه ها و سازمانهای مدافع حقوق انسانی، مانع از ادامه اجرای نقشه شوم اعدام خاموش زندانیان سیاسی لیست شده توسط رژیم شاه شد. دردا که بسیاری از کسانی که برای اعدام به اوین منتقل شده بودند توسط خبرگان آدمکش زندانی و اعدام شدند.

همه بیاد داریم که رژیم اسلامی در اوایل بقدرت رسیدن

و خصوصا در ماههای تیر و مرداد 60 لیست اعدامیان را اعلام میکرد و پس از آن از اعلام علنی بسیاری از اعدامها خودداری میکرد و تنها بخشی از اعدامها را علنی میکرد. در فاصله 61 تا 67 اعدامها بصورت علنی اعلام نشد. اما در کشتار دسته جمعی سال 67 هزاران زندانی را به دار آویخت و هرگز به مسئولیت خود در این جنایت

سهمگین اعتراف علنی نکرده بود. تنها نامه ها و مصاحبه های آیت الله منتظری است که مبنایی برای پذیرش این جنایت و عاملین اصلی این جنایت را اعلام میکند.

کارزار ایران تریبونال ، با در اختیار گذاشتن تریبونی بین المللی کوشیده است از زبان شاهدان و زندانیان سابق ، پرده از روی جنایت بردارد و حقایق را آنگونه که بوده است برای مردم ایران و جهان بازگوید. امروز مردم ایران و بسیاری در جهان شاهد بود اند که جانبان حاکم با نام دفاع از اسلام و حکومت اسلامی ، بنام دفاع از مذهب و ولایت چه جنایتهایی را مرتکب شده اند. چگونه با تنها چند سوال تفتیش عقایدی و انگیزاسیونی ، به سادگی هزاران زندانی بیگناه را بدار کشیده اند؛ به زیر شلاق و شکنجه کشیده اند ؛ اسارتگاهها و سلولهای انفرادی و تابوتها و... را برای "تولید انبوه توابع صفر کیلومتر" و نابودی انسانیت خلق کرده اند. امروز لاجوردی ، گیلانی ، اوین ، گوهردشت ، دیزل آباد ، حاج داوود ، نیری ، ری شهری ، نصریان ، خمینی ، شلاق ، دار ، تابوت و قیامت ، شکنجه ، توابع ، شلاق و... نامه های برملا شده از این تاریکخانه اند و نامشان معنای روشنتری برای مردم ایران دارد. امروز دیوارهای سربی اوین و گوهردشت ، خاوران و کفرآبادها ، بهشت زهرا ها و بهشت جاویدها ، قنات های جهرم ، قارنا ها نشانه های آشکار چگونگی استقرا رژیم اسلامی هستند. کارزار کوشید این جغرافیای خونین را به تاریخی ثبت شده تبدیل کند.

کارزار همچنین ضرورت تجمع و ارتباطات بیوسه بین خانواده های بخون خفتگان و قربانیان و زندانیان سیاسی سابق ، را با ارج دانستن دادخواهی بمانشان داد. کارزار همچنین با پیوند با مدافعان حقوق بشری و وکلای ترقیخواه و بشردوست و انسانهای شریفی که به حقوق انسانی اهمیت قائلند و فعالین سیاسی - بدون پیشداوری در مورد وابستگیهای گروهی آنان- تلاش کرد تصویر گسترده و روشنی از دهه خونین 60 بدست آورد. این تصویر و تلاش پیگیرانه در جمع آوری اطلاعات و اسناد و دعوت از خانواده ها عامل مهمی بوده است برای روشن شدن حقایق ناگفته ای که تنها میتوانست پس از سرنگونی رژیم بدست آید.

روشن است که زندگی بر اعدام شدگان باز نخواهد گشت.

آثار درد و شکنجه التیام نخواهد یافت. آثار شومی که بر جسم و روح و روان زندانیان سیاسی سابق و خانواده ها ایجاد شده بسادگی ترمیم پیدا نخواهد کرد. ولی

ضروری است این زخمهای پنهان برای جهانیان گشوده شود تا همگان بدانند که رژیم اسلامی چه بلایی بر سر بهترین و شریف ترین انسانهای کشور ما آورد. انسانهایی که جز در دفاع از آزادی و برابری ، دفاع از حقوق مردم و ملیت های ساکن ایران و مبارزه علیه بی عدالتی و تبعیض لب به سخن نگشوده بودند. در اینجا ما شاهد تاریخ ویرانی نسلی بودیم که برای شادمانه ترین آرمانهای انسانی در انقلاب شرکت کرده بود و نوجوانان و جوانانی که در اسارتگاههای رژیم آزار دیدند، سلولهای انفرادی ، شلاق ، قیانی، اعدام ، توبه ، قیامت ، تابوتها را تجربه کرده بودند و بی خبر از سرنوشتی که خبرگان آدمخوار برایشان تهیه کرده بودند در مقابل هیات مرگ و بیدادگاههای شرع قرار گرفته و در سالن های مرگ بدار آویخته و با کامیون های حمل گوشت مخفیانه در خاورانهای سراسر ایران دفن شدند. ما شاهد قلب های شکسته مادران و پدران ساک بدست بودیم که از فرزندان رشیدشان جز تلنبری از عینک و تسییح و دمپایی و کلاه باقی نمانده بود. ما شاهد داستان خون چکان ملکه مصطفی سلطانی بودیم که چگونه مادرش اجساد تیرباران شده دو فرزندش را از دفن گاه تیرباران شده های تبریز در آورده و به مریوان میبرد تا در کنار دیگر برادران جانبخته اش آرام گیرند. ما شاهد کلاغهای سیاه و عو عو قطع ناشدنی سگان بر جسد های برادرانمان در خاوران بودیم و زجه زجه مادرانی که با چنگ خاک را جستجو میکردند. ما شاهد لیست بلند بالایی از جان باختگانی بودیم که تنها در یک نیمه از تابستان 67 قبرستانهای ایران را آباد کرده بودند!!

آری قلب های باز ایستاده از قتل عامهای سیاسی دیگر به

تپش در نخواهند آمد ، دارها و جوخه ها عقربه ساعت زندگی آنان را شکسته و بازگشتی در کار نخواهد بود. در اینجا ما خواهان روشن شدن حقیقت هستیم. ما خواهان عدالت هستیم. ما خواهان پایان دادن به جنایت هستیم. ما خواهان محاکمه مسببین و آمرین و عاملین این جنایتها در دادگاهی منصفانه و بی طرف هستیم. ما نمی خواهیم قتل و جنایت سیاسی آینده کشور ما را رقم زند. ما میخواهیم مردم ایران و جهان بدانند که قربانیان جنایات سیاسی در کشور ما ، انسانهای شریفی بوده اند که میخواسته اند مردم ایران در آزادی و عدالت زندگی کنند. ما میخواهیم مردم جهان بدانند که سکوت در مقابل جنایت ، جنایت کاران را تقویت میکند و شان انسان باوجدان آنست که در مقابل جنایت سکوت نکند و جنایت کاران را به عدالت بسپارند. نمیتوان تا قیامت دست در روی دست گذارد و در

تنهایی گریست. باید افکار عمومی و بشریت ترقیخواه و سازمانهای بین المللی مدافع حقوق انسانی را به حمایت از مبارزه عادلانه مردم ایران فراخواند. باید همه امکانات و وسائل ارتباطی را برای عریان کردن حقیقت و پرتو افکندن بر تاریکخانه اشباح اسلامی بکار گرفت. باید با افشای عوامل و عناصر دخیل در این جنایات، مانع از ادامه اعدام و جنایت در ایران شد. نباید گذاشت عاملین جنایات 32 سال گذشته با سرپوش گذاشتن بر جنایاتشان و تکیه بر فراموشی و بی خبری، با خیال راحت به چپاول ثروتهای کشور بپردازند.

پیش از سه دهه است که رژیم اسلامی میکوشد با تحکیم قدرت، دستگاه تبلیغاتی خود را با بودجه های سرسام آور علیه تمام هنجارهای انسانی و اجتماعی و سکولار بسیج کند. این دستگاه مستند از طریق کنترل دستگاه آموزشی و تربیتی در کشور - دبیرستانها، مدارس، دبیرستانها، دانشگاهها - و از طریق کنترل مطلق رسانه های سراسری و مساجد و تکیه گاهها و تاریخ، فرهنگ، اخلاق و تربیت "اسلامی-ولایی" را به جامعه تزریق کند و تمامی تاریخ واقعی کشور ما را در خاورانها دفن کند. روشن است که این رویایی است عبث و مردم ما در همه این دوران در کشمکش دائمی با حکومت بوده اند. حکومتی که همواره از طریق سازمان دادن بحرانها و در دل بحرانها زندگی کرده و از طریق این سیاستها توانسته خود را از زیر بار فشار داخلی برهاند. بی سبب نبود که جنگ نعمت الهی بود و از راه کربلا به قدس میرفت، تا همه مخالفین را به لاجوردی و گیلانی و موسوی تبریزی و موسوی اردبیلی و هادی غفاری بسپارد. با اشغال سفارت مردم را مشغول شامورتیهای ضد استکباری میکرد تا لیبیرالها را از قدرت حذف و کردها و ترکمن ها و عربها را سرکوب و قدرت کاست و روحانیت را تحکیم کند؛ فتوای قتل سلمان رشدی را علم میکرد تا قتلعام هزاران زندانی سیاسی را به پشت صحنه راند و آیت الله منتظری را از قدرت حذف کند. اینک با پروژه غنی سازی و سخنان سخیف، ایران را در آستانه بحرانی فاجعه بار گذارده اند. کشور در آستانه ورشکستگی است. تحریم های بین المللی زندگی مردم ایران را بشدت تحت تاثیر قرار داده است. قدرتهای امپریالیستی برای تحکیم منافع خودشان، تمام منطقه را به سلاحهای کشتار جمعی مجهز کرده اند. رژیم بشدت مضطرب از مبارزه مردم و نیروهای آزادیخواه، چاره را در زد و بندهای مخفیانه با قدرتهای امپریالیستی و سرکوب مردم میبیند. بی سبب نیست که همچنان دارها در ایران بریاست و بساط دار و داغ و شکنجه، حرف اول حکومتیان است در رابطه با بحران.

ما داخواهان، جنگ و تحریم و دخالت امپریالیستی نمیخواهیم. ما نمی خواهیم جنایت های بزرگی که در کشور ما توسط حکومت اسلامی به اجرا درآمده به فراموشی سپرده شود. ما علیه فراموشی هستیم. ما تصویر روشن فرزندان مردم ایران را در دست داریم که قربانی سلطه روحانیت و اسلام برکشور ما شده اند. هرگز گرجی بیانی، یحیی رحیمی، علی پیریانی، غلامحسین ابراهیم زاده، مهدی سمیعی، شهلا بالاخان پور، منصور اسکندری، محمد علی پرتوی، عبدالله افسری، لهراسب صلواتی، علی مهریزاده، یوسف آلیاری، خسرو آذری، مجید خالقی، رشید حسینی، محمود طریق الاسلامی و هزاران انسان شریف دیگر که گرفتار خبرگان آدمخوار شدند و در خاورانهای ایران بی نام و نشان و گمنام دفن شدند. نامه های اینان در مقابل ما رژه میروند تا بدانیم و بدانند که بر مردم ایران چه گذشته است.

ما
خواهان عدالتیم و محکومیت رژیم اسلامی در دادگاه مردمی ایران تریبونال بجرم جنایت علیه بشریت، تنها آغازیست برای گشایش پرونده ای سنگین از جنایت، پاکسازی بی رحمانه همه مخالفین، سرکوب و حشبانه ملیتهای کرد و عرب و بلوچ و ترکمن و آذری و... و بهایی و سنی و بی خدایان و دگر باشان ایران و در عین حال تاریخی از سرکوب زنان و جوانان و جنبشهای اجتماعی نظیر جنبش دانشجویی و کارگری و محیط زیستی... در مقابل ما و جهانیان گشوده میشود. به همین خاطر است که کارزار محاکمه رژیم جمهوری اسلامی باید ادامه یابد و طیف گسترده تری به آن ببینند. این کارزار میتواند جنبش عظیم دادخواهی مردم ایران را باز هم با دستاوردهای تازه تری تقویت کند اگر باز مصممانه و قوی بکار خود ادامه دهد و از دشمنی های دشمنان دادخواهی مردم ایران ابایی بخود راه ندهد.

اسمایل عابدی

گامی به پیش در جنبش عدالت خواهی

سرانجام تلاشهای چندین ساله دست اندرکاران پروژه ایران تریبونال، خانواده های قتلعام شدگان، کشتار دهه شصت و جان بدر بردگان، در محکومیت رژیم سرمایه داری و مذهبی جمهوری اسلامی و همه آمرین و عاملین آن به عنوان جنایت علیه بشریت؛ به ثمر نشست. و خاری شد در چشمان ارتجاع.

دادگاه نمادین با محرر دانستن کشتار و اعمال شکنجه و تجاوز سازمان یافته، سیستماتیک و مداوم توسط حکومت اسلامی علیه مخالفان و دگراندیشان؛ این جنایات سازمان یافته دولتی را مصداق «جنایت علیه بشریت» شناخت و آن را محکوم کرد.

سازمان ما با آگاهی بر اینکه هر اقدام بزرگ می تواند نواقصی به همراه داشته باشد؛ نتیجه دادگاه نمادین ایران تریبونال را یک پیروزی برای هزاران خانواده داغدار قتلعام شدگان، زندانیان سیاسی و جان بدر بردگان و دست اندرکاران این پروژه می داند و این موفقیت را به همه آنان تبریک می گوید.

بی گمان این پیروزی هنوز آغاز کار است و تا کشاندن جنایتکاران حکومت کشتار و شکنجه به دادگاهی واقعی توسط کارگران و زحمتکشان، خانواده های داغدار عدالت جوی عزیزان دست داده و شکنجه و تجاوز شدگان، زندانیان سیاسی و همه مردمان داد خواه سراسر ایران - که نه خواهان انتقام، بلکه خواستار عدالتند - راه درازی در پیش است.

باید بی اعتنا به هیاهوی دشمنان و دوستان نادان، پروژه داد خواهی را پی گرفت و آن را با همت بلند خانواده های داغدار و جان بدر بردگان و دستن توانای کارگران و زحمتکشان به ثمر رسانید.

سازمان ما به نوبه خود پیش برد این امر را وظیفه خود می داند و از آن حمایت خواهد کرد

برچیده باد بساط شکنجه و اعدام و بیداد گری

سرنگون باد رژیم سرما یه داری و مذهبی ایران

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیا لیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

www.rahekaregar.com

نوشته ها

کار ما تنها مصرف نیست تا وقتی که نفس می کشیم اگر به مبارزه طبقاتی باور داریم باید کاری کنیم حتی هر چقدر کوچک در کنار زندگی ات که همه چیزش سر جایش است و مثل ساعت منظم است وظیفه کوچکی هم در رابطه با مبارزه طبقاتی بر عهده بگیر

نوامبر ۲۰۱۲ دوشنبه ۵

خطاب به گفتگوهای زندان!

(در حاشیه* اطلاعیه " هر گونه اقدام پلیسی... محکوم است")

صبا راهی

مسئله " تریبونال بورژوازی کارگر گش" و "دادستاندن" آن نهاد سراپا پاسدار منافع امپریالیستها و نوکران جنایتکار آن با واکنشهای مختلفی از طرف نیروهای مختلف سیاسی مواجه شد، و پر واضح که هر فرد یا جریانی با دیدگاه سیاسی و مواضع طبقاتی اش با آن برخورد داشت! برخی ها موضع مخالف داشتند و برخورد برخی ها مانند گفتگوهای زندان چنین وانمود میکرد که از اینکه " افراد ذیصلاح" تریبونال را هدایت میکنند و خود در جایگاه تریبونال نیستند دلخور هستند؛ به همین سبب مدام سعی در " افشای ماهیت اشخاص" بودند تا ماهیت طبقاتی و ضدانقلابی تریبونالی که دادستانش بر اساس " نقض حقوق بشر" حکم صادر میکرد و نه جنایت طبقه استثمارگر بر طبقه استثمار شده. و نتیجه آن هم برای کسانی که خود را

به نفهمی زده بودند مشخص شد، دیوان تریبونال بورژوازی همانطور که مشخص بود حکم صادر فرمود که: دولت‌ها طبق قوانین بین المللی باید پیگرد مقامات ایرانی شوند که مرتکب جنایت علیه بشریت شده اند. آیا گفتگوهای زندان "نتیجه" بی دیگری را خواستار بود یا هست؟ آیا تا به امروز گفتگوهای زندان موضع مشخصی در قبال مجازات جنایتکارانی که زندانیان سیاسی مقاوم را قتل عام کردند ارائه داده است؟ یا آنکه همان موضع چند سال پیش که پیشنهاد گرفتن **غرامت** را دادند پا برجاست؟

اما گفتگوهای زندان در همین روزها اطلاعیه بی نوشته با تیتیر: " هر گونه اقدام پلیسی علیه انسانهای مبارز و زندانیان سیاسی مقاوم و جان بدر برده از کشتارهای رژیم اسلامی را محکوم میکنیم."

تیتیر در بضاعت دیدگاه سیاسی اطلاعیه دهندگان نظر درستی را ارائه میدهد و این قلم نیز با "تیتیر" موافق است. در اعلامیه که لینک آن در زیر قرار میگیرد از اینکه اسامی واقعی افراد افشا شده از همه نیروهای مبارز خواسته شده که نسبت به آن موضع بگیرند و آنرا محکوم کنند. قبل از اینکه اتهامی محکوم شود ببینیم دوستان ما در گفتگوهای زندان عملکرد سیاسی شان چه بوده است به این معنا که ببینیم خود گفتگوهای زندان تا چه میزان **فعالیت علنی** را تبلیغ کرده و ترویج داده است؟ به عبارت ساده تر تا چه میزان به مخفی کاری معتقد و پای بند است؟ آیا گفتگوهای زندان خود به اصول مبارزه مخفی دهن کجی نکرده است؟! آیا بین دو صندلی ننشسته است؟ وقتی نیروهای گفتگوهای زندان **چهره هایشان را علنی** میکنند آیا میتوانند مدعی این باشند که دیگران آنها را لو داده اند؟ اساساً این نوع فعالیت که چهره ات را علنی کنی و اسمت را مخفی چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ و آیا میتواند حاکی از صداقت انقلابی برده باشد؟ البته اگر که ما به انقلاب و معیارها و ارزشهای انقلابی باور داشته، به آنها پای بند باشیم!

راستش به هیچ عنوان قصد هیچ گونه توهین و یا تحقیر اطلاعیه گفتگوهای زندان را ندارم، دست کم آنهایی که در گفتگوهای زندان مشغول فعالیت هستند سالها در سیاهچالهای رژیم اسلامی وابسته به امپریالیسم بخاطر عقایدشان، بخاطر تعلق سیاسی سازمانی شان **حتی** اگر شکنجه نشده باشند زندانی کشیده اند. اما محتوی اطلاعیه گفتگوهای مرا به یاد اطلاعیه حزب منصور حکمت انداخت و اقدام پلیسی روزنامه دست راستی نيمروز که نام واقعی او (ژوبین رازانی) را افشا کرده بود. تا قبل از آن منصور حکمت مشغول چه نوع فعالیتی بود و مواضع و دیدگاه سیاسی اش در باره **مبارزه علنی** چه بود؟ او مدام جنبش نوین کمونیستی ایران را زیر ضرب میگردفت که " ... این چپ سنتی در نشریاتش هیچ اسمی پای نوشته هایش نبود، و کارگران بیچاره نمی دانستند که اسم نمایندگان شان چیست، یا حتی شکل و شمایل آنها را نمی شناختند!" این نظر منصور حکمت مانند سایر " تزه های نپخته " اش شده بود " نقل مجلس " شان! تا که حرف میزدی هواداران بیسواد حزب دست ساز او فوراً همان جمله های کلیشه ای را نثار می کردند. تا آنکه زد و روزنامه دست راستی نيمروز پته ی آقای منصور حکمت پروصهوییسم و پروامپریالیسم را روی آب ریخت و مشخص شد که او که اینهمه بالای منبرش "پند" میداده، اسم واقعی اش " ژوبین رازانی" بوده؛ که در پایین منبر....! او در حالیکه خودش و تمام حزب دست سازش را علنی کرده بود با اسامی غیر واقعی داشت جنبش کمونیستی ایران را " فلک " میکرد که **چرا علنی نبود** و چرا با اسم واقعی خود نمی نوشت!

ضمن افشای نام واقعی منصور حکمت همان روزنامه دست راستی افشا کرد که "ژوبین رازانی" قول همکاری به ساواک داده بود. و بعد هم دفتر سیاسی حزب ایشان اطلاعیه ی بلند بالا صادر کرد که " آهای..... همه باید محکوم کنند این اقدام پلیسی را....!" همه هم بنا بر پرنسیپ های سیاسی شان کار نيمروز را محکوم کردند، اما وقتی زمان پاسخ گویی به جنبش کمونیستی رسید، در حالیکه از " منصور حکمت " خواسته شده بود که به جنبش کمونیستی ایران (که ایشان با بی شرمی تمام در کنگره حزبش آنرا بارگاه ابلهان نامیده بود و بدعت فحاشی اش به جنبش از آنجا آغاز شد) پاسخ گو باشد که آیا موضوع همکاری ایشان با ساواک صحت داشته یا خیر ایشان سکوتش را با خود تا گور هم برد!

حال حکایت کار شما دوستان گفتگوهای زندان است! دوستان عزیز! وقتی شما چهره هایتان را علنی میکنید، و یوتوپ پر است از سخنرانی های شما که در جای جای مختلف هم با افتخار گفته اید که به هیچ " سازمان سیاسی " تعلق ندارید و مدام هم ضد تشکیلات کمونیستی سخنرانی کرده اید، وقتی هم به شما در این زمینه هم انتقاد شده در اتاق های پالتاکی تان گفته اید که " ما نه حزب هستیم و نه سازمان سیاسی و این میکروفون هم آزاد است و ما هم "دیگه چایی بیار " نیستیم" ... و میکروفون تان را هم جلوی دهان متعفن هر ضد کمونیستی قرار دادید که مبارزه مخفی را مورد لگدپراکنی قرار دهد. بعد هم دیدید همان دهانهای آلوده با شما هم همان برخوردهای شنیع را کردند... کدام اصول مبارزه مخفی را رعایت کرده اید که حالا از علنی شدن اسم تان دلخور هستید و از همه می خواهید که اقدام پلیسی را محکوم کنند! مگر شما اصول مخفی کاری را رعایت کردید؟

وقتی چهره تان را علنی میکنید و اسم تان را غیر علنی آیا در حال دورغ گفتن به توده های مردم نیستید؟! با اینکار تان معلوم نیست که کدام چهره شما را باید باور داشت! اسم غیر واقعی تان را؟ یا چهره تان را روی صفحه تلویزیون یا یوتوپ؟ آیا بهتر نیست شعور دیگران را مورد بر حرمتی قرار ندهید؟

اگر واقعا باور به مبارزه طبقاتی دارید قدری در خلوت خود کلاه تان را قاضی کنید و ببینید کجای کارتان اشکال داشته، آیا آنرا برطرف کرده اید یا اینکه همچنان به آن ادامه میدهید! به باور این قلم صادق بودن، در حله اول با خود و بعد با دیگران شرط اول مبارزه طبقاتی است. شما با **علنی کردن چهره تان و مخفی کردن نام تان** آیا فکر میکنید که اخلاق مبارزه طبقاتی و یا " مخفی کاری" را رعایت کرده اید؟ یا اینکه به مخدوش کردن شیوه های درست مبارزه کمک کرده اید

بی شک هر گونه اقدام پلیسی در جهت افشای مخالفین رژیم و فعالین مبارزه طبقاتی محکوم است اما قبل از آن هر گونه توهم پراکنی؛ بین دو صندلی نشستن، و تعرض به اخلاقیات انقلابی؛ ارزشها و معیارهای انقلابی نیز قویاً محکوم میباشد!

نوامیر دوهزار و دوازده برابر با آبان ماه هزار و سیصد و نود و یک

تریونال بورژازی کارگش و مبارزه جدی طبقاتی

<http://www.hafteh.de/?p=33467>

*اطلاعیه گفتگوهای زندان

http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews%5Btt_news%5D=173&cHash=9e6aa26e32ee6f43b7e40e647c7a2ba7

ارسال

نوشته ها

کار ما تنها مصرف نیست تا وقتی که نفس می کشیم اگر به مبارزه طبقاتی باور داریم باید کاری کنیم حتی هر چقدر کوچک در کنار زندگی ات که همه چیزش سر جایش است و مثل ساعت منظم است وظیفه کوچکی هم در رابطه با مبارزه طبقاتی بر عهده بگیر

نوامیر ۲۰۱۲ دوشنبه ۵

خطاب به گفتگوهای زندان!

(در حاشیه* اطلاعیه" هر گونه اقدام پلیسی... محکوم است")

صبا راهی

مسئله " تریونال بورژازی کارگر کش" و "دادستاندن" آن نهاد سرپا پاسدار منافع امپریالیستها و نوکران جنایتکار آن با واکنشهای مختلفی از طرف نیروهای مختلف سیاسی مواجه شد، و پر واضح که هر فرد یا جریانی با دیدگاه سیاسی و مواضع طبقاتی اش با آن برخورد داشت! برخی ها موضع مخالف داشتند و برخورد برخی ها مانند گفتگوهای زندان چنین وانمود میکرد که از اینکه " افراد ذیصلاح" تریونال را هدایت میکنند و خود در جایگاه تریونال نیستند دلخور هستند؛ به همین سبب مدام سعی در " افشای ماهیت اشخاص" بودند تا ماهیت طبقاتی و ضدانقلابی تریونالی که دادستانش بر اساس " نقض حقوق بشر" حکم صادر میکرد و نه جنایت طبقه استثمارگر بر طبقه استثمار شده. و نتیجه آن هم برای کسانی که خود را به نفهمی زده بودند مشخص شد، دیوان تریونال بورژازی همانطور که مشخص بود حکم صادر فرمود که: دولت ها طبق قوانین بین المللی باید پیگرد مقامات ایرانی شوند که مرتکب جنایت علیه بشریت شده اند. آیا گفتگوهای زندان "نتیجه" بی دیگری را خواستار بود یا هست؟ آیا تا به امروز گفتگوهای زندان موضع مشخصی در قبال مجازات جنایتکارانی که زندانیان سیاسی مقاوم را قتل عام کردند ارائه داده است؟ یا آنکه همان موضع چند سال پیش که پیشنهاد گرفتن **غرامت** را دادند پا برجاست؟

اما گفتگوهای زندان در همین روزها اطلاعیه بی نوشته با تیتر: " هر گونه اقدام پلیسی علیه انسانهای مبارز و زندانیان سیاسی مقاوم و جان بدر برده از کشتارهای رژیم اسلامی را محکوم میکنیم."

تیتر در بضاعت دیدگاه سیاسی اطلاعیه دهندگان نظر درستی را ارائه میدهد و این قلم نیز با "تیتر" موافق است. در اعلامیه که لینک آن در زیر قرار میگیرد از اینکه اسامی واقعی افراد افشا شده از همه نیروهای مبارز خواسته شده که نسبت به آن موضع بگیرند و آنرا محکوم کنند. قبل از اینکه اتهامی محکوم شود ببینیم دوستان ما در گفتگوهای زندان عملکرد سیاسی شان چه بوده است به این معنا که ببینیم خود گفتگوهای زندان تا چه میزان **فعالیت علنی** را تبلیغ کرده و ترویج داده است؟ به عبارت ساده تر تا چه میزان به مخفی کاری معتقد و پای بند است؟ آیا گفتگوهای زندان خود به اصول مبارزه مخفی دهن کجی نکرده است؟! آیا بین دو صندلی نشسته است؟ وقتی نیروهای گفتگوهای زندان **چهره هایشان** را علنی میکنند آیا میتوانند مدعی این باشند که دیگران آنها را لو داده اند؟ اساساً این نوع فعالیت که چهره ات را علنی کنی و اسمت را مخفی چه مفهومی می تواند

داشته باشد؟ و آیا میتواند حاکی از صداقت انقلابی برده باشد؟ البته اگر که ما به انقلاب و معیارها و ارزشهای انقلابی باور داشته، به آنها پای بند باشیم!

راستش به هیچ عنوان قصد هیچ گونه توهین و یا تحقیر اطلاعیه گفتگوهای زندان را ندارم، دست کم آنهایی که در گفتگوهای زندان مشغول فعالیت هستند سالها در سياهچالهای رژیم اسلامی وابسته به امپریالیسم بخاطر عقایدشان، بخاطر تعلق سیاسی سازمانی شان حتی اگر شکنجه نشده باشند زندانی کشیده اند. اما محتوی اطلاعیه گفتگوهای مرا به یاد اطلاعیه حزب منصور حکمت انداخت و اقدام پلیسی روزنامه دست راستی نیمروز که نام واقعی او (ژوبین رازانی) را افشا کرده بود. تا قبل از آن منصور حکمت مشغول چه نوع فعالیتی بود و مواضع و دیدگاه سیاسی اش در باره مبارزه علنی چه بود؟ او مدام جنبش نوین کمونیستی ایران را زیر ضرب میگردفت که " ... این چپ سنتی در نشریاتش هیچ اسمی پای نوشته هایش نبود، و کارگران بیچاره نمی دانستند که اسم نمایندگان شان چیست، یا حتی شکل و شمایل آنها را نمی شناختند!" این نظر منصور حکمت مانند سایر " تزه های نپخته " اش شده بود " نقل مجلس " شان! تا که حرف میزدی هواداران بیسواد حزب دست ساز او فوراً همان جمله های کلیشه ای را نثار می کردند. تا آنکه زد و روزنامه دست راستی نیمروز پته ی آقای منصور حکمت پروصهوییسم و پروامپریالیسم را روی آب ریخت و مشخص شد که او که اینهمه بالای منبرش "پند" میداده، اسم واقعی اش " ژوبین رازانی" بوده؛ که در پایین منبر....! او در حالیکه خودش و تمام حزب دست سازش را علنی کرده بود با اسامی غیر واقعی داشت جنبش کمونیستی ایران را " فلک " میکرد که چرا علنی نبود و چرا با اسم واقعی خود نمی نوشت!

ضمن افشای نام واقعی منصور حکمت همان روزنامه دست راستی افشا کرد که "ژوبین رازانی" قول همکاری به ساواک داده بود. و بعد هم دفتر سیاسی حزب ایشان اطلاعیه ی بلند بالا صادر کرد که " آهای..... همه باید محکوم کنند این اقدام پلیسی را....!" همه هم بنا بر پرنسیپ های سیاسی شان کار نیمروز را محکوم کردند، اما وقتی زمان پاسخ گویی به جنبش کمونیستی رسید، در حالیکه از " منصور حکمت " خواسته شده بود که به جنبش کمونیستی ایران (که ایشان با بی شرمی تمام در کنگره حزبش آنرا بارگاه ابلهان نامیده بود و بدعت فحاشی اش به جنبش از آنجا آغاز شد) پاسخ گو باشد که آیا موضوع همکاری ایشان با ساواک صحت داشته یا خیر ایشان سکوتش را با خود تا گور هم برد!

حال حکایت کار شما دوستان گفتگوهای زندان است! دوستان عزیز! وقتی شما چهره هایتان را علنی میکنید، و یوتوپ پر است از سخنرانی های شما که در جای جای مختلف هم با افتخار گفته اید که به هیچ " سازمان سیاسی " تعلق ندارید و مدام هم ضد تشکیلات کمونیستی سخنرانی کرده اید، وقتی هم به شما در این زمینه هم انتقاد شده در اتاق های پالتاکی تان گفته اید که " ما نه حزب هستیم و نه سازمان سیاسی و این میکروفون هم آزاد است و ما هم "دیگه چایی بیار " نیستیم" ... و میکروفون تان را هم جلوی دهان متعفن هر ضد کمونیستی قرار دادید که مبارزه مخفی را مورد لگدپراکنی قرار دهد. بعد هم دیدید همان دهانهای آلوده با شما هم همان برخوردهای شنیع را کردند... کدام اصول مبارزه مخفی را رعایت کرده اید که حالا از علنی شدن اسم تان دلخور هستید و از همه می خواهید که اقدام پلیسی را محکوم کنند! مگر شما اصول مخفی کاری را رعایت کردید؟

وقتی چهره تان را علنی میکنید و اسم تان را غیر علنی آیا در حال دورغ گفتن به توده های مردم نیستید؟! با اینکار تان معلوم نیست که کدام چهره شما را باید باور داشت! اسم غیر واقعی تان را؟! یا چهره تان را روی صفحه تلویزیون یا یوتوپ؟! آیا بهتر نیست شعور دیگران را مورد بر حرمتی قرار ندهید؟

اگر واقعا باور به مبارزه طبقاتی دارید قدری در خلوت خود کلاه تان را قاضی کنید و ببینید کجای کارتان اشکال داشته، آیا آنرا برطرف کرده اید یا اینکه همچنان به آن ادامه میدهید! به باور این قلم صادق بودن، در وحله اول با خود و بعد با دیگران شرط اول مبارزه طبقاتی است. شما با **علنی کردن چهره تان و مخفی کردن نام تان** آیا فکر میکنید که اخلاق مبارزه طبقاتی و یا " مخفی کاری" را رعایت کرده اید؟ یا اینکه به مخدوش کردن شیوه های درست مبارزه کمک کرده اید؟

بی شک هر گونه اقدام پلیسی در جهت افشای مخالفین رژیم و فعالین مبارزه طبقاتی محکوم است اما قبل از آن هر گونه توهم پراکنی؛ بین دو صندلی نشستن، و تعرض به اخلاقیات انقلابی؛ ارزشها و معیارهای انقلابی نیز قویاً محکوم میباشد!

نوامیر دو هزار و دوازده برابر با آبان ماه هزار و سیصد و نود و یک

تریونال بورژوازی کارگرکش و مبارزه جدی طبقاتی

مصاحبه ای با ژیل مهبویان

منتشر شده توسط

[مصاحبه مادران تازه ها](#)

در حاشیه بیست و یکمین نشست عمومی دفاع از حقوق بشر سازمان ملل متحد، با ژیل مهبویان مادر یکی از زندانیان جنبش سبز آشنا شدم. نگاه نگران ژیل سرشار از سخنان ناگفته و بغض پنهان شده از آن دوران بود، ژیل نمونه یکی از هزاران مادر دردمندی بود که پشت میله های زندان به امید آزادی پسرش اشک ریخته بود، التماس کرده بود، تحقیر شده بود و در نهایت خود نیز به اتهام اعتراض به تمام نابسامانی های اجتماعی و فساد دستگاه های حکومت جمهوری اسلامی به همراه دخترش به زندان افتاده بود.

با او از شروع فعالیت های سیاسی اش و اعتراضات اش به انتخابات دوم خرداد تا مهاجرت اش به آلمان گفتگویی داشتم که در ذیل می آید:

از شروع اعتراضات خود به انتخابات دوم خرداد بگویید؟ آیا تا قبل از این دوران نیز همچون بسیاری از مردم معترض عمل کرده های حکومت جمهوری اسلامی بودید؟

در واقع همواره معترض بسیاری از نابسامانی های اجتماعی و فساد، بیکاری و مشکلات جوانان بودم ولی من هم مانند بسیاری از هموطنان ام در اعتراض به نتیجه انتخابات به خیابان های شهر می رفتم و از طرفی هم چون نگران بچه ها بودم، هر روز آنها را در تظاهرات همراهی می کردم.

چطور شد که دستگیر شدید، آیا بعد از آزادی پسرستان حسام از زندان بود یا در دورانی که او در زندان بود شما هم به زندان افتادید؟

بعد از دستگیری حسام دو بار به زندان افتادم، در مرحله اول حسام در زندان بود، در آن زمان من به گروه مادران پارک لاله پیوسته بودم که به حمایت از فرزندان مان در پارک لاله اجتماعات آرامی داشتیم؛ در جریان یکی از این اجتماعات بود که دستگیر شدم. پنج روز در زندان بودم و با وثیقه ده میلیون تومانی آزاد شدم.

همان طور که در خبرها هم شنیدیم، فکر می کنم مرحله بعدی که به زندان افتادید زمانی بود که به افشای راز زخمی شدن حسام در رسانه های

برون مرزی پرداختید؛ اگر ممکن است با اشاره به ماجرای زخمی شدن حسام، به چگونگی دستگیری خود و دخترتان در آن دوران بپردازید؟

حسام بعد از یک سال از زندان آزاد شد اما این آخر ماجرا نبود و ای کاش می گذاشتند پسر من بعد از آزادی به زندگی عادی خود ادامه دهد. از آنجایی که این فرزندان شاهد جنایت ها و ظلم هایی بودند که در این مدت بر آنها شده بود، و سعی بر مقاومت داشتند و حتی پس از آزادی دوباره از دستبند سبز به نشانه حمایت از جنبش سبز استفاده می کردند؛ رژیم جمهوری اسلامی نیز بر آن بود تا می تواند آنها را از بین ببرد. حسام حدود دو ماه بعد از آزادی اش یک شب که از محل کارش به منزل برمی گشت دو نفر موتور سوار به او حمله کرده و بعد از اینکه او را مورد ضرب و شتم قرار دادند و چند جای بدن او را با چاقو زخمی کردند، گوشی تلفن همراه او را برداشته و فرار کردند. حسام بعد از سه روز دچار تب شدید شد و زخم هایی در روی پوست اش پدیدار شد. پزشکان بعد از آزمایش های فراوان گفتند خونسش به شدت با نوعی سم نادر آلوده شده که ما فکر می کنیم سمی آفریقایی است و اشخاص و دزدان عادی نمی توانند از این سم و تنها با نیت دزدی از آن استفاده کنند و به گفته پزشک معالج اش مورد مشابهی برای دو نفر دیگر هم که مشکل سیاسی داشتند، اتفاق افتاده که منجر به مرگ آنها شده بود. بعد از سه ماه حسام با حالی نه چندان مساعد از بیمارستان مرخص شد و در اثر سمی که وارد خونسش شده بود تقریباً "نود درصد کبدش از کار افتاده بود و بهبودی نسبی او به یک معجزه شبیه بود و پزشکان از او قطع امید کرده بودند و اگر او امروز زنده است، خواست خدا و همت پزشکان دلسوز و دستانانی است که به معالجه او کمک کردند. من در این راستا تلاش های زیادی کردم، به تمام شبکه های خبری و ماهواره ای اطلاع دادم که چه بر سر فرزندم آمده و سر و صدای زیادی به راه انداختم و صراحتاً وزارت اطلاعات را مسئول تمام این جنایات خواندم و پس از مصاحبه های افشاگرانه ای که داشتم، مدت ها تحت تعقیب بودم و بالاخره در شبی که به همراه دخترم قصد سفر به ترکیه داشتیم، ماموران به منزل ما هجوم آورده و بعد از اینکه مدت 5 ساعت تمام منزل را تفتیش کردند، مقداری اسناد و مدارک و تعدادی اعلامیه و سی دی و دفتر خاطراتم را پیدا کردند و من و دخترم مریم را دستگیر و به بند 209 زندان اوین بردند و در زندان انفرادی حبس کردند. از فردای همان شب بازجویی های سنگین از هر چهار نفر ما آغاز شد و ما را تحت فشار روحی و روانی قرار داده بودند تا بتوانند ما را اعتراف بگیرند که ما جاسوس بیگانگان هستیم مرتباً مرا تهدید می کردند اگر به چیزهایی که مد نظر ماست اعتراف نکنی حسام را دوباره دستگیر می کنیم و گفتند دخترت مریم را مخصوصاً دستگیر کرده ایم تا بتوانیم از شما اعتراف بگیریم و به آنها هم می گفتند آزادی شما در دست مادران است و بستگی دارد که تا چه حد به سرنوشت شما علاقه مند هستند. در واقع آنها را گروگان گرفته بودند تا ما را وادار به اعتراف به کارهای نکرده کنند.

برخورد ماموران در زندان با شما چگونه بود؟

برخورد بسیار خشنی با ما داشتند، هر روز پنج نفر از صبح ساعت هشت از ما با چشم بسته بازجویی می کردند، حتی اجازه تماس تلفنی با خانواده مان را نداشتیم، آنها تمام زندگی و تماس های تلفنی ما را تحت کنترل داشتند. در جریان بیماری حسام من مجبور شدم کمک های مردمی را به منظور

هزینه های درمان حسام قبول کنم؛ آنها در این راستا حتی به من اتهام زدند که من قصد اخاذی داشتم. حتی یک بار بعد از اینکه به دفاع از خودم و فرزندم پرداختم، بازجو پس از شنیدن این حرفها مرا مورد ضرب و شتم قرار داده به طوریکه از صندلی به زمین پرتاب شدم.
ظاهراً" اتهام های دروغ دیگری نیز به شما زدند، اگر صحبت مجدد در مورد آنها متاثرتان نمی کند می توانید اشاره ای به این اتهام ها داشته باشید؟

به من یازده اتهام زدند، از جمله: ارتباط با منافقین، شرکت در گروه مادران عزادار، شرکت در راهپیمایی، اقدام علیه امنیت ملی، تخریب اذهان عمومی، قصد سفر غیر قانونی از کشور و پیوستن به منافقان، مصاحبه با شبکه های بیگانه و بسیاری موارد دیگر.

چطور و با چه حکمی از زندان آزاد شدید؟

دخترم بعد از پانزده روز از زندان آزاد شد و من بالاخره بعد از دو ماه به قید وثیقه سنگین از زندان آزاد شدم. بعد از آن تا 9 ماه خانه امان تحت کنترل کامل نیروهای امنیتی بود و تلفن های مان به طور آشکارا تحت کنترل بود و در این مدت به دفعات متعدد به دفاتر پیگیری پرونده ها که در شهر ری و خیابان فلسطین بود احضار شدم و بعد از نزدیک به هشت ماه دادگاهی شدید که پس از دو ماه حکم زندان برایمان صادر شد؛ من به مدت پنج سال با حکم شفاهی به حبس تعزیری محکوم و مریم؛ دخترم به مدت یک سال و نیم حبس تعلیقی و شش ماه هم حبس تعزیری محکوم شد.
در مدتی که به دفاتر پرونده های پیگیری احضار می شدید، چه سوالاتی از شما می کردند، فکر می کنید منظورشان از این احضاریه ها چه بود؟ سوالات خیلی ویژه ای نمی کردند، فقط با سوالات شان قصد شکنجه روحی ما را داشتند و قصد داشتند در ما ترس و واهمه ایجاد کنند.

بالاخره بعد از تحمل سختی ها و شکنجه هایی که متحمل شدید مجبور شدید که سفر کنید؟ در این مورد نظرتان چیست؟

به نظرم سفرم ناخواسته و به اجبار و به نوعی تبعید بود و باور داشتم که اگر می ماندم نمی توانستم دست از مبارزه بردارم و در این صورت جان خودم و خانواده ام به خصوص حسام در تهدید سالها زندان و مرگ قرار می گرفت.

و او باز هم نگران بود، نگران پسرش حسام که هنوز بیمار و ضعیف بود و نیازمند پرستاری مادر و نگران همسرش که او نیز مریض احوال بود و تنها مانده بود و غربتی که خود باید از عهده تمام مشکلاتش به تنهایی بر آید و با هزاران هزار امید که بتواند دوباره در کنار خانواده اش در وطن آزادش زندگی کند. به راستی او نمونه مادری با شهامت و زنی راسخ است.

8 آبان 1391

سند تصویری از تجاوز در زندانهای رژیم

• [سند تجاوز در زندانها یا جنایتی دیگر؟ Iran -Evidence of regime brutality](#)

<http://shahrvandmunich.blogspot.de/2012/11/blog-post.html>

ناگفته هانی از سپاهچال ها و جنایات جمهوری اسلامی در دهه شصت: گفتگوی گزارشگران با رضا پورکریمی - بخش دوم



یک دهه زندان و شکنجه ارمغان جمهوری اسلامی برای آزاد اندیشی رضا پورکریمی بوده است. شاهد ستم و استبداد امروز سخن میگوید و پرده از سایه های پنهان زندان های مشهد و نوشهر و از زوایائی دیگر برمیدارد. عشق و عاطفه و احساسات انسانی به مردم کشورمان اتهام اوست و هم از اینرو محکوم به یک دهه زیستن در دخمه های انسان ستیز حاکمیت اسلامی بوده است. سالهای رنج را پشت سر دارد و انبوهی از خاطرات و یادها را با خویشتن دارد. خاموشی و فراموشی پیشه او نیست. با رضا پور کریمی گفتگو میکنیم.

گزارشگران

.....

در گفتگو های پیشین در مورد شهادت برادر تان گفتید و از واژه گویا استفاده کردید . بنظر می رسد که حلقه های گمشده ای در این رابطه موجود است . در صورت امکان بیشتر توضیح دهید؟

نه به خاطر آفتاب ؛ نه به خاطر حماسه

به خاطر سایه ی بام کوچکش

به خاطر ترانه یی

کوچک تر از دستهای تو

نه به خاطر جنگلها نه به خاطر دریا

به خاطر یک برگ

به خاطر یک قطره

روشن تر از چشم های تو.....به خاطر تو.....؛ به خاطر هر چیز کوچک هر چیز پاک به خاک افتادند.

احمدشاملو

بله ناگفته ها و ابهاماتی در مورد بیوگرافی انقلابی هوشنگ وجود دارد . نزدیک به 40 سال می گذرد و هنوز هیچ تاریخ و شرح وقایعی از زندگی او در دست نیست . شاید بهترین روز های یی که سازمان فدائیان خلق می توانستند از افراد مفقود خود اطلاعاتی بدست آورند ؛ روز های بهاری بود که بعد از شکست حکومت دیکتاتوری شاه بدست آمده بود . هنوز سازمان منسجم بود و دچار انشعابات متعدد نشده بود . اما اکنون چه انتظار !! فقط دریغ و حسرت میماند از بی مسئولیتی و بی کفایتی !

در واقع امر شما هم همانند بسیاری دیگر از دستگیر شدگان تحت عنوان مشکوک زندانی و تحت شکنجه قرار گرفته اید ، آیا در طول زندان تغییری هم در پرونده تان بوجود آمد؟

به عنوان مشکوک بازداشت و زندانی نشدم آنها یقین داشتند که پرونده ام از سطح چند کتاب و روزنامه بیشتر نیست . آنها به خاطر خصوصیات فاشیستی چه در دانشگاه ؛ چه مدرسه ؛ چه کارخانه ؛ چه ارتش؛... هر دگر اندیشی را که شناسایی کرده بودند بازداشت میکردند و با سخت ترین احکام ؛ مجازات میکردند . همانطور که در قسمت اول مصاحبه خدمتتان عرض کردم با یک درجه تخفیف محکوم به حبس ابد شده بودم ؛ جمهوری اسلامی که مسرور از پیروزی در سرکوب سازمانها و گروههای سیاسی بود و یقین داشت که چه شقاوتهایی در محکومیت مرگ و احکام حبس انجام داده است در سال های 63 به بعد سیاست عفو و تقلیل محکومیت را در پیش گرفت که محکومیت من از حبس ابد به 10 سال تغییر یافت . میزان اعدام های سیاسی در سالهای 60 و 61 در مشهد چگونه بوده است ؟

منظورتان اگر آمار باشد من اطلاعاتی ندارم ولی از دی ماه سال 1360 که در زندان وکیل آباد مشهد زندانی بودم ؛ در هفته یکبار یا دوبار اسامی تعدادی از زندانیان از طریق بلند گو خوانده میشد که برای اعدام از زندان خارج میشدند ؛ البته بخشی از محکومین به مرگ هرگز به زندان وکیل آباد مشهد فرستاده نشدند و از همان بازداشتگاههای متعلق به سپاه مشهد در منطقه کوهسنگی و ملک آباد به جوخه های مرگ سپرده میشدند. در سال 61 میزان اعدام ها نسبت به سال 60 کمتر بود.

آیا ارقام زندانیان سیاسی در روزنامه ها انتشار می یافت ؟

به هیچ وجه؛ یکی از بحرانهای اصلی جمهوری اسلامی همین تعداد بالای زندانیان سیاسی بود . در برابر حقوق بشر سازمان بین الملل نیز آنها تحت فشار بودند که تعداد زندانیان را شفاف سازی کنند . حتی مجبور شدند بازدید آقای گالیندویل و هیئت همراهش را به زندانها پذیرا شوند . تعداد زندانیان همواره از موارد محرمانه رژیم تلقی میشد که به تابستان سیاه سال 67 و کشتار عمومی منتهی شد.

از جمله شکنجه های اعمال شده در زندان جمهوری اسلامی فشارهای روحی و نگه داشتن زندانیان در سلولهای انفرادی؛ دور نگه داشتن از وسایل ارتباط جمعی همانند روزنامه های موجود؛ رادیو تلویزیون و همچنین فاصله انداختن با زندانیان دیگر بوده است. میتوان انفرادی را جزیی از آن به حساب آورد. در مجموع چه مدت در انفرادی بودید. علت نگه داشتن شما در انفرادی چه بود و چه امکاناتی در اختیار شما قرار گرفت؟

مفتشان بیرحم عقاید وزندانان جمهوری اسلامی برایشان مهم نبود که میزان فعالیت سیاسی و دانش سیاسی یا تئوریک زندانی چقدر است مهم رفتار زندانی داخل زندان بود اگر زندانی تواب میشد یا باتوابین همراه و یا منزوی (پاسیف) در سایه امنیت میتوانست زندگی کند؛ اما آن دسته از زندانیان سیاسی که چراغ مقاومت و پایداری را فروزان نگه میداشتند در تیررس مجازات و جدا سازی قرار میگرفتند. آن دسته از زندانیان که سعی میکردند به حریم شخصی شان تجاوز نگرند؛ آنها که هنوز سرود عشق و امید می خواندند و به بهار توده ها باور داشتند مشقات و مصائب بسیاری را به دوش کشیدند. آنها که یک سبب را به چهل قسمت تقسیم میکردند؛ آنها که پول و پوشاک و غذا را به اشترک میگذاشتند دستاوردش مهر و وفا و عشق و دوستی در روزهای سختی و نبرد با اوضاع خفت بار تحمیلی بود. مهم نبود مجاهد؛ فدایی؛ راه کارگری؛ یا توده ای باشی؛ مهم این بود که انسان باشی.

جداسازی زندانیان مشهد از سال 62 که در بند 4 شهر بانی محبوس بودیم آغاز گردید؛ بند 4 با داشتن سه طبقه و هر طبقه با 16 سلول که هر سلول در اصل گنجایش 12 زندانی اما عملاً هر سلول تا 18 زندانی را در خود جامیداد. طبقه سوم زندانیان جدا شده زندگی میکردند؛ از 16 سلول سه سلول در طبقه سوم به زندانیان چپ و یک سلول به زندانیان بهایی اختصاص داده شده بود. و سه سلول زندانیان مجاهد در طبقه سوم با ورق فولادی پوشانده شده بود که قابل دید و تماس با سایر زندانیان نبود. ساکنین این سه سلول در ساعاتی متفاوت به هواخوری میرفتند و سه بار هم برای دستشویی خارج میشدند.

در تابستان سال 62 تعدادی از زندانیان چپ که من نیز جزو آنها بودم و به اتفاق زندانیان 3 سلول پوشانده شده که ذکر شد به بند پشت بهاری زندان وکیل آباد که قبلاً بند زنان بود انتقال داده شدیم تا زمانی که در زندان وکیل آباد بند جدید ساخته شد. بند سیاسی جدید حساب شده تر ساخته شده بود. بند یک و بند 2 و یک ساختمان فرعی که از کریدور زندان تفکیک میشد و در 2 طبقه ساخته شده بود هر طبقه از دو قرنطینه که هر قرنطینه 25 نفر را در خود جای میداد و هشت سلول انفرادی در هر طبقه احداث شده بود. زندان جدید به طور واقعی جهت دسته بندی و جدا سازی زندانیان بر حسب میزان مقاومت ساخته شده بود.

به همان علتی که در قسمت اول مصاحبه برای شما نقل کردم 16 ماه در سلول انفرادی جمشیدیه و اوین تهران محبوس بودم و با مدت 2 ماه در سلول انفرادی مشهد جمعاً 18 ماه عمرم در سلول انفرادی سپری شد؛ بعدها که اصلاح طلبان در دهه 80 مورد مجازات قرار گرفتند شنیدم که هر یک روز تحمل در انفرادی برابر با 10 روز زندان در بند عمومی است بنابراین با این احتساب من متحمل 5400 روز برابر با 14 سال و 79 روز زندان مضاعف روبرو شده ام. فقط پخش اخبار سراسری در انفرادی ها برای ما به عنوان حق بود و در هفته یکبار هواخوری به مدت یک ربع.

تفاوت میان سلول انفرادی و قرنطینه چه بود؟

در قرنطینه به طور استاندارد 25 زندانی جا میگرفتند اما در جریان تحریم کلاسهای اجباری که ذکرش رفت نزدیک به 40 زندانی در یکی از قرنطینه ها زندگی میکردیم. هر کدام از چهار قرنطینه مجزا به هواخوری میرفتند و امکان تماس با سایر زندانیان وجود نداشت. در جریان تحریم کلاسها ملاقات زندانیان قطع گردیده بود و جیره غذایی به نصف تقلیل پیدا کرده بود. همیشه گرسنه و زود به زود مریض میشدیم. هواخوری نیز هفته ای یکبار به مدت یکساعت برای ما مقرر گردیده بود که همان هم بعد از مدتی قطع شد. اما همچنان روحیه ما مصمم بود. تئاتر؛ آواز خوانی و سرود؛ انواع مسابقه و ورزش در آن محیط بسته و پوشیده برقرار می شد. اما سلول انفرادی؛ زندانی به تنهایی روزگار میگذرانید فقط تنها ارتباط با دنیای خارج از سلول 3 نوبتی بود که برای دستشویی از سلول خارج میگردد.

وضع بهداشت چگونه بود؟

کیفیت بهداشت با دانش و شعور اجتماعی زندانیان بوجود می آمد به همین خاطر وضعیت بهداشت در مقایسه با زندانیان عادی و جنایی به صورت بنیادی متفاوت بود. در زندانهای عادی که من مدت 3 ماه در بازداشتگاه لشگر 77 خراسان تجربه کردم بسیار مشمژ کننده بود. اما در زندانهای سیاسی زندانیان هر هفته وسایل خواب را میشستند؛ پتو ها را نیز میتکاندند و در آفتاب پهن میکردند و کف زمین و حتی شیشه و پنجره و نرده های سلول را شستشو و گرد گیری میکردند. از جورابهایی که کهنه دوک نخ ریسی و از ته مانده برنج و سیب زمینی چسب و از روزنامه های باطله قطور ترین ستونها

وطبقات کتابخانه ای و گنج و وسایل درست میکردند. خلاقیت و هوش بسیاری از زندانیان که متأسفانه بیشتر آنها در کشتار عمومی قتل عام شدند فراموش نشدنی است. آنها انسانهای ابزار ساز و خلاق بودند که هر اسقاطی را تبدیل و بازیافت میکردند. یادشان بخیر!

در تابستان سال 1367 در زندانهایی که به سر برده اید چه تعداد و چه کسانی اعدام شدند؟ آیا در مشهد و یا نوشهر گورهای جمعی نیز وجود داشتند؟ در زندان مشهد 240 نفر که از این تعداد 10 نفر مجاهدینی بودند که صراحتاً اعلام کرده بودند مارکسیست شده اند و 2 نفر نیز که چپ بودند اما با اتهام مجاهدین محکوم شده بودند. و در زندان نوشهر 14 مجاهد اعدام شدند. در مشهد شنیده ام که مکانی به اسم لعنت آباد دارد و زندانیانی که در سال 67 کشتار شده اند به صورت جمعی به خاک سپرده شده اند. اما در مورد نوشهر اطلاعی ندارم.

آیا رفتار زندانبانان پیش و پس از تابستان 67 تفاوت میکرد؟

شاید در زندانهایی بزرگ بخصوص اوین و گوهردشت اینگونه بوده که زندانبان آگاهانه امتیاز داده بوده یا قدری آزادی داده بوده تا زندانیان خود را بر ملا سازند؛ اما در زندان مشهد مبارزات و مقاومت‌های زندانیان نتایجی را بدست آورده بود البته منظوم این نیست که در اوین یا گوهردشت و زندانهایی تهران مبارزه و مقاومت نبوده؛ منظوم این است که در زندانهایی تهران محدودیت؛ جباریت و خشونت بیشتر رواج داشته و مطالبات زندانیان محدود بوده است. از سال 66 به بعد زندانیان سیاسی مشهد به دستاوردهای بزرگی مانند حق افرادی که میخواهند در یک سلول با هم زندگی کنند؛ و ورود کتاب‌های سیاسی؛ اقتصادی؛ اجتماعی؛ - عدم اجبار خواندن نماز - عدم اجبار روزه و روزه خواری..... دست یافته بودند. همانطور که گفتیم قبل از سال 67 تمامی زندانیان سیاسی مشهد دسته بندی و شناسایی شده بودند.

از توابعها بگوئید. تلاش‌های رژیم برای توابع سازی در زندان مشهد چگونه بود؟

از همان اوایل ورود به زندان وکیل آباد مشهد شاهد بودم که عده ای نقاب و ماسک زده که بسیار باعث ترس و وحشت سایر زندانیان میشدند به همراهی پاسداران مسلح جهت شناسایی دوستانشان وارد بند شده و با بلند کردن دست و انگشت اشاره افرادی را در سکوت مهیب زندان شناسایی میکردند و به پاسداران نشان میدادند. قابل تصور بود که همان افراد روزی بدون نقاب و روبروی دوستان سابق خود قرار گیرند. در طول تاریخ سرکوب و شکست جنبش‌ها همواره عده ای بوده اند که در خدمت رژیم حاکم قرار گرفته باشند اما خائنین در زمان جمهوری اسلامی پا را در شکست شرافت بلندتر از هر دوره ای نهاده و مسئولیت تیر خلاص؛ بازجویی؛ و شلاق زدن را نیز بعهده میگرفتند. توابعین اهرم اجرایی رژیم پلیس داخلی زندان شده بودند. توابعین نه تنها با گزارش نویسی و دخالت در حریم شخصی زندانیان سیاسی ستمکاری میکردند بلکه در ترویج جو رعب و وحشت و یاس در جامعه و استحکام رژیم نقش موثر داشتند. فعالیتهای به اصطلاح فرهنگی و هنری توابعین مشهد زبانزد رژیم دستمایه منت گذاری بر توابعین سایر زندانها بود. رژیم اینگونه تلقین میکرد که تنها راه خلاص شدن از زندان؛ توابع شدن یا همراهی با توابعین است و در این تلقین موفق بود چرا که از نظر آماری تا سال 64 تعداد زندانیان توابع فعال و نادم بیشتر از زندانیان شریف بود.

آیا هیئت آیت الله منتظری به وکیل آباد هم آمدند؟ آیا تأثیری بر وضعیت زندانها و روند برگزاری محاکمات و احکام صادره داشتند؟ نظر زندانیان نسبت به این اقدامات منتظری برای تعدیل اوضاع زندانها چه بود؟

بله هیئت آیت الله منتظری که در راس آنها هادی خامنه ای نیز حضور داشت به زندان وکیل آباد آمدند. آنها از همه زندانها دیدن میکردند و گزارش تهیه میکردند از نظر من تأثیرات قابل توجهی در کاهش خشونت‌ها به خصوص در زندانهایی تهران داشتند.

شما از صادق کوچولو نام بردید. اگر ممکن است بیشتر در این باره توضیح دهید؟

صادق تنها فرد کم سن و سال نبود که زندانی بود چند نوجوان 13 یا 14 ساله نیز بودند که بعد از تحمل 7 سال زندان در قتل عام سال 67 اعدام شدند. اما داستان زندگی صادق که کوچکترین زندانی مشهد بود و در 12 سالگی محکوم به زندان شده بود بسیار تراژدی است. بعد از بلاهای بسیاری که بر سر صادق آوردند او همچنان مقاومت میکرد عاقبت او را به بدترین بند زندانیان عادی منتقل میکنند و او در این مکان بود که تصمیم به تغییر رفتار خود و همکاری با دادیار زندان حسین بازجو میگردد او زمان کوتاهی با توابعین همکاری میکند و بعد از جلب اعتماد

توابعین و حسین بازجو در سال 65 به یک مرخصی کوتاه مدت جهت خرید کتاب برای زندان میرود 17 ساله بود که این ماجرا اتفاق می افتد. او از این فرصت استفاده و خود را به پایگاه مجاهدین خلق در عراق میرساند. رهبران مجاهدین برای ثابت کردن وفاداری اش یک ماموریت در ایران به او واگذار میکنند که متأسفانه صادق توسط یک توابع کرجی به نام علی اصغر گلستانه در ترمینال اتوبوس مسافربری شناسایی و دستگیر میشود. شرح این ماجرا را دوست گرامی رسول شوکتی در خاطراتش کتاب (سیاهچالهای ستم شاهی تا زندانهایی مخوف جمهوری اسلامی) به خوبی روایت کرده

است. صادق متاسفانه تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرد و زمانی که من او را در بازداشتگاه سپاه ملک آباد مشهد دیدم اگرچه دیگر کوچولون بود و به سن جوانی رسیده بود اما بسیار تکیده ورنجور بود. صادق همچنان تا قتل عام عمومی سال 67 در بازداشتگاه ملک آباد بسر می‌برد.

سپاه ملک آباد کجا قرار دارد؟ آیا بازداشتگاه موقت بود و یا زندان رسمی؟

سپاه ملک آباد مشهد و سپاه کوسنگی هردو بازداشتگاه‌هایی بزرگی بودند که ابتدای دستگیری بازجوییها در آن اماکن صورت می‌گرفت و سپاه ملک آباد هم اکنون اطلاعات مرکزی مشهد میباشد.

از سه نفر نام بردید که به شکل معجزه آسایی زنده ماندند. امیر غفوری- محمود میدانی- مرتضی عیلیان. انهادر سال 74 چگونه به قتل رسیده اند؟

به درستی نمی‌دانم که به اطلاعات احضار شدند یا رپوده شدند و بعد قتل رسیده اند! اما آنها ازدواج کرده بودند و صاحب شغل و زندگی بودند.

فشار بر زندانیان و به ویژه زندانیان زن مستقر در زندان اوین را به شدت محکوم می‌کنیم

شیوه تمامی حکومت‌های دیکتاتوری زور و سرکوب است و حمله به زندانیان کار امروز و دیروز جمهوری اسلامی نیست. ولی زندانیان سیاسی نیز ساکت نمی‌نشینند و می‌توانند در مقابل این اذیت و آزارها ایستادگی کنند و اعتصاب غذای فردی و جمعی یکی از این موارد است. مساله مهم این است که ما هشیار باشیم و با همراهی خانواده‌ها و زندانیان و اعتراض گسترده به سرکوب‌های حکومت، نگذاریم این فشارها هر روز بیشتر و بیشتر شود و فجایع دیگری هم چون سال‌های گذشته در زندان‌ها اتفاق بیافتند.

با خبر شدیم 9 نفر از زندانیان سیاسی بند زنان زندان اوین، بهاره هدایت، ژیلای بنی‌یعقوب، مهسا امرآبادی، حکیمه شکری، شیوا نظرآهاری، ژیلای کرم زاده مکوندی، نازنین دیهیمی، راحله زکایی و نسیم سلطان بیگی، در اعتراض به رفتار توهین آمیز و خشونت بار گارد ویژه و هم چنین بازرسی بند و بازرسی بدنی دست به اعتصاب غذا زده‌اند. هم چنین نسرین ستوده که از دو هفته پیش در اعتراض به فشارهایی که بر خانواده اش اعمال می‌شود دست به اعتصاب غذا زده است. او صبح روز دوشنبه 9 آبان مورد تهدید قرار گرفته است که اگر اعتصاب غذایش را نشکند او را برای سه هفته به سلول انفرادی منتقل خواهند کرد و اجازه ملاقات با خانواده را هم به او نخواهند داد. 9 زندانی سیاسی دیگر نیز تهدید شده‌اند که در صورت ادامه اعتصاب به سلول انفرادی برده خواهند شد.

ما مادران پارک لاله و حامیان، از اقدام شجاعانه‌ی این عزیزان حمایت می‌کنیم و از مسوولان زندان اوین می‌خواهیم که حقوق زندانیان را به طور کامل رعایت کنند و وظیفه‌ی خود را در برابر حفاظت از جان و سلامتی آنان انجام دهند، هم چنین خواهان رسیدگی فوری به خواسته‌های انسانی و بر حق آنان هستیم و فشار بر زندانیان سیاسی و به ویژه زندانیان مستقر در بند زنان زندان اوین را به شدت محکوم می‌کنیم.

مادران پارک لاله

حامیان مادران پارک لاله

11 آبان 1391

http://www.mpliran.org/2012/blog-post_511.html/11

گزارشگران: بازمانده ای از دهه جنایت خاموش! گفتگو با رضا پور کریمی شاهد جنایات - بخش اول



یک دهه زندان و شکنجه، اضطراب و زیر سایه اعدام بسر بردن خود گویای جنایتی است که بر رضا پور کریمی و هزاران نفر از مردم ستمزده کشورمان رفته است. رضا پور کریمی از جمله بازماندگان آندوران سیاه است و لب به سخن می‌گشاید و ناگفته‌هایی از آندوران سرکوب خونین شقائق‌ها دارد. او زندانهایی چند را تجربه کرده است و انبوهی از خاطرات را بازگوئی می‌کند. برای انسان بودن به دخمه‌ها و سیاهچالهای جمهوری اسلامی کشانده شده است و با تلی از اتهامات از گذرگاههای مرگ جان بدر برده است. افشای بخشی از جنایات رژیم را به او می‌سپاریم و با وی گفتگوئی داریم.

با سپاس از شما رضا پور کریمی گرامی

فعالیت سیاسی را از چه زمانی آغاز کردید؟

از سالهای دهه 50 زمانی که دبیرستانی و محصل بودم با تفکرات سیاسی و اندیشه‌ی چپ آشنا شدم. در جمع خانواده برادری داشتم که دانشجوی دانشکاه پلی تکنیک تهران بود و به خاطر فعالیت های سیاسی و انقلابی زندانی شد و پس از آزادی از زندان به سازمان فدائیان خلق پیوست و گویا در سال 56 یکسال مانده به پیروزی قیام مردم در راه آرمان های انقلابی کشته شد. زندگی کوتاه و آرزوهای نیک برادرم هوشنگ و مرگ حماسه ای اش ؛ که جان فدا کرد سرمشقی بود که در روزهای سختی بتوانم انسان باشم .

همانند بسیاری از دانش آموزان در جنبش دمکراتیک و مبارزات ضد دیکتاتوری بر علیه رژیم شاه شرکت داشتم و بعد از پیروزی انقلاب از دوستان فدائیان خلق بودم اما هیچگونه فعالیت سیاسی یا تشکیلاتی نداشتم . علاقمند بودم مطالعه کنم تا به حقایق کاملتری دست یابم . بعد از آنکه در امتحان ورودی کنکور قبول نشدم در دی ماه سال 1358 راهی خدمت سربازی شدم .

شما در مهر ماه سال 1360 بازداشت شدید؛ نحوه دستگیری شما چگونه بود و چرا؟

بعد از پایان سه ماه دوره آموزشی سربازی در پایگاه یکم نیروی هوایی مهرآباد تهران برای ادامه خدمت به پایگاه هوایی شهرآباد بجنورد(خراسان) منتقل شدم . نزدیک به پایان خدمت 18 ماهه بودیم که جنگ ایران و عراق آغازگردید و 6 ماه دیگر به عنوان احتیاط به خدمت ما اضافه شد . در شهریور سال 60 در مرخصی بودم که در اثر یک سانحه رانندگی از ناحیه چشم به سختی مجروح شدم و در بیمارستان فارابی تهران جهت مداوا و عمل جراحی بستری شدم . این اتفاق هم زمان بود با روزهایی که جمهوری اسلامی با شدت هرچه تمامتر مخالفان و هواداران سازمان و گروههای سیاسی را سرکوب میکرد ؛ اتمام مرخصی من و غیبتم در پایگاه هوایی؛ این شبیهه را برای گروه ضربت که بعدها سیاسی ایدئولوژیک نام گرفت بوجود آورد که وابسته به جریانات سیاسی باشم ؛ از این رو تمام وسایل شخصی و کیسه سربازی مرا مورد تفتیش قرار دادند و مقداری کتب و روزنامه سیاسی پیدا کردند . برخی از سربازان حزب الهی نیز گزارشاتی از نوع طرز فکر من که مغایر با آنها بود نوشته و به گروه ضربت تحویل دادند. در بیمارستان بستری بودم که یکی از دوستان سرباز به عیادت آمد و حکایت کرد که برای من چه اتفاقاتی افتاده ؛ این دوست از من میخواست که به هیچ وجه به محل خدمت سربازی برنگردم . دچار ساده اندیشی بودم و فکر نمی کردم چند کتاب و روزنامه که بیشتر مربوط به روزهای آزادی فعالیت‌های سیاسی سازمانها بود بتواند عواقب سنگینی داشته باشد ؛ تصور میکردم چون وابستگی سیاسی ندارم و به صورت تشکیلاتی فعالیت نمی کنم مسائل به سادگی برطرف میشود ؛ با همین خوش بینی به پایگاه هوایی بجنورد برگشتم ؛ بی خبر بودم که 12 مهرماه آخرین روز آزادی من است ؛ در همان درب ورودی پایگاه هوایی بجنورد دستبند زده شدم و گروه ضربت پایگاه انگار که یک انقلابی حرفه ای را شکار کرده است با دو گروه سرباز

مسلح مرا به سلول انفرادي بازداشتگاه هدایت کردند. روز بعد ستوان نریمانی که به تازه گی حزب الهی شده بود سابقه خدمت در رکن 2 امنیت شاه را داشت مرا جهت بازجویی فرا خواند؛ برگه بازجویی را بر روی میز گذاشت و خواست کتبا خودم را معرفی کنم. من با صدای بلند به او گفتم که ساواکی جماعت بازجویی پس نمیدهم. گفته من او را خیلی عصبانی کرد وقتی روبروی من قرار گرفت با نوک پوتین چنان به زیر زانوئی من کوفت که هنوز پس از گذشت سالها آن کیبودی را به یادگار دارم. شدت ضربه او مرا به زمین انداخته بود ستوان نریمانی با خشم خواست که مرا به سلول انفرادی برگردانند. روز بعد يك فرد که لباس همافری پوشیده بود بازجویی مرا بعهده گرفت بر روی اتیکت سینه اش نوشته بود همافر فاتحی. در برگه بازجویی باید این سؤال را جواب میدادم. شما به اتهام عضویت در گروهك اقلیت؛ جاسوسی برای سازمان؛ فحاشی و هتک حرمت به سر بزازان حزب الهی – ترویج افکار مارکسیستی – بازداشت شده اید چه پاسخی دارید. همه اتهامات؛ برای مضحك و خنده دار بنظر میرسید وقتی به او میگفتم بر اساس چه اسنادی این اتهامات به من زده میشود؛ کتاب و همان چند روزنامه سیاسی و تعدادی نامه خانواده و دوستان را سند قرار میدادند. يك هفته بعد جهت بازپرسی و محاکمه مرا به دادگاه ارتش خراسان لشکر 77 فرستادند. توسط يك افسر به نام باقری مورد بازجویی قرار میگرفتم؛ اتهامات به حدی بی پایه و بی اساس بود که بابت اعتراف گیری احتیاج به خشونت یا شکنجه پیدا نمیکردند ضمن اینکه بازجویی ها با چشم باز صورت میگرفت روالی بود که در مورد متهمین دادگاه ارتش صورت میگرفت. با همین اتهامات و پس از گذشت 3 ماه دادگاه من فرا رسید. ناگفته نماند که ممنوع ملاقات بودم و 2 بار که خانواده ام از تهران به ملاقات آمده بودند فقط لباس و پول را از آنها پذیرفته بودند و خانواده مغموم برگشته بودند.

قاضی دادگاه فرد روحانی بود به نام حاج آقا حافظی؛ دادستان دادگاه همان بازجویی من سروان باقری بود؛ و وکیل مدافع سرهنگی بود که نامش را به یاد ندارم. در آنروز متوجه شدم که از وکیل مدافع برخوردارم وکیل مدافعی که تا قبل از دادگاه حتی یکبار ایشان را ندیده بودم و به جرات میتوانم بگویم که ایشان حتی زحمت خواندن پرونده مرا به خود نداده بودند. در دادگاه يك منشی نیز حضور داشت که هر چه را که نقل میشد ایشان مکتوب میکردند. دادستان پرونده ام را قرائت کرد و با همان اتهام عضویت در فدائیان اقلیت؛ جاسوسی؛ اشاعه افکار ضاله کمونیستی و مرتد و مفسد فی الارض خواستار اشد مجازات یعنی اعدام گردید. حاکم شرع از من پرسید اتهامات را قبول داری؟ گفتم خیر. گفت قبول داری که مارکسیستی؟ گفتم خیر؛ در ادامه گفتم مارکسیسم دریایی از علم است و من در این زمینه چندان مطالعه ای ندارم که چنین ادعایی کنم. گفت پس مسلمانی؟ باز هم گفتم خیر؛ اسلام نیز دنیایی از فقه و احادیث است و من چندان مطالعه ای در این مورد ندارم! اتهام عضویت در سازمان فدائیان اقلیت و جاسوسی برای این سازمان نیز غلط و ناصحیح است و هیچ سندی در این مورد نیز وجود ندارد؛ من چه عضوی هستم که کسی در رابطه با من دستگیر نشده؟ صحبتیهای من بوسیله وکیل مدافع قطع شد او به من میگفت خفه شو بی ادب به جای اینکه توبه کنی و از حاج آقا بخواهی که در گناهانت بخشش قائل شود مدام زبان درازی میکنی احمق!! در جواب وکیل مدافع گفتم توبه متعلق به گناهکاران است و من گناهی نکرده ام. حاکم شرع خشمگینانه گفت تو مرتد شده ای و میگویی من گناهی نکرده ام؛ تو به امام امت و ائمه اطهار پشت کرده ای و میگویی گناه نکرده ام تو مرام کمونیستی را در بین سر بزازان اشاعه داده ای و میگی گناه نیست؟ تو مرتد و مفسد فی الارض هستی و به اشد مجازات محکوم میشوی برای آخرین بار در این دادگاه از خودت دفاع کن.

برای آخرین دفاع از خودم گفتم جناب حاج آقا؛ جناب دادستان؛ ما انسانها تولید کارخانه نیستیم که يك فرم باشیم؛ نخود و لوبیا هم نیستیم که یکجور باشیم؛ ما انسانها مغز و شعور داریم و بر حسب آنچه که شناخت پیدا میکنیم حق انتخاب داریم من صادقانه به شما گفتم که در حال مطالعه هستم و بسیار متأسفم که در دادگاه شما کسی به جرم پژوهش و مطالعه محکوم به مرگ شود. حاکم شرع پس از شنیدن دفاعیات من گفت ما برای تو متأسفیم که همچنان مرتد هستی و این مدت که در زندان بوده ای نفهمیدی که باید نادم شوی!!

فکر میکنم به سه سؤال شما با هم پاسخ داده ام

شما زندانهای متعددی را تجربه کرده اید. علت انتقال به این زندانها چه بود؟

قبل از پاسخ به این سؤال در ادامه نتیجه دادگاه عرض کنم بعد از گذشت چند روز از دادگاه در اواخر دیماه سال 60 به زندان وکیل آباد مشهد بند يك عمومی که در زمان شاه نیز زندان سیاسی بود انتقال داده شدم. بعد از چند ماه بلا تکلیفی و گذراندن روزهای پرتشویش و پراضطراب که غروب هنگام؛ اسامی زندانیان برای اجرای حکم اعدام از بلندگو زندان خوانده میشد در اواخر فروردین سال 61 حکم زندان من طی يك برگه ابلاغ شد؛ با يك درجه تخفیف محکوم به حبس ابد.

زندانیان سیاسی وکیل آباد مشهد با قدرت گیری توابعین زندان و گشت محسوس و نامحسوس پلیس های قضایی داخل زندان که اسدالله نامیده میشدند به بدترین شکل ممکن آزادی شخصی خود را از دست داده بودند از سال 62 کلاسهای ارشادی به شکل اجباری دائر بود و زندانیان مجبور بودند رساله

خمینی و کتابهای فقهی و فلسفی اسلامی را در ساعات طولانی گوش دهند و بخوانند. در سال 64 عده ای از زندانیان تصمیم گرفتند که کلاسهای ارشادی اجباری را تحریم کنند من نیز جزو این زندانیان بودم؛ با علم به اینکه می‌دانستم زندانبان و اکنش‌خشن نشان خواهد داد به صف تحریم‌کنندگان کلاس پیوستم. در زمان شروع کلاسها نزدیک به 40 نفر از کلاسها خارج میشدیم و در مسجد زندان می‌نشستیم؛ بعد از گذشت 2 روز این عده را از بند دو عمومی خارج و به یک قرنطینه منتقل کردند. این ماجرا و مقاومت‌هایی که یارانم در برابر روزهای سخت مجازات از خود نشان دادند گفتنی بسیار دارد که مرا از جواب به سؤال دور میکند؛ این جنبش که بیشتر به مفهوم حق خواهی برای زندگی به میل خود در زندان بود موجب گردید که برای من پرونده جدیدی ساخته شود من به اتهام عضویت در تشکیلات زندان؛ قانون شکنی؛ تمرد از قوانین؛ مجدداً بعد از گذشت 4 سال به دادگاه ارتش جهت بازجویی فرستاده میشدم. در بازجوییها اظهار میکردم که هرکس برحسب دلایل فردی از رفتن به کلاسها اجتناب کرده و دلیل من این است که می‌خواهم برحسب علاقه خود کتاب مورد مطالعه را انتخاب کنم و به هیچ وجه تشکیلاتی در کار نبوده. بعد از چندین بار بازجویی در دادگاه ارتش خراسان و یکبار مورد ضرب و شتم قرار گرفتن در دفتر دایراری زندان و کیل آباد مشهد مرا در شامگاه یک روز سرد زمستانی به تهران زندان جمشیدیه یا دژبان مرکز منتقل کردند. در بازداشتگاه جمشیدیه تهران با همان اتهامات که ذکرش رفت؛ (تشکیلات و قانون شکنی) مورد بازجویی قرار دادند می‌خواستند که نام عاملین تشکیلات زندان را بنویسم من مینوشتم دلایل فردی بوده و تشکیلاتی وجود نداشته است. چندین بار با مشت و لگد و یکبار نیز به تخت بسته شدم و به پشت و کف پایم ضربات شلاق زده شد. سه بار در یک هفته اول در بازداشتگاه جمشیدیه مورد بازجویی قرار گرفتم و صدای باز و بست شدن درب سلولهای مجاور ترس و تشویش بی اندازه ای در من بوجود میآورد. بعد از گذشت یک هفته دیگر از بازجویی خبری نبود و وضعیت من روال عادی داشت. مدت 14 ماه در سلول انفرادی بازداشتگاه جمشیدیه بودم که به زندان اوین فرستاده شدم در زندان اوین مجدداً با همان اتهامات مورد بازجویی قرار گرفتم اما دیگر از خشونت خبری نبود بعد از گذشت 2 ماه در سلول انفرادی اسپشگاه مجدداً به زندان وکیل آباد مشهد برگشت داده شدم. پس از بازگردانیدن من به زندان وکیل آباد مشهد باز هم در سلول انفرادی اسکانم دادند. به زندگی در سلول انفرادی عادت کرده بودم و از این که شنیده بودم مقاومت و مبارزات زندانیان نتیجه داشته و کلاسهای ارشادی از روال اجبار خارج شده و در بند 2 عمومی زندان وکیل آباد کلاسها حذف گردیده نیروی مضاعف و تازه ای پیدا کرده بودم. پس از یکماه در سلول انفرادی به سلول قرنطینه که زندانیان مقاوم در آنجا نگهداری میشدند فرستاده شدم و در دی ماه سال 66 به بند عمومی 2 زندان انتقال یافتم که یکی از روزهای خوب زندگی من بود؛ دیدار با دوستانی که مدت‌ها از دیدنشان محروم شده بودم. بعد از مدت‌ها زندگی در سلول انفرادی زندگی در بین دوستان برای من خوشبختی بزرگی بود. در یکی از روزهای بهمن ماه که در هواخوری زندان فوتبال بازی میکردم از بلند گوی زندان اسم خوانده شد؛ با همان لباس ورزشی به دفتر دایراری رفتم. دو مامور از من می‌خواستند که هرچه سریعتر با آنها هم قدم شوم گفتم کجا؟ گفتند احضار شده ای به سپاه ملک آباد. باز هم سلول انفرادی؛ سلول انفرادی سپاه ملک آباد بسیار کوچک و غیراستاندارد بود داخل سلول میبایستی سرت را خم میکردی؛ امکانی نداشتند که با خود لباس و حوله و مسواک به همراه ببرم و از بوی عرق لباس ورزشی ام حال خراب میشد؛ بدون آنکه بگویند برای چه مرا به سپاه ملک آباد آورده اند سه روز گذشت تنها ارتباط من با دنیای خارج سه نوبتی بود که برای دستشویی از آن دخمه کوچک خارج میشدم. صبح روز چهارم از نگهبان که چهره بربری داشت خواستم که قلم و کاغذی به من بدهد او یک خودکار و نصف کاغذی به من داد؛ من خطاب به بازجو نوشتم اگر تا یکساعت دیگر به من جواب داده نشود که برای چه در این مکان هستم از خوردن غذا امتناع و اعتصاب غذا را شروع خواهم کرد؛ این هشدار نبود بلکه جانم به لب رسیده بود و آماده بودم حتی پذیرای مرگ باشم. شاید نزدیک 20 دقیقه بعد مرا چشم بند زده نزد بازجو بردند. برعکس تصورم که انتظار خشونت را داشتم بازجو بسیار محترمانه برخورد میکرد و اظهار بی اطلاعی میکرد که من در سلول انفرادی هستم!! بازجو گفت: برحسب دادخواهی پدر شما هئیت پیگیری آیت الله منتظری از ما خواسته اند که پرونده شما را مورد بررسی قرار دهیم و اگر ممکن بود آزاد شوید و ما در حال بررسی هستیم؛ در ادامه از من سؤال کرد چنانچه بخواهیم شما را آزاد کنیم حاضر به نوشتن انزجار نامه نسبت به گروهک جهنمی فدائیان اقلیت هستید؟ گفتم به هیچ وجه چون با این انزجار نامه ثابت میکنم که وابستگی سیاسی داشته ام در حالی که همیشه حرف من این بوده که هیچگونه وابستگی تشکیلاتی به هیچ جریانی نداشته ام. بازجو گفت بسیار خوب، خانواده شما خواسته اند که به شهر زادگاه تان نوشهر انتقال پیدا کنید تا امکان ملاقات با آنها برایشان راحتتر شود شما هم موافقت میکنید؟ گفتم بله. ولی تعجب میکنم که شما میگویند در حال بررسی پرونده من برای آزادی هستید و به این صورت بدون هیچگونه امکانی در سلول تنگ و تاریک محبوسم کرده اید. گفت دستور میدهم که به سلول عمومی فرستاده شوید. در سلول عمومی ملک آباد به غیر از تعدادی سرباز و افسر افغان که توسط مجاهدین افغان تحویل حکومت ایران شده بودند چند زندانی وابسته به مجاهدین تنها یک نفر برایم آشنا بود که معروف به صادق کوچولو بود او در 12 سالگی

زندانی شده بود. داستان صادق طولانی است اما آن زمان که او را دیده بودم علیرغم چهره مغموم و ناراحتش به دوران جوانی 18 سالگی رسیده بود. صادق هم در کشتار عمومی سال 67 حلق آویز شد.

در خلال روزهایی که در سپاه ملک آباد مشهد بودم پدرم برای ملاقات به زندان وکیل آباد رفته بود پس از وقفه ای طولانی به پدر سالخورده ام از طرف دادیار زندان ولی پور گفته بودند که پسر ت اعدام شده است ؛ الان که خود پدرم احساس میکنم که پدرم با شنیدن این خبر چه حالی پیدا کرده بود بیچاره پدرم گریان و نالان به دوستانی که در بازار داشت و آنها نیز در دادستانی مشهد با چند روحانی آشنایی داشتند توسل پیدا کرده بود که حداقل جنازه را به او تحویل دهند پیگیری دوستان پدرم و روحانیون مشهد این بود که شاید خبر صحت نداشته باشد و بزودی او را از واقعیت قضیه مطلع خواهند کرد ؛ پدرم با شك و تردید و چشم گریان به شهرش بازگشت . چند روز بعد به او خبر دادند که پسر ت زنده است و هم اکنون در سپاه ملک آباد میباشد پدرم سراسیمه به ملاقاتم آمده بود دلم برای عزیزی که هزاران کیلومتر را جهت دیدنم پشت سر میگذاشتند میسوخت . پدرم معمولاً در زمان ملاقات کم حرف و مغموم بود اما آن روز به شدت از دستم عصبانی بود نمیدانست چگونه احساس و عواطفش را سازماندهی کند براشفته و خشمگین بود زندانبان به گونه ای به او تفهیم کرده بود گویا من مقصرم و علت ؛ ماجراجویی و باغی گری من است که تولید درد سر میکند به او حق میدادم که دچار چنین قضاوتی شود بارها و بارها دستانش و صورتش را بوسیدم تا آرامش پیدا کرد (ملاقات با پدرم در سپاه ملک آباد حضوری بود) دوروز بعد او اسط اسفند به بند 2 عمومی زندان وکیل آباد انتقال داده شدم .

عید سال 67 با شکرهترین و به یاد ماندنی ترین جشنی بود که زندانبان سیاسی مشهد به مناسبت نوروز و سال نو برگزار کردند بی آنکه تعداد زیادی از زندانبان بدانند که آخرین بهار عمر خود را جشن میگیرند. همانگونه در چند سطر قبل گفتیم خودم و خانواده ام تقاضا داشتیم که برای سهولت بیشتر ملاقات به زندان سپاه نوشهر منتقل شوم پس از گذشت 7 سال این تقاضا مورد موافقت قرار گرفت و من در تیرماه سال 67 به زندان سپاه نوشهر منتقل شدم ؛ انتقالی که موجب پشیمانی و افسوس من شد . در سپاه نوشهر انگار که متهم جدیدی باشم مورد بازجویی قرار گرفتم و چندین بار مورد ضرب و شتم ؛ آنها با گزارشی که از دوران و اتفاقات زندان من دریافت شده بودند به زعم خود قصد زهر چشم گرفتن داشتند و زمانی که مرا کتک میزدند میگفتند اینجا زندان نوشهر است حواست را جمع کن ؛ به مدت 2 هفته در پشت سلول عمومی که تخلیه شده بود نگهداری میشدم به علت نداشتن پنجره و کریپور باز متصل به دیوار هواخوری پشه و مگس موج میزد و امکان آرامش و خواب به راحتی وجود نداشت . از طریق اخبار رادیو دریافتیم که ایران قطعنامه 598 را پذیرفته است و آتش بس برقرار گردیده و همچنین اخباری مبنی بر پیشروی سازمان مجاهدین تا شهر کرمانشاه بند عمومی زندان نوشهر به هیچ وجه قابل قیاس با زندانبانی که دیده بودم نبود ؛ 26 نفر در این زندان حبس بودند که 17 نفر آنها از اتهام مجاهدین و 9 نفر از هواداران گروههای چپ بودند جاسوسی آشکار فردی به نام شهرام کیا که از هواداران اکثریت بود افراد ساکن بند را بسیار وحشت زده و به هم بی اعتماد کرده بود اما طولی نکشید که این فرد به شدت مورد بایکوت بسیاری از زندانبان قرار گرفت . یکبار با خانواده ام ملاقات کردم که انتظار هفته بعد در مرداد ماه به یاس تبدیل شد . ملاقاتها قطع شد رادیو و تلویزیون را از بند خارج کردند و همان شب تمامی زندانبان مجاهد را از بند خارج کردند . تصورش را نمی کردم که دیگر هیچ وقت آنها را نخواهم دید سعید- جلال - احمد از همسهریانم بودند که به خوبی آنها را میشناختم . در بدبینانه ترین شکل ممکن فکر میکردم آنها را به جایی برده اند که قائله نظامی مجاهدین خاتمه یابد اما اینگونه نبود و همه آنها به مسلخ گاه مرگ رفته بودند . از این جمع 3 نفر باز گشته بودند که آنها هیچ خبری از این جنایت نداشتند اما بعدها شنیدم که 2 نفر هر شرایطی که گذاشته بودند پذیرفته بودند . بعد از گذشت 2 هفته از ماجرای مجاهدین ؛ روزی که به شدت ستون فقراتم درد میکرد و به زور میتوانستم به روی پاهایم بایستم مرا صدا کردند و چشم بند بسته به بازجویی بردند از زیر چشم بند پاهای چند نفر را که پشت میز نشسته بودند را میدیدم اولین سئوالی که از من کردند این بود که مارکسیستی ؟ گفتیم خیر گفتند جمهوری اسلامی را قبول داری ؟ گفتیم از زمانی که نزدیک 20 سال سن داشتم در زندان شما هستم و از بیرون خبر ندارم فقط در مورد خودم میدانم که بسیار با خشونت و قساوت برخورد کرده اید ! بعدها فهمیدم که این کنکور مرگ و زندگی بوده است . آنها رای شان اعدام من بود اما چون پرونده ام در مشهد بود میبایستی از مشهد استعلام بگیرند .

چرا مدت زندان شما به درازا کشید ؟

در زندانی بسر میبردم که روسای اطلاعات این شهر به خاطر بومی بودن و اشراف اطلاعاتی که از پیشینه سیاسی خانواده به خصوص برادرم هوشنگ داشتند حساسیت ویژه ای پیدا کرده بودند و هم به قصد انتقام گیری و هم گروگان گیری و شکست روحیه من . بعد از آن جنایت هولناک و قتل عام عمومی رژیم خمینی به خاطر کم رنگ کردن جنایتش باقیمانده زندانبان را مورد عفو قرار داد و ادعا میکردند که پروسه این عفو در سه مرحله

طول میکشد؛ در همان روزهای ابتدای فرمان عفو بسیاری از زندانیان آزاد شدند؛ در زندان نوشهر هم فقط 5 نفر باقی ماندیم اینکه در مراحل بعد آزاد میشویم بیشتر جنبه آزار روحی برای زندانی و خانواده ها بود. خانواده من پیگیری زیادی کردند بیشتر به این علت که بیماری دیسک وستون فقرات من خیلی طولانی شده بود و بیشتر به روی زمین دراز کشیده بودم در سال 68 جهت مداوا با مرخصی من موافقت شد و حدود 2 ماه تحت مداوا بودم. اما مجدداً به زندان برگردانده شدم. در سال 69 پدرم از دادستانی مشهد خواست که مسبب آزادی من شود اما دادستانی مشهد به پدرم تفهیم کرد تا زمانی که پسر در نوشهر باشد آزاد نخواهد شد؛ چرا که آنها در سال 67 تقاضای اعدام او را برای ما فرستاده بودند؛ بنابراین بهتر است پسر را به مشهد باز گردانیم. در زمستان سال 69 مجدداً به زندان وکیل آباد مشهد منقل شدم. هر مکان این زندان برایم خاطره بود. دیگر تنها بودم و همه دوستان آزاد شده بودند. تنها در یکی از قرنطینه های بند سیاسی قدیم زندانیان سیاسی نگهداری میشدند؛ یعنی 24 نفر. امیر غفوری - محمود میدانی - مرتضی عیلیان از زندانیان مجاهد که به طرز شگفت انگیزی زنده مانده بودند در همین سلول بودند؛ این سه نفر که از آنها نام بردم در قتلها - زنجیری سال 74 به قتل رسیدند. در خرداد سال 70 سه مانده به پایان محکومیت 10 ساله از زندان آزاد شدم. قابل ذکر است در سال 63 همه متهمین دادگاه ارتش محکومیتشان تقلیل پیدا کرد که من هم از حبس ابد به 10 سال محکومیتم تقلیل یافته بود.

چگونگی آزادی خود و مواجهه با جامعه ای که ده سال از آن دور بوده اید را برای ما بگوئید؟ پس از کلنجرهای فراوان در مورد نوشتن تعهد نامه بالاخره با این تعهد که چنانچه در هر اعتراض یا حرکت سیاسی عمومی دیده شوم محکومیت مرگ را پذیرا باشم با وثیقه مالی و سند مالکیت منزل مسکونی پدرم از زندان آزاد شدم. در کشور ما تبعیض؛ نابرابری؛ و نادیده گرفتن قانون و حقوق انسانها امری رایج است اما برای جان بدر بردگان از زندان؛ دگراندیشان؛ و محکومین سیاسی اوضاع از این هم وخیمتر است امکان تحصیل در دانشگاههای دولتی و آزاد ممکن نیست؛ در موسسات؛ شرکتهای؛ و کارخانجات دولتی از حق استخدام برخوردار نیستیم؛ در شرکتهای خصوصی نیز حتی اگر شایستگی؛ مهارت؛ تخصص هم ثابت شود باز باید برگ سوء پیشینه ارائه گردد به تازه گی در برگ سوء پیشینه نوشته میشود که سابقه موثر قضایی دارد. با این حساب کدام شرکت خصوصی است که ریسک کند و چنین فردی را مورد گزینش قرار دهد. حتی جواز کسب و کار یا تاسیس شرکت نیز به خاطر مسئله تشخیص هویت امکان پذیر نمی باشد. علاوه بر ممانعت شغلی هیچگونه فعالیت هنری ویا مطبوعاتی نیز برای محکومین سیاسی سابق متصور نیست. حتی اگر فرزندان شان نیز در فعالیتها هنری؛ مطبوعاتی؛ ورزشی بدرخشند از ادامه فعالیت شان جلوگیری میشود. محکومین سیاسی از ابتدایی ترین حق انسانی محروم هستند.

از جمله شاهدان دادگاه در لندن بوده اید و هستند افرادی که جریان شهادت ها را دنبال نکرده اند؛ لطفاً چکیده شهادتتان را بگوئید؟ حکومتی که همواره در نزد جهانیان مدعی بود در زندانهایش تروریست و ضد انقلاب شورشی محبوس کرده برای من فرصتی بزرگی بود تا بگویم با چه دروغگویی شهادی مردم جهان روبرو بوده اند.

ایران تربیونال يك فرصت بین المللی بود که من خواستم با بانگ رسا بگویم بر سر من که فقط جرم داشتن چند کتاب و روزنامه سیاسی بود چه آمد؟ و چه مکافات و مجازاتی را متحمل شدم و چگونه يك قدم تا مرگ فاصله داشتم. دادگاه لندن برای من فرصتی بود تا در برابر حکومتی که همواره جنایاتش را تکذیب میکرد؛ اعلام کنم که شاهد احکام سنگین؛ خشونت در زندان و اعدامهای دسته دسته بهترین فرزندان این مرز و بوم بخصوص در تابستان سیاه سال 67 بوده ام. حس میکنم قدری توانسته باشم دینم را به بهترین دوستان در خون خفته ادا کنم.

شهادت شما را در چه آدرس اینترنتی میتوان مشاهده کرد؟

متأسفانه خودم هم نتوانستم در هیچ سایت اینترنتی مشاهده کنم؛ در برابر پیگیری من از ایران تربیونال دوستان گفتند که از مصاحبه هایی که از طریق اسکایپ صورت گرفته به درستی فیلمبرداری نشده است بهرحال آنچه که در ایران تربیونال نیز مطرح کردم بخش زیادی مربوط به همین سئوالات شما میباشد که پاسخ گفته ام.

با سپاس از شما

گزارشگران

گزارشگران: جمهوری اسلامی به جنایت علیه بشریت محکوم شد. گفتگو با پیروز زورچنگ از حاضرین در دادگاه



مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی که با تلاش های جمعی از خانواده های زندانیان سیاسی و قربانیان دهه شصت (ایران تریبونال) در لندن آغاز شده بود، در دادگاه لاهه و پس از نشستی سه روزه پایان یافت. همانطور که انتظار میرفت جمهوری اسلامی به جنایت علیه بشریت متهم و محکوم شد. کوشش این اجتماع از زندانیان سیاسی و خانواده هایشان پس از پنج سال به ثمر نشست و میتوان حدس زد که اشک شادی در دیده هایشان نشسته است و بار سنگین مسئولیت و پاسداری از یاد عزیزان از دست رفته را بخشا بزمین گذاشته اند. بی شک این واقعه در تاریخ پر زخم مردم کشورمان ثبت خواهد شد و در شکستن سکوت مافیائی آمران و عاملان این جنایت بزرگ و بی اعتنائی جامعه بین الملل موثر خواهد افتاد. در این زمینه با یکی از شاهدان، زندانیان سیاسی سابق که در این دادگاه حضور داشته است گفتگویی داریم.

گزارشگران: درود به شما پیروز زورچنگ گرامی و خسته نباشید!

پیروز زورچنگ:

درود من نیز بر شما عزیزانم.

گزارشگران:

این نشست کجا و چگونه صورت گرفت؟

پیروز زورچنگ:

این نشست بعنوان مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی که ایران تریبونال تدارک آن را در طی پنج سال گذشته سازمان داده بود در سه روز متوالی از 25 تا 27 اکتبر در دادگاه لاهه واقع در کشور هلند صورت گرفت.

گزارشگران:

شرکت کنندگان در این دادگاه را چه کسانی تشکیل میدادند؟

پیروز زورچنگ:

شرکت کنندگان مربوط می‌شدند به خانواده قربانیان دهه شصت و جان بدر بردگان آن دهه خونین و همچنین بخشی از فعالین سیاسی عمدتاً کمونیست خارج از کشور.

گزارشگران:

حدود نوزده نفر شهادت داده اند. آیا موازین خاصی در نظر گرفته شده بود و یا از سوی اعضای دادگاه و از میان دهها شاهد دیگر انتخاب شده بودند؟

پیروز زورچنگ:

ایران تریبونال بنا به زمان در نظر گرفته شده در مرحله اول 80 شاهد را به کمیته حقیقت یاب معرفی کرده بود و در مرحله دوم نیز بر اساس برنامه این مرحله و زمان در نظر گرفته شده 19 نفر را به دادگاه معرفی کرد. هیچگونه موازین خاصی در کار نبود.

گزارشگران:

ترکیب سیاسی شاهدان چگونه بود؟

پیروز زورچنگ:

ایران تریبونال تلاش کرده بود از تمامی طیفهای سیاسی، کمونیست، غیر کمونیست و ملی در ترکیب شاهدان جای داشته باشند. اغلب جریانات فعال موجود در اپوزیسیون بخصوص چپ رادیکال ایران در این ترکیب جا داشتند.

گزارشگران:

آیا نشستها و میزگردهایی نیز در حاشیه دادگاه انجام می گرفت؟ اگر پاسختان مثبت است، موضوعات مورد بحث و بررسی کدام بودند؟

پیروز زورچنگ:

میز گرد بزرگی در روز آخر قبل از اعلام نتیجه نهائی برگزار شد که عمدتاً متمرکز بود بر روند برگزاری دادگاه مردمی تریبونال و همچنین مصاحبه های بسیاری بوسیله رسانه های مختلف انجام گرفته است که قطعاً به مرور در اختیار عموم قرار خواهند گرفت.

گزارشگران:

ارزیابی شما از نتیجه این دادگاه چیست؟

پیروز زورچنگ:

اعلام این نتیجه از جانب یک دادگاه رسمی و مستقل و مردمی آن انتظاری بود که همه معتقدین به این راهپیمایی سخت و طولانی با وجود آن همه شاهد و اسناد ارائه شده داشتند. یک دادگاه مستقل و بی غل و غش که منافع مردم را در نظر داشته باشد نمیتوانست غیر از این نتیجه دهد.

گزارشگران:

آیا جمهوری اسلامی نسبت به رای این دادگاه و بنظر شما واکنشی نشان خواهد داد؟

پیروز زورچنگ:

بی گمان جمهوری اسلامی با تمام تلاشی که کرد نتوانست مانعی در برگزاری این دادگاه ایجاد کند. معتقدم هر گونه واکنش آن به این دادگاه پتکی خواهد بود بر سر نظام کثیفش. چرا که هر تلاش او با وجود این همه اسناد موجود در این دادگاه بر ضد خود تبدیل خواهد شد. و متأسفم که در این تلاش رژیم جریاناتی هر چند محدود و کوچک با بی اخلاقی و بی مسئولیتی به بیراهه زدند و همسو و هم نوا با تلاشهای نظامی شدند که بسیار پارانشان را در قتلگاه های همین نظام از دست داده اند.

گزارشگران:

واضح است که این حکم دادگاه لاهه ضمانت اجرایی ندارد. بنظر شما پیامدهای این محکومیت از سوی دادگاه لاهه چیست؟

پیروز زورچنگ: به نظر من مهمتر از اجرائی بودن این حکم ثبت قانونمندان این جنایت در تاریخ است. که در عین حال هم باعث بیداری و هوشیاری مردم ایران و افکار بین المللی و آینده گان خواهد شد. و صد البته این ثبت با کار مداوم و پیگیری کمونیستها ممکن خواهد شد.

گزارشگران:

قطعا این دستاورد تجمع زندانیان سیاسی و خانواده های قربانیان اتمام کار آنها نخواهد بود. چه فعالیت هائی را در آینده میتوان از ایران تریبونال انتظار داشت؟

پیروز زورچنگ:

این دستاورد به نظر من بعنوان یکی از معتقدین به ایران تریبونال نیز نباید اتمام کار محسوب شود. ایران تریبونال باید این وظیفه تاریخی خود را تا برگزاری یک دادگاه با قدرت اجرائی در خاک ریزه های خاورانه های سراسر ایران ادامه دهد. دادگاهی که بدون خونخواهی اقدام به محاکمه تمامی سران نظام جمهوری اسلامی کند.

گزارشگران:

میتوان در نظر گرفت که با اعلام نتیجه دادگاه حصار و کوشندگان و شاهدان و خانواده های حاضر در این سالن ابراز احساسات کرده اند و ثمره زحمات خود را به عینه دیده اند. لطفا برای خوانندگان این سطور از فضای حاکم بر سالن توضیح دهید؟

پیروز زورچنگ:

به جرات میتوانم بگویم از صبح روز سوم یعنی روز آخر و روز اعلام نتیجه نهائی همگی عزیزان حاضر در دادگاه با وجود اعلام قبلی زمان قرائت نتیجه به علت هیجان غالب بر جمع به لحظه شماری افتاده بودند ، لحظاتی که هر دقیقه آن به نظر ساعتی می آمد . با وجود برگزاری یک میز گرد وسیع درست قبل از اعلام نتیجه که شرکت کنندگان در این میز گرد هر کدام به بحث روند برگزاری ایران

تریبونال پرداخته بودند در عین حال همراه با حضار در تب شنیدن نتیجه نهائی دادگاهی بودند که عملکرد سی و چهار ساله نظامی را به چالش کشیده بود که مملو بود از جنایت و خون، مملو بود از سعی بر بی محتوی کردن انسان از منش انسانی اش. مملو بود از سرکوب و هجوم هرچه بیشتر بر ابتدائی ترین حقوق انسانی. ساعت 4.16 دقیقه آن لحظه ای بود که آن همه تلاش و فداکاری به بار نشست و میوه حاصل از آن که اعلام محکومیت جنایت علیه بشریت نظام جمهوری اسلامی بود هدیه ای شد که تقدیم خانواده های جانبختگان، جان بدر بردگان و عزیزانی که یاران هم رزمشان را از دست داده اند شد. در این لحظه بود که کمتر کسی قادر شد مانع ریزش اشک شوق و اشک یاد یارانش شود. رفقا همدیگر را در آغوش گرفته و اشک ریختند و به ثمر رسیدن تلاش مشترکشان را به همدیگر تبریک گفتند. دست در دست همدیگر و با بلند کردن دستها به علامت پیروزی سرود آفتابکاران را که یاد تمامی یاران از دست داده را در ذهنها زنده میکرد سر دادند.

با سپاس از شما

۱۱۱

گزارشگران

29.10.2012

[com.gozarshgar.www](http://www.gozarshgar.com)

نوشته ی زیر توسط تنی چند از هواداران و منتقدین حزب کمونیست ایران (م ل م) نگارده شده است که برایتان ارسال می گردد

نقدی بر مواضع اخیر حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مانونیست) در مورد کارزار ایران تریبونال! مجمع تشخیص مصلحت ایران تریبونال! یا

مجمع تشخیص مصلحت جنبش کمونیستی ایران برای نیل به هدف نهایی!

در سایت کمونیستهای انقلاب نیز منتشر شد

http://www.k-en.com/zendan/dadgah/holand/2012-10-27_478_naghdeml.pdf

گفتاری کوتاه در باره ایران تریبونال و نتایجش

سعید صارمی

بالاخره داستان " ایران تریبونال " به پایان رسید و رژیم فاشیستی در دادگاه محکوم شد. دادگاهی که به اصطلاح قرار بود جای دادگاه " راسل " را بگیرد. دادگاهی که قرار بود مستقل باشد. دادگاهی که قرار بود نمادین باشد. این دادگاه هر چیزی بود به غیر از مستقل بودن و یا مردمی بودن آن! سوال نخستین که به ذهن انسان خطور می کند این است که "چپها " شاکي هستند، دادستان یک " نو محافظه کار " است ، و چند " نو محافظه کار " دیگر قاضی هستند. " متهم " هم که به درستی سران " این رژیم جنایتکار هستند " ، و در این موضوع جای شک و تردیدی نیست. اما چه کسی قرار است که " داروغه " باشد؟

برای یافتن پاسخ مناسب به این پرسش بهتر است که به پیشنهاد دیوان (منظور تیم هدایت کننده ایران تریبونال است) مراجعه کنیم. پیشنهاد دیوان؛

دولت ها طبق قوانین بین المللی باید بپردازد مقامات ایرانی شوند که مرتکب جنایت علیه بشریت شده اند. " داروغه " هم پیدا شد. تعارف را کنار بگذاریم. در اینجا منظور دولت " بورکینا فاسو " و یا " گینه " نیستند. " داروغه " باید از مجرم قوی تر باشد. وجهه داشته باشد. قدرت داشته باشد. به اصطلاح زورش از مجرم بیشتر باشد. به قول معروف پیدا کنید پرتغال فروش را! " داروغه " کسی نیست به جز دولت آمریکا! و این روند هیچ اسم دیگری ندارد به جز " نظام نوین امپراطوری قدرت ، سلطه و استعمار " ! مهم این نیست که اصولاً " آمریکا " و یا هر دولت امپریالیستی دیگری به پیشنهاد " ایران تریبونال " ، توجه می کند یا خیر! بحث اصلی این است که عده ای تحت عدالت طلبی و به اسم " چپ " ، این قاعده بازی را پذیرفتند!

بهتر است در اینجا به مقاله آقای بهرام رحمانی ، مراجعه کنیم که تحت عنوان " یک خبر فوری " در سایت های مختلف منتشر شد! آقای رحمانی در بخشی از این مقاله با زیادی جدی گرفتن پیشنهاد دیوان اینگونه نیت ذهنی خویش را فاش می سازد؛

" آن‌ها می‌دانند که رفت و آمدشان به خارج از کشور و حضورشان در مجامع بین‌المللی سخت‌تر از گذشته خواهد شد." آقای رحمانی یکی به نعل می‌زند و با دست دیگر به میخ می‌کوبد. از سویی می‌ترسد که رو دست خورده باشد. به همین دلیل از عبارت " دستگیری سران جنایتکار رژیم " توسط دولت‌های غربی حرفی نمی‌زند. اما از سوی دیگر از سخت‌تر شدن حضور جنایتکاران در مجامع بین‌المللی می‌گوید. به این می‌گویند دور اندیشی!

در عین حال آقای " رحمانی " در مقاله فوق‌الذکر خودش را از شور و شوق انقلابی‌گری نیز دور نگاه نمی‌دارد و به این موضوع اشاره می‌کند که زمانی که قضاات در حال شور و مشورت انقلابی بودند کلی سرود " انقلابی " خوانده است! که البته این قسمت را را جدی نگیرید. این قسمت نمک مقاله آقای بهرام رحمانی بود. ایشان با طرح این موضوع می‌خواهد بگوید که هنوز انقلابی دیش دو آتشه است!

حالا که به مقاله آقای بهرام رحمانی اشاره شد بد نیست نگاهی هم ببندیم به مقاله آقای " حمید موسوی پور اصل " که در حمایت از " ایران تریبونال " نگاشته شده است.

ایشان در بخشی از مقاله خود و در ردّ نظرات منتقدین می‌نویسند که ؛ گویا اتهام دیگر آقای پیام اخوان عضویت در این یا آن فوروم بورژوازی است و یا این که او مدافع تحریم اقتصادی ایران است.

پس شعار آزادی عقیده ، حق احترام آزادی آحاد ملت در عضویت در احزاب تشکلات مجامع و ... تنها شعار است .

آقای پور اصل ، گویا خیلی دست و دلباز تشریف دارند. اول این نکته را در نظر داشته باشیم که آقای " پیام اخوان " در نهادهایی عضویت دارند که که چیزی ورای بورژوازی بودن است. نهاد " هالیفاکس " ، یک قلم جنسش فرد راسیست و فاشیستی مثل " اهود باراک " است. این عین بی‌انصافی است اگر " هالیفاکس " را با " نهضت آزادی " مقایسه کنیم. از " جان مک کین " بگوئیم یا از ژنرال‌های درجه بالای ناتو که عضو این نهاد هستند؟ آقای پور اصل ، آیا این کاهش دادن واقعیت نیست اگر بخواهیم ، " هالیفاکس " را تا حد مثلا " نهضت آزادی " تنزل دهیم؟ آیا می‌توان افرادی مانند " عباس امیر انتظام " را که در " نهضت آزادی " فعال بود و سال‌ها در زندان به سر برده است ، با " اهود باراک " وحشی مقایسه کنیم؟

آقای " پور اصل " ، از شما تعجب می‌کنم که مردم را با عقایدشان می‌سنجید. یعنی " جرج بوش " هم بخاطر داشتن عقایدش به عراق و افغانستان حمله کرد؟ یعنی از نظر شما " چپ " و " راست " تنها ۲ اعتقاد متفاوت هستند؟

در پایان گفتید یا بهتر است بگوئیم که این پرسش را مطرح کردید که آیا عضویت افراد در تشکلات آزاد است یا خیر. بگذارید سوال شما را با طرح یک سؤال مشابه پاسخ دهم. از نظر شما آیا استثمار کردن جرم محسوب می‌شود یا خیر؟ استثمار کنندگان مجرم هستند یا خیر؟ جنگ افروزان را چه فکر می‌کنید؟ به راستی چه تفاوتی بین شما و راست‌ها وجود دارد؟ این استدلال راست‌ها است که همه چیز را به تفاوت عقیده و داشتن نظرات مختلف ارجاع می‌دهند.

از نظر آقای " پور اصل " ، " چپ " و " راست " دو مفهوم انتزاعی هستند. بعضی‌ها " چپ " را انتخاب کرده اند و بعضی‌های دیگر " راست " را. با این حساب و با این استدلال ، بهتر است که آقای " پور اصل " بروند آخوندها را متقاعد کنند که کشتن بد است. همانطور که آقای " پیام اخوان " لاس زدن‌هایش با جریانات جنگ طلب " را تلاشی برای متقاعد کردن آنان به به مضموم بودن جنگ می‌داند.

آقای " پور اصل " در مقاله فوق‌الذکر و در مورد پیام اخوان و تحریم اقتصادی به نکته‌ای اشاره کردید که حتی ابراز آن وقاحت می‌خواهد. شما اعتقاد داشتن پیام اخوان به تحریم اقتصادی را امری اعتقادی و خصوصی دانستید!

آقای " پور اصل " آیا می‌دانید که بر اثر تحریم اقتصادی در عراق ، چند هزار کودک جان خود را از دست دادند؟! آیا این امری خصوصی است؟ آیا کسانی که در این تحریم شرکت داشتند مجرم نیستند؟

آخرین نکته این است که گویا خیلی‌ها از متحد شدن کارگران خسته شده اند و رفته اند سراغ متحد کردن دولت‌ها! اما این نکته را بدانید که اگر قرار بود از دولت‌ها چیزی بماند تا حالا ماسیده بود، وقت خودتان را تلف نکنید، خیلی‌های دیگر قبل از شما در نوبت ایستاده اند!

با امید به سرنگونی هر چه سریع‌تر رژیم فاشیستی حاکم بر ایران بدست مردم و لاغیر (در غیر این صورت یا زیر این تحریم از بین می‌روند یا زیر فشار این رژیم له می‌شوند)

و با آرزوی تحقق استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و برقراری جمهوری مردمی در ایران

با احترام سعید صرامی ۳۱ اکتبر ۲۰۱۲

آشنایی با نظرات مختلف ارائه شده در مورد مصاحبه ایرج مصداقی در فیس‌بوک: به کامنت‌ها دقت کنید

برهان عظیمی: سرانجام محتوای اصلی "چشم‌های را باید شست و طور دیگری باید نگاه کرد" ایرج مصداقی از سخنگویان ایران تریبونال و !سازمان مجاهدین خلق در مصاحبه اش با بی بی سی مشخص شد

دوست عزیز مهرداد دشتبانی می باشد کامنت زیر متعلق به

Mehrzad Dashtbani:

مجاهدین و ایرج مصداقی از مزدوری صدام حسین تا مزدوری آمریکا و غرب! آقای مصداقی از مذاکره پنهانی با پاسدارها و مسئول بند عباس (توابع مجاهد) تا بایکوت مجاهدین معترض در زندان گوهر دشت و شناسایی اعضای مجاهدین بخش منشعب در خارج به رسانهای سرمایه داری.

!آقایان و حانمهای همکار تریبونال تبریک با این سخنگویان

لینک مصاحبه ایرج مصداقی با بی بی سی

http://www.bbc.co.uk/persian/tv/2011/04/000001_ptv_page2_gel.shtml

Borhan Azemi

هر فرد، جریان، گروه و حزبی (از جمله حزب کمونیست ایران: مارکسیست-لنینیست-مائوئیست- که تاکنون به خاطر پیش برد حقیقت سیاسی اش و توجیه مواضع ناصحیحش در مورد ایران تریبونال) که تا کنون معتقد بوده است که ایرج مصداقی عضو سازمان مجاهدین خلق نیست و بر چشم حقیقت خاک پاشیدند! بعد از دیدن این ویدیو باید علنا به خود انتقاد کنند! و ببیند که این فرد چگونه از بیرون آمدن سازمان مجاهدین خلق از لیست تروریست آمریکا حمایت می کند و در پوست خود نمی گنجد
ایرج مصداقی به عنوان سخنگوی سازمان مجاهدین خلق در برنامه "صفحه دو" بی بی سی شرکت کرده است

"گوینده برنامه بی بی سی از مصداقی سوال می کند که: " پس نظر شما این است که اون اتهام ترور آمریکایی ها توسط مجاهدین صحت ندارد ایرج مصداقی پاسخ می دهد: " تروریست شمردن سازمان مجاهدین از طرف آمریکا، یک دروغ بوده است. واقعا در گذشته مجاهدین خلق در هیچ یک از ترورهای از جمله ترور 6 مستشار آمریکایی که در 31 اردیبهشت سال 54 اتفاق افتاد شرکت نداشت، بلکه بخش مجاهدین منشعب (منظورش "سازمان مجاهدین م ل یا پیکار میباشد) که مجید واقفی را نیز به قتل رساند

ایرج مصداقی خوشرقصی در مقابل دولت آمریکا و لو دادن افراد را تا آن حد ادامه می دهد که می گوید: "دو نفر از افرادی که در ترور آمریکایی ها دخالت داشتند به خارج کشور آمدند. ولی دولت آمریکا هیچگاه در گذشته تلاش نکرد که آنها را دستگیر کند

هشدار به دوستان و رفقا! ایرج مصداقی امروز انقلابیونی که در مبارزات انقلابی دوران شاه شرکت داشتند را لو می دهد، و شک نکنید این مزدور! در ادامه هر که مخالف مجاهدین و اوست را لو خواهد داد

مصداقی سپس سنگ تمامی برای نشان دادن سپاس خویش و سازمان مجاهدین خلق از دولت آمریکا برای حذف نمودن مجاهدین از "لیست سیاه گروه اهی تروریست" دولت آمریکا گذاشته و می گوید
مسئله دیگر سفارت آمریکا است. که عملا مجاهدین در تسخیر سفارت آمریکا دست نداشتند و می بینیم که در آن جو ضد آمریکایی از تسخیر آن حمایت کردند. در آن جو ضد آمریکایی متأسفانه که ناشی از جنگ سرد بوده، ناشی از اقدامات اتحاد جماهیر شوروی در حزب توده بود. مجاهدین در اونجا می رن. این انتقاد وارده به مجاهدین که در یک اقدام ضد منافع مردم ایران، ضد منافع ملی که تسخیر سفارت بود متأسفانه حمایت به عمل آوردند

Komiteynorwej Irantribunal

دوست عزیز مرجان! پیشنهاد می کنیم بدون تحقیق صحبت نکنید. ما صرفا و به تنهایی در مورد مسائل مالی ایران تریبونال صحبت نکرده ایم! بهتره: و از قضاوت شتابزده بپرهیزید است 2 اطلاعیه قبلی ما را بخوانید

<http://www.facebook.com/notes/komiteynorwej-irantribunal/%D8%A7%D8%B7%D9%84%D8%A7%D8%B9%DB%8C%D9%87-%D8%B4%D9%85%D8%A7%D8%B1%D9%87-1-%D8%A7%D8%B9%D9%84%D8%A7%D9%85-%D8%A7%D9%86%D8%AD%D9%84%D8%A7%D9%84-%DA%A9%D9%85%DB%8C%D8%AA%D9%87-%DA%A9%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AA%D8%B1%DB%8C%D8%A8%D9%88%D9%86%D8%A7%D9%84-%D9%88%D8%A7%D8%AD%D8%AF-%D9%86%D8%B1%D9%88%DA%98%106818296137806>

اطلاعیه شماره 1 : اعلام انحلال کمیته کاری ایران تریبونال واحد نروژ

...از آنجاییکه خاطره مقاومت و شکست ناپذیری زندانیان سیاسی دهه 60، جنایات و کشتار بیرحمانه و سیستماتیک جمهوری اسلامی پشت درهای بسته بازداشتگاه، زندانها و سکوت امپریالیستها بویژه در تابستان 67 را "نه فراموش می کنیم ... و نه می توانیم ببخشیم" و از آنجاییکه ایران تریبونال خود را "دمکراتیک ... ادامه توسط

Komiteynorwej Irantribunal

نمایش بیشتر...

اطلاعیه شماره 2 کمیته کاری ایران تریبونال واحد نروژ

... ایده طرح اولیه برای شکل گیری و تشکیل کارزار بین المللی ایران تریبونال در محکوم کردن جنایات دهه شصت توسط جمهوری اسلامی، در ابتدای راه به لحاظ سیاسی یک پروژه ی انقلابی، سالم، صادق و مترقی بود. ما از هر جریان و ...حرکت حق طلبانه و عادلانه ای که توسط توده های زحمتکش و یا در جهت مناف ... ادامه

توسط: Komiteynorwej Irantribunal

Marjan Eftekhari

Nicky Mesrop و Komiteynorwej Irantribunal
من نماینده شما کی هستم ولی متأسفانه بخشی از فعالین چپ بطور

سنٹی به جای اندیشیدن و انتقاد از خود، مسائل را به طرف های مقابل پرتاب میکنند. سالها است که چپ مراسم پادمان ها دهه 60 را برگزار میکند. در تمام این برنامه ها ایرج مصداقی جزء سخنرانان بوده. اینطور نیست؟ از امریکا تا کانادا، کشورهای اسکانڈیناوی، اروپای مرکزی وووو. مصاحبه های متعدد با رادیوها، جلسات پالناکی وووو. فکر میکنم بهتر است اگر چند نمونه که ایشان را دعوت نکردند ولی بهتر نیست به جای برخوردهای تهاجمی و یا احساسی کمی هم فکر Nicky Mesrop هم هست بقول خانم و یا آقای کنیم و واقعا به این موضوع بیندیشیم که "چرا چپ چنین اشتباهاتی را میکند. دلایل ان چیست؟" در مورد کمیته نرورژ شما تازه به میدان مخالفین ایران تریبونال پیوستید و بیش از هر چیز مانند گفتگو های زندان موضوع مالی این جریان بر اینات مهم است. ان هم کمکهای مثلا وزارت امور خارجه و یا کنگره امریکا. در حالی که امپریالیستها کمک های مالی و یا امکانات دیگر را برای پیشبرد سیاستهای خود بکار میبرند. چیزی که هنوز در اطلاعیه های شما با اهمیت ندارد و یا کم رنگ است. در ضمن همان روزهای اول جدائی شما و اعلامیه اول، من در کامانت کوتاهی از شما سؤال کردم که چرا و با چه معیارهای سیاسی همکاری را شروع کردید؟ که حالا جدا شده اید. ولی به جای جواب کامانت من پاک شد!!!!

در اخر بهتر نیست به جای این شیوه بحث که بیشتر واکنشی است بدون تعمق، بدون اندیشه و صراحت، با منطق و به شیوه واقعا مارکسیستی مسائل را همه جانبه و با دید انتقادی مورد بررسی قرار دهیم.

Marjan Eftekhari ..

متأسفانه این چپ ها بودند که در تمام این سالها به مصداقی میدان و بها دادند. تمام جریانهای چپ در تمام شهر ها در تمام این Marjan Eftekhari مدت او را بعنوان سخنران دعوت کردند. حتی برای عده ای او "ایرج جان" بود. حالا هم سخنگوی رسمی ایران تریبونال است. در حالی همیشه برای من و تعدادی موضوع کتاب های او و اطلاعات وسیعی که این فرد از تمام زندانها و از تمام سیستم اطلاعاتی داشت و دارد سؤال برانگیز بود. در ضمن از انجائی که موضوعات مالی برای فرقه های مخالف مهمتر از سیاست های حقوق بشری و در واقع مجاهدینی ایران تریبونال بود کمتر کسی به این موضوع مهم پرداخت. من در مطلبی که در شماره 14 آلترناتیو منتشر شد به این موضوع اشاره کردم.

"موضوع دیگری که بی ارتباط با موارد یاد شده نیست سیاست پر رنگ سازمان مجاهدین خلق در این دادخواهی است. منافع سازمان مجاهدین از نظر ایدئولوژیک و روابط با کشورهای امپریالیستی ایجاب میکند که تنها از همان زاویه "نقض حقوق بشر" به موضوع زندانی سیاسی پرداخته شود. مرحله اول دادخواهی بدون کمترین اشاره ای به ایده ها، نظرات و مبارزات ضد امپریالیستی یک چنین سیاست و سمت و سوئی را نشان میدهد. رژیم جمهوری اسلامی با وجود موضع گیری متداول خود در مقابل هر حرکتی و از جمله برگزاری این دادخواهی چقدر باید راضی و خوشحال باشد که موضوع زندانی سیاسی به سطح "مجرمین عادی" تقلیل داده میشود.

Sulmaz Baharan

من هم شغل جدید جاسوسی ایشان را تبریک مسگویم حالا منتظرم رفقای چپی که هنوز با تریبونال همکاری میکنند مواضع شان چیست؟ چون سکوت علامت رضا است

Nicky Mesrop

رفیق مرجان در لیست دوستان فیس بوکیتان نگاه کنید مرا خواهید یافت من تنها کامنت کوتاهی نوشتم که تمام چیپها ایرج جان نمی گفتند فقط همین و به شما می کنبد رفیق جویری که نوشتید خواننده یاد سر بریده شدن طفلان مسلم می اقتد اگر نباید لی کامنت من حذف شده و امروز منو متهم به تهاجم سوال کرد من سوال را پس می گیرم و شما هم به نوشتن ادامه بدهید موفق باشید

Nicky Mesrop

با عرض معذرت و بدون تهاجم و با احترام رفیق مرجان باز هم می گویم منظورتان از تمام چیپها شما هم جزو این چیپها بودید؟ اگر نه پس حداقل شما نبودید و حرف شما اشتباه است

Komiteynorwej Irantribunal

جالب است زمانیکه اظهارالمنشمس است که سازمان فدائیان اقلیت یکی از بازیگران اصلی ایران تریبونال است هنوز عده ای پیدا می شوند که فقط! بروی مجاهدین دست می گذارند

سازمان دخترش شهرزاد نبوز (پروژه ارتباطی اقلیت با دول امپریالیستی) به عنوان بازیگر اصلی در ایران تریبونال، در کنار سازمان اقلیت و احزابی همچون راه کارگر (کمیته مرکزی)، حزب کمونیست کارگری، حزب اتحاد کمونیست کارگری، حزب کمونیست ایران (م ل م) بر سر سهم! بردن از این "خان یغما" نیز وارد میدان رقابت شدید شده اند

اکثر احزاب و سازمان های فوق هیچ مشکلی با بازی کردن در میدان و چارچوب امپریالیسم (حرکت رفیسمی به جای رادیکالیسم انقلابی!) ندارند و! سالهاست از کمک های مالی دول امپریالیستی برخوردارند

اما مشکل زمانی دست به گریبان برخی می شود که با محکوم کردن "چپ ها" که برایشان او "ایرج جان" بود، موضع خود را در قبال جاسوسی "ایرج جان" برای امپریالیستها و سازمان سیا، روشن نمی کنند

Komiteynorwej Irantribunal

سخنی با رفیق مرجان افتخاری

رفیق مرجان ضمن احترام اصل صحیحی را پیش گذاشته اید. وقتی فرمودید(!) "با منطق و به شیوه واقعا مارکسیستی مسائل را همه جانبه و با دید ما از شما می خواهیم که همان اصلی را که. موافقیم. ولی از شما رفیقانه یک تقاضا داریم ما با این اصل شما". انتقادی مورد بررسی قرار دهیم

برای دیگران پیش می‌گذارید، ابتدا در مورد خودتان رعایت کنید، به آن پایبند باشید و ابتدا به خود شجاعانه انتقاد کنید که شما نیز در "ایرج جان" گفتن و به او میدان دادن به عنوان بخشی از همان "چپ سنتی" ظرف 24 سال گذشته سهم بودید و سکوت کردید، تا بتوان دید که حداقل یک "چپ غیر سنتی" توانسته است که ابتدا با نقد خویش مسئله انتقاد و انتقاد از خود را "با منطق و به شیوه واقعا مارکسیستی مسائل را همه جانبه و با دید متأسفانه رسم بر این است زمانی که به انتقاد و انتقاد از خود میرسد همه انگشت اتهام را به جای نشانه گرفتن به! انتقادی مورد بررسی قرار" دهد مسئله انتقاد و انتقاد از خود سلاح برنده کمونیست‌هاست برای نیل به هدف نهایی (جهان کمونیستی). برای مبارزه با خود به دیگران نشانه می‌گیرند روشن است که مارکسیسم! گرایشات و یا خط رویزونیسم و آپورتونیسم غالب بر دیدگاه افراد یا احزاب و گروه‌ها در پوشش "چپ" و یا راست انقلابی و نه قلابی، صراحتا می‌گوید انتقاد از خود، و نه صرفا انتقاد از دیگران! مارکسیسم اصل را انتقاد از خود گذاشته است و نه انتقاد از رفیق مرجان امیدواریم که با گفتن چنین حقایقی از ما دیگران! در غیر این صورت مارکسیسم به آپورتونیسم و پوپلیسم عوام‌فریبانه مبدل خواهد شد دلگیر نشوید، چون به نظر ما (کمپته نروژ) شما رفیق دلسوزی و مبارزی هستید، اما مانند همه ما دارای اشکالات مشخصی نیز هستید. برای همین رفیقانه می‌گوییم تا زمانی که چنین نکنید (به خود انتقاد نکنید)، هنوز الفبای مارکسیسم را فرا. صراحت کلام ما را حمله شخصی به خود تلقی نکنید نگرفته اید و بقول خودتان "متأسفانه بخشی از فعالین چپ بطور سنتی به جای اندیشیدن و انتقاد از خود، مسائل را به طرف های مقابل پرتاب بله رفیق عزیز، ما ادعایی نداریم و خالصانه اعلام می‌کنیم بقول شما "تازه به میدان مخالفین ایران تریبونال پیوستیم"، ولی از درون ایران! "میکندند تریبونال به مخالفین اصولی آن پیوستیم و نه از خارج آن! ما با ایران تریبونال نا آشنا نیستیم و آنرا نسبتا خوب می‌شناسیم. و کماکان این پروسه شناخت ادامه دارد. پروسه شناخت پدیده‌ها یک شبه نیست. یک خط راست هم نیست. پروسه‌ای است طولانی، پر پیچ و خم و بسیار متضاد! البته بدون آنکه خواسته باشیم برای خود مدال و افتخاری دست و پا کنیم، نباید منکر شویم که ما قبل از شما و قبل از خیلی‌ها وارد این میدان شده ایم. و صراحتا می‌گوییم اطلاعاتی‌های ما با! زمانیکه ما وارد این میدان شدیم اکثر "چپ"‌ها در مورد آن متوهم بودند و متأسفانه کماکان چنین است توجه به اسناد و مدارک (گزارشات مستند غیر علنی) داخلی ایران تریبونال که شما و بسیاری از دوستان از آن بی‌خبرید، به افشاکاری‌هایی واقعی با اتکاء به متدلوژی علمی مارکسیسم دست زده است که با ذهنی گرائی‌های و حکم ناصحیح و غیر علمی بسیاری از رفقای و از جمله شما از بابت اینکه مجاهدین را مرکز رهبری سیاسی ایران تریبونال می‌خوانند فرق اساسی دارد! شما با کدام سند و مدرک ایران تریبونال چنین حکمی را صادر پس لطف کنید بجای تهمت زدن و خود را عالم دهر و مرکز حقیقت یابی دانستن، کمی از متدلوژی علمی ما با اتکا به اسناد درونی ایران کرده اید؟! تریبونال پروسه کشف حقیقت بیاموزید، همچنان که ما نیز اگر شما یا هر دوست و حتی دشمنی مطلب صحیحی بگوید را قبول خواهیم کرد. چون معتقدیم که حقیقت، حقیقت است و مهم نیست که چه کسی آنرا بیان کند، منتها اگر منطبق و بر مبنای واقعیات عینی و درونی (تضاد های درونی) هر پدیده باشد. ما معتقدیم که حقیقت به در خدمت منافع طبقه فرودست (پرولتاریا) است برای دست یابی به جهانی کمونیستی و از بین بردن ستم طبقاتی و استثمار فرد از فرد! در این پروسه ممکن است خطا رخ دهد و اشتباه کنیم ولی باید برای نیل به حقیقت و شناساندن آن به طبقه فرودست با صداقت و شجاعت کمونیستی آمادگی انتقاد از خود را داشت

جنبش انقلابی

به راست... راست

تغییر ایدئولوژی به رهبری رجوی به معنای حذف اندیشه‌های چپ در سازمان مجاهدین است به طور تدریجی و نه بلافاصله. به همین دلیل در سال 59 که حسین روحانی و من در باره ملاقات خود با خمینی در نجف از سال 49 تا 53، با نشریه پیکار مصاحبه‌هایی داشتیم از سازمان مجاهدین به عنوان نیرویی دمکرات یاد کرده ایم. به این معنا که هنوز فکر می‌کردیم سازمان مجاهدین کاملا عقاید سال‌های پیش از سال 50 یعنی گرایش‌های چپ و سوسیالیستی خود را از دست نداده است ولی به تدریج به اندازه‌ای از آن فاصله گرفت که به سازمان کنونی بدل گشت

در تاریخ سازمان مجاهدین سه انشعاب رخ داده است. تنها يك انشعاب به چپ داشته که ما باشیم. انشعاب دیگرش انشعاب رجوی ست به راست، مبنی بر کسب قدرت سیاسی به هر قیمت که آنرا در مواضع سازمان مجاهدین از قیام 1357 تا امروز می‌بینیم و فاصله‌ی این سازمان با آنچه در دوره اول بوده آشکار است. دیگری انشعاب میثمی ست باز هم به راست که در حمایت وی از رژیم جمهوری اسلامی دیده می‌شود با 12 سال انتشار نشریه "مجاهد" با کمک رژیم چرا که به این وسیله می‌شد در برابر سازمان مجاهدین (رجوی) دکه‌ای درست کرد و رژیم به آن احتیاج داشت. بعدها هم نشریه "چشم انداز" منتشر کرده که نزدیک به اصلاح طلبان است. برای او متأسفم. نمی‌دانم چرا شخصیت انقلابی سترگی مانند حنیف نژاد را باید تا این حد تنزل داد و خرافی معرفی کرد. میثمی می‌داند که این فقط به نفع رژیم است

مصاحبه کننده اول: ممکن است تاریخ این انشعابات را هم ذکر کنید؟

ت.ح: آنچه انشعاب نامیدم واقعه‌ای نیست که در کنگره‌ای یا مجمعی رخ داده و تاریخی دقیق داشته باشد. نشانه‌های انشعاب رجوی تقریبا در دادگاه سال 50 وجود داشت. دادگاه نظامی باید وکیل تسخیری را برای مجاهدین در دادگاه تعیین می‌کرد. وکیل تسخیری در دادگاه می‌گوید: "درست است که در منزل موکلم (ناصر صادق متهم ردیف اول) کتاب‌های مارکسیستی پیدا شده ولی وجود این کتاب‌ها در منزل وی به این دلیل بوده است که می‌خواسته اند به مارکسیست‌ها پاسخ بدهند". ناصر صادق بلافاصله می‌ایستد و می‌گوید: "چنین نیست. درست است که ما مسلمان هستیم ولی ما به مارکسیسم به عنوان يك مکتب مترقی اجتماعی احترام می‌گذاریم" (نقل به مضمون). اما می‌بینیم هنگامی که یکی از متهمان مجاهد در همان دادگاه می‌گوید: "ما افتخار می‌کنیم که همراه با کمونیست‌ها در میدان تیر اعدام می‌شویم"، مسعود رجوی می‌گوید: "ما و کمونیست‌ها برای آزادی و عدالت مبارزه می‌کنیم و با کمونیست‌ها تا اینجا همراه هستیم" (نقل به مضمون). رجوی به چنین مرزی بین مجاهدین و مارکسیست‌ها قائل است و عمیقا با ناصر صادق متفاوت است. رجوی است که باعث شده کسانی مانند ایریشمچی و بعضی دیگر که عمیقا دچار تردید شده بودند تغییر ایدئولوژی ندهند

سازمان سه انشعاب را از سرگذراننده که يك انشعاب به چپ بوده است یعنی همان جریانی که من عضو آن هستم و دو انشعاب به راست یکی از سوی رجوی و دیگری از سوی میثمی، شما از تاریخ دقیق آنها سؤال کردید. شاید بهتر بود در پاسخ می‌گفتم که انشعاب يك فرایند است و تاریخ دقیق ندارد. شاید بتوان برای ردگیری آن به گذشته‌نقب زد و به عنوان مثال گفته‌های رجوی را در دادگاه در برابر سخنان ناصر صادق قرار داد ولی بهتر است آن را همچون يك فرایند مورد بررسی دقیق قرار دهیم و البته در همان اول هم گفتم که تحقق انشعاب هنگامی است که رجوی پس از انقلاب به بازسازی سازمان مجاهدین پرداخت و حتی رجوی سه کتاب شناخت، تکامل و راه انبیا یعنی سه کتابی را که سال‌های قبل از 50 برای آموزش

ایدئولوژی مورد استفاده قرار می گرفت طی يك رشته سخنرانی ها که در دانشگاه پلی تکنیک (یا شریف) برگزار می شد به نحوی تغییر داد که با آموزش های گذشته سازمان متفاوت بود بخصوص در سازمان مجاهدین که فقط آن بخش از اسلام یا قرآن مورد بهره برداری قرار می گرفت که از آن امکان تفسیرهای مبارزه جویانه ای وجود داشتت
به نقل از مصاحبه تراب حفشناس : از گذشته تا آینده

جنبش انقلابی

این آقای مصداقی با این مصاحبه ای که با بی بی سی دارد واقعاً نوبره!!! آدم احساس می کند که ایشان بیانیه ای را همراه با اسامی

ایشان که خود را به نوعی در آن دادگاه ایران تریبونال سخنگو , و مدعی رعایت !! انقلابیون از روی ورقی از پیش آماده می خواند! عجیب است حقوق بشر در باره قربانیان و خانواده آنان میدانند , چگونه به خود اجازه می دهد همانند کسی که دارد فرمان قتل صادر می کند , آمریکا را متهم به سهل انگاری در دستگیری و محاکمه کسانی که از حقوق هموطنانشان دفاع کرده و بعضی از آنها در این رابطه به شهادت رسیدند و بعضی تا سر حد مرگ پیش رفته , و از زیر چنگالهای خون آشام اسلامی خود را به خارج رسانده اند می کند. آیا رسیدن به یک بلندگوی جهانی (بی بی سی) تا این حد کرده که یادش رفته خودش هم زمانی در زیر تیغ آنان پر پر می زده (به گفته خودش). سوال از آقای مصداقی این او را سراسیمه و از خود بی خود است که وقتی شما حقوق آن قربانیان و جان بدر بردگان از زیر گیوتین شاه و خمینی را پاس نمی دارید , چگونه می خواهید از حقوق قربانیان و جان بدر بردگان و خانواده های آنان در دهه شصت دفاع کنید!!! این تضاد و دوگانگی و با دوپل استاندارد را چطور می خواهید حل کنید؟؟ مگر خون آنها و جان آنها در آن دوران با این دوران فرق می کند؟؟ آیا دیگر می شود به شما اعتماد کرد و گفته های شما را یکطرفه و توام با بدبینی نسبت به بچه های کمونیست اعدای ندید؟؟ این همه کینه نسبت به کمونیستها و پیکاریها از کجا می جوشد؟؟ ایشان در واقع با آن مصاحبه و خواندن آن اسامی , ! شرم و حیا را یکجا بوسید و کنار گذاشت

جنبش انقلابی

آقای مصداقی بخواند و بداند!!! خاطره ای کوتاه از آن دوران... خردادماه سال شصت در قرنطینه زندان دستگرد اصفهان ساعت هشت نمایش بیشتر... شب اخبار سراسری از شبکه اول تلویزیون --- اولین خبر ! اعدام اسماعی

Marjan Eftekhari

Komiteynorweji Irantribunal

فکر مکتم شیوه ای که شما برای بحث، نقد و انتقاد از یک موضوع در پیش گرفته اید خیلی کودکان است. شما نگرانی خود را از این که من نوشتم این "چپ" بود که به مصداقی میدان داد فقط یک موضوع شخصی تلقی کردید. دوست عزیز، سالها است که مصداقی در سمینارها، مراسمها و بحث های رادیویی و پالتاکی به مناسبت دهه 60 از طرف "چپ" دعوت شده. و دوستان هم بندی سابق او، او را "ایرج جان" صدا میکردند. حالا اگر مثلا در شهر هامبورگ یک گروه هست که ایشان را دعوت نکرده. ولی نمی توان این واقعبیت را نادیده گرفت که ایشان در اکثر یادمان ها در شهرها و کشورهای مختلف سخنران بودند و به ایشان به عنوان یک فرد سیاسی "مجاهد" بها داده نشده. رجوع کنید به افیش های سمینارها، به رادیوها و ارشیو های آنها خواهید دید که بیش از هر زندانی سیاسی دیگری ایشان از طرف جریانهای مختلف چپ که برگزار کننده بودند دعوت شدند. چرا شما به جای اندیشیدن به این موضوع مسئله را شخصی میکنید. من هرگز نه برگزار کننده بودم و نه با ایرج مصداقی از نزدیک آشنائی دارم. در ضمن من تنها کسی نیستم که به این سیاست انتقاد داشتم بلکه به خوبی بیاد دارم که در جلسات پالتاکی کسان دیگری هم بودند که ایرج مصداقی را شیدا به خاطر "ضد چپ" بودنش زیر سؤال میبردند. و زندانیان سیاسی هم بودند که به کتاب های او و اطلاعاتی که در این کتابها نوشته شده مشکوک بودند.

ولی متأسفانه شما به جای بررسی این موضوع مسئله را شخصی تلقی میکنید. شما که مرکز چپ نیستید، شما هم مثل من و مثل خیلی های دیگر یکی از فعالین چپ هستید و نه چیزی بیش از آن. انتقاد و بحثی که من میکنم بسیار فراتر از این فرد یا آن فرد و کمیته شما چند نفره شما است. در حال حاضر کانون زندانیان سیاسی در تبعید که یک جریان چپ است و نزدیک به اقلیت، ایرج مصداقی را بعنوان سخنگو و تقریباً همه کاره انتخاب کرده است. آیا این جریان چپ نیست که او را انتخاب کرده؟

سؤال من از شما هم نه کوبیدن شما بلکه برای باز کردن موضوع بود که چرا و با چه دلالتی شما در ابتدا به ایران تریبونال پیوستید و بعد چه موضوعاتی و چه سیاستهایی باعث شد که جدا شوید؟ هر فعال سیاسی، هر تحلیل گری سیاسی، هر جریان و یا حزبی میتواند اشتباه کند. اما مهم این است که چگونه به این اشتباه برخورد میکند. چگونه انرا مورد بررسی قرار میدهد. چه درسها و چه تجربه ای از آن میگیرد.

ولی شما به جای صراحت و نقد خودتان که میتوانست برای همه آموزنده باشد به شیوه ای واقعانه قدیمی که لااقل برای من آشنا است سفسطه گراییه کار میکنید.

به نظر من دوران این برخوردهای و شیوه های کودکان مدتها است که تمام شده. و من حاضر نیستم به این شیوه که هیچ بار سیاسی ندارد ادامه بدهم.

یاسمین آزادی

سلام مرجان عزیزم، من بهیچ وجه ایرج مصداقی را قبول نداشتم و از اول میدانستم که این فرد ضد چپ است. البته قبول دارم که یک بخش زیادی از چپها به طوره مراتب برای ایشان دست میزدند.

Borhan Azemi

کامنت جدید از رفیق عزیز جنبش انقلابی

جنبش انقلابی

این آقای مصداقی با این مصاحبه ای که با بی بی سی دارد واقعاً نوبره!!! آدم احساس می کند که ایشان بیانیه ای را همراه با اسامی انقلابیون از روی ورقی از پیش آماده می خوانند! عجیب است!! ایشان که خود را به نوعی در آن دادگاه ایران تریبونال سخنگو، و مدعی رعایت حقوق بشر در باره قربانیان و خانواده آنان میدانند، چگونه به خود اجازه می دهد همانند کسی که دارد فرمان قتل صادر می کند، آمریکا را منم به سهل انگاری در دستگیری و محاکمه کسانی که از حقوق هموطنانشان دفاع کرده و بعضی از آنها در این رابطه به شهادت رسیدند و بعضی تا سر حد مرگ پیش رفته و از زیر چنگالهای خون آشام اسلامی خود را به خارج رسانده اند می کند. آیا رسیدن به یک بلندگوی جهانی (بی بی سی) تا این حد او را سراسیمه و از خود بی خود کرده که یادش رفته خودش هم زمانی در زیر تیغ آنان پر پر می زده (به گفته خودش). سوال از آقای مصداقی این است که وقتی شما حقوق آن قربانیان و جان بدر بردگان از زیر گیوتین شاه و خمینی را پاس نمی دارید، چگونه می خواهید از حقوق قربانیان و جان بدر بردگان و خانواده های آنان در دهه شصت دفاع کنید!!! این تضاد و دوگانگی و یا دویل استاندارد را چطور می خواهید حل کنید؟؟ مگر خون آنها و جان آنها در آن دوران با این دوران فرق می کند؟؟ آیا دیگر می شود به شما اعتماد کرد و گفته های شما را یکطرفه و توام با بدبینی نسبت به بچه های کمونیست اعدامی ندید؟؟ این همه کینه نسبت به کمونیستها و پیکارها از کجا می جوشد!!! ایشان در واقع با آن مصاحبه و خواندن آن اسامی، شرم و حیا را یکجا بوسید و کنار گذاشت پسندیدم

Borhan Azemi

کامنت شماره 2 و جدید از رفیق عزیز جنبش انقلابی

جنبش انقلابی

اخبار آقای مصداقی بخواند و بداند!!! خاطره ای کوتاه از آن دوران... خردادماه سال شصت در قرنطینه زندان دستگرد اصفهان ساعت هشت شب سراسری از شبکه اول تلویزیون --- اولین خیر! اعدام اسماعیل حسونند نوجوان دبیرستانی در شهرستان مسجدسلیمان از هواداران پیکار... دومین خیر اعدام علیرضا رستمی معلم پیمانی در شهرستان مسجدسلیمان از هواداران مجاهدین... این دو از اولین اعدامیهایی بودند که در اخبار سراسری پخش شد.... دو تا از بچه های مجاهدین در قرنطینه که بیش از صد زندانی عادی و سیاسی در آن بود. شروع به زمزمه سرود های انقلابی کردند... یکی از آن سرود ها که با افتخار خوانده می شد، این بود! سرکچه کمینه.. مجاهد پر کینه... آمریکایی بیرون شو خونت روی زمینه..... این سرود متعلق به قبل از انقلاب بود که مجاهدین و مجاهدین م-ل آن را با افتخار می خواندند. سوال این است! چرا شما از گذشته مبارزاتی خود و سازمانتان در برابر امپریالیسم و ایجاد یک جامعه برابر و بدون طبقه که مدعی آن بودید شرم منده می باشید؟ چرا شما با تمام توان تبلیغاً تیتان سعی در نشان دادن و آدرس غلط دادن به امپریالیستها در مورد گذشته خودتان دارید؟! کینه اتان نسبت به بهترین فرزندان خلق تا به کجا ادامه دارد (حتی در لو دادن و معرفی کردن انقلابیون آن دوران به امپریالیسم)؟؟؟ چرا شما از تمام اعدامیهای دهه شصت مجاهدین که با شعار ضد امپریالیستی-ارتجاعی و برای ایجاد یک جامعه ضد طبقاتی! به پای جوخه های اعدام رفتند، حرفی نزده و به نوعی در صدد جعل و وارونه کردن تاریخ هستید؟؟ مجاهدین آن دوره با شعارهایی که شما و امثال شما امروزه می دهید کاملاً بیگانه بودند. من با ده نفر از آنها که بحثشان با بچه های چپ این بود: که ما نمایندگان پرولتاریا هستیم و ما هستیم که مبارزه اصلی را بر علیه امپریالیسم به پیش می بریم! و ما هستیم که جامعه بی طبقه توحیدی و سوسیالیستی را ایجاد می کنیم! از نزدیک آشنا و رفیق بودم. سوال اساسی و مهم این است که آیا اهداف و آرمان فعلی شما با اهداف و آرمان جانباختگان و شهدای دهه چهل پنجاه و شصت مجاهدین یکی است؟؟؟ آیا عدم مطرح کردن اپیدئولوژی و آرمانهای اعدامیهای دهه شصت در دادگاه تریبونال، با پنهان کردن و جعل تاریخ آن دوران، یک هدف و یک سناریو را به موازات هم به پیش نمی برد؟؟؟ مسائلی را که در این مصاحبه مطرح کردی چند بار با دقت نگاه کن! بجز مضحکه کردن خود در برابر افکار عمومی ایرانیان داخل و خارج هیچ چیز دیگری را گواهی نمی دهد؟.... آقای مصداقی تمام آن اعدامیها اعم از مجاهد و کمونیست آرمانشان برابری و آزادی و قطع ید از سرمایه داران و امپریالیستها بود و لاغیر! و سرودشان در بیرون راندن غارتگران داخلی و خارجی بود و امپریالیستها و ایدای داخلیشان این را بخوبی دریافته و به همین دلیل بود که دست به قتل عام آن عزیزان زدند.... ننگ و نفرین بر!!! امپریالیسم و مزدوران داخلیشان

ترس در تهران

درد به رفقای عزیز

یک گزارش خواندنی از تهران

تحریمها و تهدید به حمله نظامی - بعد از بالاگرفتن تهدیدات لفظی اکنون تمام نشاتنه ها حاکی از آن است که تهدید به برخورد رقابت تسلیحاتی،

نظامی تنها کلام توخالی است. اما مردم در خیابان های تهران دلواپس اند

مینا، سی و دو ساله، عزمش را جزم کرده است. پیش از جنگ، قبل از آن که آژیر حمله هوایی، انفجارها و آژیر آمبولانسها به صدا درآید، آنجا را ترک می کند

قاعدتاً تصمیم سختی نیست. دیگر جرأت نمی کند به عنوان روزنامه نگار کارش را ادامه دهد و از شغل تازه و اتاق کارش دلزده است. مینا باز داشت

شده، بازجویی شده و آزاد شده است. حتا در نیمه شب، مأموران امنیتی به او تلفن زده اند

!- به عاقبت کار فکر کن

- حیف نیست بلایی بر سر خواهر کوچکت بیاید؟

او می‌داند که چه بر سر دیگر روزنامه‌نگاران آمده است. به خانه‌شان یورش برده‌اند. خیلی‌ها در زندان اوین محبوس‌اند - در بند ناشناخته ۲۰۹ اوین - را مبدل به بزرگ‌ترین زندان روزنامه‌نگاران جهان کرده است. مجبور به اعتراف شده و صدها تن از آنها ناگزیر به ترک وطن و پناهمجویی ایران که در کشورهایمانند ایالات متحده، فرانسه، آلمان و سوئد شده‌اند

مینا فکر می‌کند که دوستان زیادی در سراسر دنیا دارد. با این وجود هنوز دودل است. چرا که عاشقانه خانواده‌اش، شهرش و وطنش را دوست دارد. همان کوه و آن اسکی کردن‌ها، همان ساحل دریای مازندران

مینا می‌اندیشد که کاش جنگ هرگز پیش نیاید

نیز آمریکا در طول تابستان هر هفته کشمکش بر سر ایران سیر صعودی داشت. اسرائیل تهدید به حمله می‌کرد. نامزدهای ریاست جمهوری در مجبور به واکنش علیه ایران می‌شدند. رئیس دولت در ایران هم پاسخی تهدید آمیز و جنگ طلبانه می‌داد. این بیشتر شبیه یک سایه‌بازی (۱) است که در تاریخ‌روشنای آن، تشخیص راست و غلط مشکل است

ادامه گزارش را در لینک زیر بخوانید

با تشکر

زری

<http://www.irandarjahan.net/%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%85%D8%A7%D8%B9/%D8%AA%D8%B1%D8%B3-%D8%AF%D8%B1-%D8%AA%D9%87%D8%B1%D8%A7%D9%86.html>

بحران فراگیر سرمایه، نقد اقتصاد سرمایه‌داری^[۱]

(۱۷)

«کار، پیش از هر چیز فرایندی بین انسان و طبیعت است، فرایندی که انسان در آن به واسطه‌ی اعمال خویش سوخت و ساز خود را با طبیعت تنظیم و کنترل می‌کند. وی با مواد طبیعی چون نیروی طبیعی روبرو می‌شود. و قوای طبیعی پیکر خود، بازوها و پاها، مغز و دست‌ها خود را به حرکت در می‌آورد تا مواد طبیعت را در شکلی سازگار با نیازهایش تصاحب کند. درحالی‌که انسان از طریق این حرکت بر طبیعت خارجی اثر می‌گذارد و آن را تغییر می‌دهد، هم زمان طبیعت خود را نیز تغییر می‌دهد. وی توانمندی‌هایی را که در این طبیعت نهفته است تکامل می‌بخشد و این نیروها را تابع قدرت مطلق خویش می‌کند...»^[۲]

بورژوازی تمامی این سوخت و سازها و توانایی‌های انسان را در مبادله‌ی سازنده، به ضد سرشت آن، به ویرانگری و به استثمار می‌گیرد. این مناسبات، سرانجام، جهان را به‌نابودی می‌کشاند. کمونیسم ضرورت بازگرداندن این روند به طبیعت انسانی خویش است.

در کشاکش بحران و فلاکت، کارگزاران سیاسی سرمایه، در ماه اوت سال ۲۰۱۲ در پی دهها نشست و چاره جویی‌های اضطراری، در دو سوی اطلس، رمیافت‌های حیاتی گذرای این ماه تا ماه دیگر را پیش روی گذاردند:

1 - گام نخست در اروپا، از سوی رئیس بانک مرکزی اروپا، بیانیه شد که میزان بدهی های اسپانیا و ایتالیا را با اوراق قرضه‌ای که ارائه می‌دهند، خریداری می‌کنند. این به معنای، پرداخت وام، در ازای بهره و افزایش بار کمر شکن بدهی‌هایی که باید از استعمار نیروی کار و هستی مردم برآورده و سرشکن شود تا بانک‌ها از ورشکستگی‌های بیابند، فریب‌ترها، عظیم‌تر شوند و حاکمیت سرمایه دوام یابد.

2 - روز ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۲، در آنسوی اطلس، در ایالات متحده آمریکا، بن برنانکی، رئیس فدرال رزرو، اعلام کرد که تنها در بازار مسکن ماهیانه بین ۸۰ تا ۹۰ میلیارد دلار (افزون بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار در سال) اوراق قرضه خواهد خریداری کرد. بن برنانکی، پیش‌تر چنین وعده‌های بی‌پشتوانه و آرام بخشی داده بود. **بازگشت دوباره به حباب مسکن.**

3 - به بازار مسکن بزرگترین بازار کار و تقاضا و سود آور- نه همانند بخش خودروسازی فورد و کرایسلر ووو که باید از میدان خارج شوند- میدانی است که تنفس مصنوعی داده می‌شود.

در پی این ابراز، ۵ تا ۷ درصد بازار طلا، نفت و شاخص‌ها- این سه تکیه گاه کنونی بورژوازی جهانی- در بازار بورس افزایش یافت. این گریزگاه و شوکی مثبت به بازار غرق در بحران است-به این امید تا رونقی گذرا به شمار آید. این نرخ‌ها بنا به ماهیت بحران زای سرمایه (عرضه و تقاضا و مکانیزم بازار ووو) شکننده و ناپایدار است. بن برنانکی وعده داد که در کشورش تا سال ۲۰۱۵، بهره‌ی بانکی را که اکنون نزدیک به صفر است، افزایش نخواهند داد.

در این کشاکش بحران زاء، بار دیگر به بحران باز می‌گردیم.

یونان

روز ۱۸ اکتبر ۲۰۱۲، اعتصاب عمومی یونان را فراگرفت. مقاومت در برابر نشست سران اتحادیه اروپا. گلوله‌های پلیس ضد شورش، پاسخ سرمایه‌داران بود.

رهبران اتحادیه‌های کارگری، در برابر فشار کارگران خشمگین، به مهار و کنترل طبقه کارگر، وظیفه دارند. اتحادیه‌ها و رهبرانشان واسطه بازتولید سرمایه و مناسبات، در برابر استبداد ریاضتی سرمایه، کاهش دستمزد کارگران، حقوق کارمندان و بازنشستگان و... رفرم‌هایی می‌خواهند. خط قرمز سرمایه، همان فراتر رفتن از اهداف اتحادیه‌ها است. می‌گویند، این سیاست انقباضی، «راه حل نیست و تنها اوضاع مردم یونان را بدتر خواهد کرد»، موضوعی که هم اتحادیه‌های از آن بیمناکند هم سرمایه‌داران حاکم.



بیستمین روز اعتصاب سراسری در یونان به حکومت، سرمایه‌داران و اتحادیه‌های کارگری تحمیل شده است. ملوانان، کارکنان بندرها و کشتیرانی، پزشکان، آموزگاران، تاکسی رانان، کارکنان برج‌های مراقبت پرواز فرودگاه‌ها و... همه به اعتصاب سراسری پیوسته‌اند. هزاران کارگر شاغل و بیکار، همراه دیگر قربانیان سرمایه، به میدان مرکزی شهر آتن، رهسپارند؛ پلیس سرمایه را به بندان برپا کرده است. در سراسر یونان، همانند آتن، خیزش خیابانی، سیل جاری مردم را به نمایش می‌گذارد. در میدان‌ها و خیابان‌ها پلیس آتش و گاز اشک آور گشوده است.



کارگری با اعتراض در حالی که سران سیاسی سرمایه در نشست بروکسل را نشانه گرفته است، می‌گوید: «هیچ کارگری در یونان نیست که زندگی اش بدتر نشده باشد. ما دیگر به آنها اطمینان نداریم، آنها از هر سو به ما فشار می‌آورند.»

کارگری دیگری می‌افزاید: «امیدوارم آنها [سران اتحادیه اروپا] ما را ببینند. به آنها می‌گوییم که واکنش نشان می‌دهیم و اجازه نخواهیم داد که این اقدامات علیه کارگرها انجام شود.»



مارکس گویی در این اعتصاب سراسری کارگران حضور دارد:

«دنیا پس از مرگ من چه دریا چه سراب، شعار هر سرمایه دار و هر کشور سرمایه داری است. بنابراین سرمایه هیچ اهمیتی به سلامتی و طول عمر کارگر نمی‌دهد، مگر جامعه او را مجبور کند. پاسخ سرمایه به شکایات مربوط به انحطاط جسمانی و ذهنی، مرگ زودرس، شکنجه ناشی از زیادکاری این است: «آن‌گاه که این رنج [شکنجه] بر لذت (سود) ما می‌افزاید، چه جای عذاب بردن است؟» اما به طور کلی باید گفت که آشکارا این امر به حسن نیت یا سوء نیت فرد سرمایه‌دار باز بسته نیست. در رقابت آزاد، قانون‌های درونی تولید سرمایه‌داری چون نیرویی جبری، که نسبت به او خارجی هستند، در مقابل او قرار می‌گیرند.»ⁱⁱⁱ

مرکل در پی، نشست اضطراری و توافق برای کنترل بانک‌ها، به یونان آمد. مردم با صلیب شکسته رویاروی مرکل، صدر اعظم آلمان آمدند. دیکتاتور در سنگر ارتشیان افزون بر ۵۰۰۰ گارد و تک تیراندازان گارد ویژه توانست چند ساعتی در دلهره بماند و بازگردد. صدر اعظم رایش، فرمان تروئیکا را دیکته کرد و به آلمان بازگشت.

تظاهرات و اعتصاب یونانی ها آتن را فلج کرد

19/10 08:00 CET



اسپانیا

بحران در اسپانیا در سال ۲۰۰۸ اوج گرفت. با کاهش رونق بازار مسکن و صنعت ساختمان سازی و امداران کم توان، در بازپرداخت وامهای خرید مسکن خود در مانده بودند. بانکهای کم مایه تر، در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند و دولت به تزریق پول، روی آورد. تورم و بحران فزونی گرفت.

رشد اقتصادی کاهش یافت و سیاست بیکار سازی، نخستین اقدام خنثی سازی به سود بحران سرمایه داران بود. با افزون بر ۲۵٪ بیکار، اسپانیا، بالاترین نرخ بیکاری در اروپا را داراست. اقدامهای خنثی سازی بحران، کارگران و شاغلین و نیروهای جویای کار را به قربانگاه بانکها برد. با فراگیر شدن و ژرفایابی بحران بدهیها، اسپانیا، دومین کشوری است که در پی یونان در آستانه ورشکستگی میخمد. بانک «بانکیا» که از ادغام ۷ بانک بزرگ اسپانیا در سال ۲۰۱۰ برای نجات از بحران بر پا شد، خود در آستانه ورشکستگی کژ شد. مدیران اجرائی بانکیا، هراسناک در نخستین روزهای خرداد ماه ۱۳۹۱ در یک کنفرانس خبری اعلام کردند که بزرگترین بانک این کشور در آستانه ورشکستگی کشیده شده است. نخستین تنفس مصنوعی این بیمار در دم مرگ، بیست و چهار میلیارد یورو کمک مالی دولت بود. دمیدن زندگی به صندوق بانک، ستاندن زندگی از کارگران و لایههای پایین اجتماعی است - در پی این درخواست، داد و ستد سهام بانک در بازار سهام مادرید معلق ماند تا از کاهش شدید ارزش سهام بانک، پیشگیری شود. بانک «بانکیا» اسپانیا اعلام کرده است که تنها در سال ۲۰۱۱ با زیانی افزون بر ۲.۹۸ میلیارد یورویی گذرانیده است - مرکز مالی و اعتبارسنجی «استاندارد اند پور» رتبه اعتباری این بانک و چهار بانک اسپانیایی را کاهش داد. بانکیا دو هفته پیش از این خبر، وامی به میزان ۴.۴۷ میلیارد یورو از سوی مرکز وام اسپانیا دریافت کرده بود.

اسپانیا باید دستور تروئیکا را، پیش و بیش از همه از مردم، بر دوش کارگران سربار سازد تا سومین بستهی آرام بخش وام جبرمندی شده را دریافت کند. افزایش مالیات بر فروش، یا «مالیات ارزش افزوده»، برای مصرف کنندگان، افزایش سن بازنشستگی تا ۶۷ سال، کاهش دستکم ۱۵٪ دستمزدها و حقوق، هجوم سرمایه به دستمزدها. این بخشی از راهبردهای خنثی سازی بحران سرمایه است.

روز ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۲، مادرید شاهد یک خیزش با شکوه است. در این روز اسپانیا با شعار «پارلمان را تسخیر کنید!» بهپاخاست. مادرید با زنان و جوانان و کارگراناش، پیشتاز این خیزشاند. افزون بر ۱۳۰۰ پلیس ضد شورش، پاسداری از پارلمان را وظیفه داشت. پارلمان و نخست وزیر و دیگر مراکز دولتی در محاصرهی مردم است. تا روز ۲۹ سپتامبر برای سومین بار پیایی، اسپانیا در فوران است. دولت «راخوی» نخست وزیر اسپانیا در تلاش است تا کسری بودجه اسپانیا را در سال ۲۰۱۲ به ۶.۳ و در سال ۲۰۱۳ به ۴.۵ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور برساند.^[۱۷]

خبرگزاری رسمی چین - **شینخوا** - گزارش داد که اعتصاب کارکنان بخش سیستم حمل و نقل عمومی در اسپانیا، سبب شد تا مسافران امروز دوشنبه از شهرهای مادرید و بارسلون با مشکل روبرو شوند. خدمات وسایل حمل و نقل عمومی همچون مترو و اتوبوس امروز دوشنبه محدود شد و قیمت بلیطها نیز افزایش پیدا کرد. این سومین اعتصاب در مادرید و چهارمین اعتصاب در بارسلون بود. اسپانیا در روزهای ۲۲، ۲۶ و ۲۹ اکتبر (۲۰۱۲) نیز شاهد اعتصابهای دیگری است. اتحادیهها مهار و کنترل جنبش طبقاتی را وظیفه دارند. این دیرینگی سیاستهای اتحادیهها صنعتی، تا کنون از مهمترین فاکتورهای بازدارنده جنبش انقلابی کارگران بوده است. کارگران باید همچنان چون «طبقه‌ای درخود» بمانند. دولت اسپانیا میزان ربودن از گلوی جامعه- یا بهبیان اقتصاد سیاسی سرمایه «ریاضت‌ها» (Austerity) را در سال آینده میلادی (۲۰۱۳) سی و هشت میلیارد و ۹۵۶ میلیون یورو و در سال ۲۰۱۴ مبلغ ۵۰ میلیارد و ۷۵ میلیون یورو اعلام کرده است.^[۱۷]



این یعنی ربایش باز هم بیشتر از نان و زیست و هستی مردم. شرایط وخیمتر از این هاست. دولت "ماریانو راخوی" (Mariano Rajoy) از سوی تروئیکا، بایستی تا آخر ماه اکتبر ۲۰۱۲، این طرح بودجهی ضدانسانی را برای سال ۲۰۱۳ اسپانیا به تصویب پارلمان برساند. با تصویب این طرح فلاکتبار، بیش از سی و دو میلیارد یوروی دیگر از خدمات عمومی، دستمزدها و حقوق حقوق بگیران و و ر بوده می‌شود. نخست وزیر دولت اسپانیا، وظیفه دارد که تا سال ۲۰۱۴ یکصد و دو میلیارد یورو از هزینه‌های ضروری و جاری را به سود سرمایه‌داران، صرفه‌جوئی کند. اعلام شد که کسری بودجهی دولت اسپانیا روز به روز افزایش یافته و در درازای هشت ماه اول سال ۲۰۱۲، این کشور، افزون بر پنجاه میلیارد یورو، کسری بودجه داشته است.

طبقه کارگر

کارگران اسپانیا و در پیشاپیش آنان، معدنچیان در اعتراض به سیاست‌های ریاضتی حکومت سرمایه با پلیس ضد شورش رویاروی شدند. وزیر دارایی اسپانیا، «کریستوبال مانتورو»، بدهی اسپانیا را در پایان سال جاری (۲۰۱۲) برابر با هشتاد و پنج و سه دهم درصد (۸۵,۳٪) کل تولید اقتصادی که در سال ۲۰۱۳ افزون بر ۹۰,۵ درصد کل تولید اقتصادی خواهد رسید، اعلام کرد. در تظاهرات سی سپتامبر ۲۰۱۲ - نهم مهرماه ۱۳۹۱ اسپانیا پر شور و خشمگین‌تر از روز گذشته به‌پا خواست. ماریانو راخوی، نخست‌وزیر اسپانیا چهارشنبه ۱۱ ژوئیه (۲۰۱۲) کارگزاران سرمایه در پارلمان را با طرح‌های ضد انسانی بحران دولت هماهنگ کرد. کاهش پاداش آخر سال در کریسمس، کاهش دستمزد کارگران و حقوق کارمندان، حتی تا یک سوم میزان کنونی، افزایش مالیات بر فروش تا ۲۱ درصد و... تنها بخشی از این طرح ضد انسانی است. این اعلام، همزمان است با حضور هزاران کارگر و در پیشاپیش، معدنچیان در برابر پارلمان. پارلمان ستاد سرمایه‌داران است- باید که، طبقاتی تسخیر شورایی شود.

تروئیکا، وزیران اقتصاد و داریی حوزه یورو، پرداخت وام ۳۰ میلیارد یورویی با بهره را به پیش‌برد طرح افکندن بار بحران بر دوش کارگران مشروط کرده است.



میدان نپتون- مادرید، ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲

زمین‌کاوان

معدن چیان تازه رسیده به دروازه های مادرید، با پای پیاده از صدها کیلومتری شمال اسپانیا به این شهر شتافته‌اند. دولت با کاهش یارانه‌های صنعت زغال‌سنگ از ۳۰۱ میلیون یورو در سال ۲۰۱۱ به ۱۱۱ میلیون یورو در سال ۲۰۱۲ این صنعت را به بهانه کمبود آوری به ورشکستگی کشانیده است. در این روند، هزاران کارگر به لشکر بیکاران پیوستند. شمار کارگران در این صنعت، افزون بر ۳۰ هزار نفر را برآورد شده است. نیمه شب سی سپتامبر ۲۰۱۲، زمین‌کاوان، با کلاه‌های ایمنی و با چراغ‌های روشن به سر، در خیابان‌های مادرید به مارش پرداختند.



پرتغال

اعتصاب و اعتراض‌های سراسری در پرتغال، گلوبالیسم خیزش علیه سیاست‌ها و عملکردهای ضدانسانی مناسبات سرمایه‌داری دهه نخست هزاره سوم را به نمایش می‌گذارد. لیسبون، پایتخت پرتغال، جمعه شب تا صبح در خیزش است. روز هاست که افزون بر لشکر بیکاران که دولت نرخی افزون بر ۱۵ در صدی آن را اعلام کرده، به همراه کارگران شاغل و دیگر بخش‌ها و لایه‌های گوناگون اجتماعی مورد تهاجم تباهی آفرین سرمایه فرار گرفته، در سراسر پرتغال در اعتراض و خیزش‌اند.

دولت ائتلافی پرتغال از سوی بانکداران جهانی، کارگزار است تا برای مقابله با بحران مالی، در سال آینده از دستمزد برده های سرمایه، ماهیانه به جای ۱۱ درصد تا کنونی، ۲۳ درصد برای برآورده سازی مالی هزینه‌های خویش، از طبقه کارگر، زورستانی کند. در برابر، حکومت، نماینده طبقه حاکمه، سهم کارفرمایان از ۲۳ و ۷۵ درصد در صد را به ۱۸ درصد کاهش می‌دهد. این یک دهن کجی تبهکارانه به افکار عمومی است. برآمد خشن کارگران به ویژه، واکنشی به این وقاحت بود.

پدرو پاسوس کونیلو، نخست وزیر، در برابر خشم جنبش ضد سرمایه‌داری، نهاد مشورتی حکومتی، «شورای ملی»، را به یاری خواست. کونیلو تنها گفت که «کور و کر نیست» و آماده است تا با اتحادیه‌ها و نمایندگان حقوق بگیران، پیرامون چگونگی پیشبرد این سیاست^۱ ضدکارگری به گفتگو بنشینند.

گفتگو با اتحادیه‌های صنفی سوسیال دموکراتیک و رفرمیست و رهبران ضدکارگری اشان البته که به مراد بورژوازی و همیشه در داد و ستدها به سود سرمایه بوده است. کونیلو، نیز مأمور است تا فرمان زورستانی هفتاد و هشت میلیارد یورویی اتحادیه اروپا و صندوق جهان پول، از گلوی مردم را مدیریت کند.

... ادامه دارد

حلقه استکھلم

عباس منصوران

^۱ بخش‌های پیشین این نوشتار از جمله در سایت‌های زیر بازتاب یافته‌اند (با پوشش از دست‌اندر کاران سایت‌های دیگری که از بازتاب این نوشتار از سوی آنها بی‌خبریم):

سایت‌های <http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=28834>, www.communshoura.com,

[http://www.gozarehgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=11727&tx_ttnews\[backPid\]=23&cHash=f258e91d6f](http://www.gozarehgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=11727&tx_ttnews[backPid]=23&cHash=f258e91d6f),

http://www.ofros.com/maghale/mansoran_bohran.htm, <http://www.tipf.info/bohrane,sakhtare,sarmaei>.

ⁱⁱ کارل مارکس، سرمایه، ترجمه حسن مرتضوی، صص ۲۰۹-۲۱۰ نشر آگاه، چاپ نخست، تهران ۱۳۸۶.

iii مارکس، کاپیتال، کتاب اول، ترجمه حسن مرتضوی، بخش کار روزانه، ص ۳۰۱، نشر آگاه، تهران چاپ نخست، ۱۳۸۶.

iv Associated Press 29 september 2012.

v http://news.xinhuanet.com/english/world/2012-10/01/c_131884240.htm

vi یورو نیوز، <http://persian.euronews.com/2012/09/22/portugal-gives-up-on-controversial-tax-levy>

انقلاب اکتبر و رهایی زن

حقوق قانونی و تثبیت رفتارها و نرم های جدید

بخش اول

آثر ماجدی

مقدمه

انقلاب اکتبر یکی از مهمترین لحظات تاریخ جنبش برابری طلبی زنان است. برای اولین بار در تاریخ بشریت یک جنبش توده ای وسیع یک انقلاب عظیم، تعهد خود را به برابری زن و مرد اعلام کرد. نظام و دولتی که با پیروزی این انقلاب تولد یافت، از همان لحظه نخست به امر رهایی زنان همت گماشت. کلیه قوانینی که نسبت به زنان تبعیضی قائل می شد، لغو گردید. برابری زن و مرد در کلیه عرصه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بصورت قانون تصویب شد؛ سازمانی برای پیشبرد این امر مهم ایجاد گردید که وظیفه آگاه کردن جامعه نسبت به برابری زن و مرد، بسیج زنان برای گسترش هر چه بیشتر این حقوق تازه بدست آمده و امحاء تمامی سنن عقب مانده و دست و پاگیر زنان را بعهده داشت. تعهد دولت و نظام جدید صرفاً به تصویب قوانین ختم نمی شد، پیاده کردن این امر در عمل یکی از وظایف مهم آنرا تشکیل می داد.

دستاوردهای این تجربه آنچنان عمیق و گسترده است که علیرغم شکست آن در نیمه راه، نه تنها مهر خود را بر جنبش بین المللی زن هم دوره خود کوبید، بلکه جنبشی که چند دهه بعد در غرب شکل گرفت نیز بسیار از آن متأثر شد. اما این جنبش در نیمه راه شکست خورد نه به این خاطر که پیشتازان انقلاب اکتبر از جوابگویی به مساله زن عاجز بودند، نه به این خاطر که سوسیالیسم با برابری زنان خوانایی ندارد، نه به این خاطر که رهبران انقلاب و ایدئولوژی ای که بر انقلاب ناظر بود مطالبات و خواست زنان را تابع جنبش عمومی سوسیالیستی کردند، بلکه به این خاطر که خود جنبش عمومی و برنامه و اهداف ناظر بر انقلاب شکست خوردند؛ بیک عبارت، حکومت کارگری در روسیه شکست خورد. از این تجربه و از تلاشهای خستگی ناپذیر فعالین آن بسیار می توان آموخت. بهمین خاطر در سالگرد انقلاب اکتبر، در چند شماره نشریه یک دنیای بهتر به بررسی و تحلیل برخی جوانب آن خواهیم پرداخت.

قوانین جدید

دولت شوراهای در همان ابتدای بقدرت رسیدن کلیه قوانینی را که نسبت به زنان در جامعه و خانواده تبعیض قائل می شد یا موقعیت پایین تر زنان را تثبیت می کرد، ملغی نمود و مبارزه ای وسیع علیه سنتهای اجتماعی که فردوستی زنان را تداوم می بخشید، سازمان داد. قوانین جدید نه تنها در زمان خود بسیار انقلابی، رادیکال و پیشرو بود، بلکه با استانداردهای کنونی نیز این قوانین بسیار پیشرفته محسوب می شود. لنین در دومین سالگرد انقلاب اکتبر بحق با افتخار در توصیف این قوانین گفت:

"در عرض دو سال قدرت شورایی در یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپا خیلی بیشتر از کلیه جمهوری های پیشرفته، روشن و دموکراتیک جهان در عرض ۱۳۰ سال برای رهایی زن و برای اینکه زن با جنس قوی برابر شود، کار انجام داده است." (لنین، کلیات آثار انگلیسی، جلد ۳۰، ص ۱۲۲).

در موقعیتی دیگر لنین یادآور می شود که "هیچ دولت و هیچ سیستم قانونگذاری دموکراتیکی حتی نصف آنچه را که دولت شوروی در اولین ماههای موجودیتش برای زنان انجام داده، متحقق نکرده است." (همانجا، ص ۴۳). برای اینکه نشان دهیم که گفته لنین صرفاً یک ادعا نیست، تنها یک نمونه کوچک را متذکر می شویم: در زمان انقلاب اکتبر، نروژ، دانمارک، فنلاند و ایسلند تنها کشورهایی بودند که زنان در آنها از حق رای برخوردار بودند. در انگلستان در سال ۱۹۱۸، در آمریکا در سال ۱۹۲۰ و در سوئد در ۱۹۲۱ زنان حق رای بدست آوردند. در فرانسه و ایتالیا زنان تا سی سال بعد از آنها از حق رای محروم بودند +

تعمیم کامل حقوق شهروندی به زنان، به انحلال موانع حقوقی و اعلام برابری کامل حقوق زن و مرد محدود نشد. دولت انقلابی جدید اقدامات معینی را بمنظور پیاده کردن این حقوق و تضمین برابری در عمل، انجام داد. طبق قوانین جدید، زنان شهروندان کامل و برابر محسوب می شدند و از حقوق و وظائف یکسانی بمانند یک شهروند برخوردار بودند. یک مساله مهم این بود که حقوق و وظایف شهروندی به عرصه های حقوقی و سیاسی محدود نمی شد و فعالیت های اقتصادی و اجتماعی را نیز شامل می گردید. در سطح حقوقی، اگر چه نه همیشه در عمل، کار موظف همگانی برای زنان هم مثل مردان مقرر شد.

حقوق و استقلال اقتصادی

قانون کار و قانون اساسی سال ۱۹۱۸ کار را بعنوان شکلی از خدمت به جامعه و یک وظیفه شهروندی تعریف می کرد. فرمانی که بدنبال این قانون صادر شد، خدمات کاری از جمله کار موظف همگانی را به زنان تعمیم داد. البته لازم بتذکر است که در عمل اصرار بر تعهد زنان به کار در خارج از محیط خانه، بشکل تلاشی برای تغییر سنتها و توقعات اجتماعی پیش رفت و برای اجرای آن زور و اجباری بکار برده نشد. این تلقی از حقوق شهروندی و تعمیم آن به زنان تأثیری انقلابی و متحول کننده بر موقعیت زنان در جامعه داشت. حتی اگر بخاطر موانع واقعی اقتصادی و سیاسی میسر نشد که این قانون بسرعیت مادیت یابد، صرف رسمیت یافتن آن بعنوان حقوق پایه ای و آموزش و تبلیغ آن موجبات تحول در برخوردها و توقعات اجتماعی و تغییر تلقی های عمومی از نقش زن و مرد و تقسیم کار سنتی بر مبنای جنسیت را مهیا می کرد. بویژه این امر را باید در چهارچوب جامعه عقب مانده روسیه در نظر گرفت.

قوانین متعددی برای تامین و تسهیل استقلال اقتصادی زنان بتصویب رسید. کلیه قوانینی که آزادی حرکت و سفر زنان را محدود می کرد، ملغی شد. دیگر زنان موظف نبودند که هنگام تغییر محل زیست شوهر، او را همراهی کنند. تغییرات مهمی که در مناسبات ملکی و قوانین وراثت ایجاد شد، نقش اقتصادی خانواده و نقش مافوق مرد در آنرا تضعیف کرد. قوانین دیگری به زنان حق تصاحب زمین، قرار گرفتن در راس خانواده و شرکت در کمون های روستایی را داد و قوانین بعدی این حق را برای زنان قائل شد که در مزارع اشتراکی بعنوان فرد و نه بعنوان بخشی از خانوار دستمزد دریافت کنند. تصویب چنین قوانینی قدمی مهم در جهت متحول کردن مناسبات عقب مانده و مردسالار روستاها بود.

بعلاوه، با این نیت و استدلال که حقوق و امکانات تازه کسب شده به بار بیشتری بر دوش زنان و فرزندانسان بدل نشود، طبق فرمان مصوب ۱۱ نوامبر ۱۹۱۷، روز کار به ۸ ساعت تقلیل پیدا کرد، اضافه کاری، کارهای زیر زمین و شبکاری برای زنان ممنوع شد. اصل پرداخت دستمزد برابر در مقابل کار برابر هم بتصویب رسید. قوانین حمایتی از زنان در بازار کار در آن مقطع در میان جنبش حقوق زن قوانینی بحث برانگیز محسوب می شدند. بخشی از جنبش دفاع از حقوق زنان چنین حقوقی را به زیان زنان ارزیابی می کردند، با این استدلال که شناسن زنان را در بازار کار کاهش می دهد. از طرف دیگر در میان بخشی از جنبش سوسیالیستی این استدلال مطرح می شد که اگر کاری زیان بار است باید برای زنان و مردان بیگسان ممنوع یا محدود شود. و بعلاوه، غیر از محدودیت هایی بر کار زنان در طول بارداری، استدلال می شد، که چنین محدودیت های بنفع زنان نیست. تصویب این قوانین در شوروی را باید در متن زمان و شرایط تولید در آن مقطع در نظر گرفت. روسیه از نظر تولیدی و تکنولوژیک بسیار عقب مانده بود.

قانون خانواده

قوانین خانواده حتی از قوانین دیگر پیشرفته تر بود. قوانینی که در این عرصه توسط دولت شوراهای بتصویب رسید، از آنجا که پایه های ازدواج و خانواده بورژوازی را بشدت متزلزل می کند، هنوز هم بطور کامل در کشورهای دیگر بتصویب نرسیده است. تغییراتی که در مناسبات ملکی و قوانین وراثت بوجود آمد، خانواده را از یک دلیل وجودی خود محروم کرد. بدین تریب ازدواج و تشکیل خانواده بعقل اقتصادی و بخاطر حفظ و دوام مالکیت محلی از اعراب نداشت. بهمین ترتیب نقش پدر در خانواده که تا آن زمان قانونا و عرفا بعنوان رئیس خانواده برسمیت شناخته می شد، نیز تضعیف می گشت. قوانین جدید خانواده پایه های مذهبی و قانونی ازدواج را نیز سست و متزلزل می کرد. از دسامبر ۱۹۱۷ دیگر صرفا ازدواج هایی که در دفاتر رسمی کشوری به ثبت می رسید، از نظر دولت رسمیت داشت. ازدواج های شرعی و مذهبی فاقد رسمیت بود. همچنین طبق فرمان دیگری که همزمان بتصویب رسید، طلاق در صورت تقاضای یکی از طرفین صادر می شد. برای سهولت کار و دسترسی راحت مردم، دفاتری برای ثبت ازدواج و طلاق در سراسر کشور تاسیس شد.

قوانین خانواده سپس در سالهای ۱۹۱۸، ۱۹۲۲ و ۱۹۲۶ بنا به مقتضیات اجتماعی مورد تغییر و اصلاح قرار گرفت. قانون خانواده مصوب دولت شوراهای نه تنها ضربه ای مهلک به مناسبات سنتی خانواده بود، بلکه به مذهب، بعنوان یکی از ابزارهای مهم ایدئولوژیک توجیه کننده مناسبات کهن زن ستیز و مردسالار در جامعه نیز ضربه بزرگی وارد می کرد. این قوانین برای زن و مرد در چهارچوب خانواده و همچنین برای اطفالی که در چهارچوب ازدواج یا خارج از آن متولد می شدند، حقوق کاملا برابر قائل بود. بعلاوه، در تطابق با اصل برابری کامل زن و مرد در خانواده، طبق قوانین جدید، پس از ازدواج هر یک از طرفین می توانست نام خانوادگی طرف دیگر را بپذیرد یا نام خانوادگی هر دو مشترکا برگزیده می شد.

در سال ۱۹۲۰ سقط جنین قانونی شد. قانونی شدن سقط جنین باین صورت مورد دفاع قرار می گرفت که در آن شرایط بعلت سختی شرایط و محرومیت های بسیار اجتناب ناپذیر بود. بعلاوه، جان و سلامت زنان زیادی بخاطر متوسل شدن به سقط جنین غیرقانونی هر روزه بخطر می افتاد. امکانات پزشکی رایگان در بیمارستان ها و کلینیک های دولتی به این امر اختصاص یافت و انجام عمل سقط جنین بطور خصوصی و برای دریافت پول غیرقانونی و جرم اعلام شد.

دولت شوراها در جوامع مسلمان نشین آسیای مرکزی، بویژه، با مشکلات بسیاری در زمینه متحول کردن قوانین خانواده و عملکردهای سنتی روبرو بود. دزدیدن زن، ازدواج اجباری، پرداخت شیربها و تعدد زوجات ممنوع شد. ولی در مورد قوانین رادیکال تر ازدواج و خانواده دولت شوراها به سازش دست زد.

دولت شوراها مادری را یک فونکسیون اجتماعی زنان می دانست و قوانینی را در حمایت از مادران و کودکان طرح و تصویب کرد. برخورداری از مرخصی قبل و بعد از زایمان با دریافت حقوق کامل و گسترش تسهیلاتی برای حمایت از مادران و نوزادان و شبکه مدهای کودک از این جمله است. در رابطه با حقوق حمایتی از زنان شاغل که عمدتاً از تفاوت بیولوژیک زنان و نقش مادری آنها نشأت می گیرد، اختلاف نظر و بحث و جدل میان گرایشان مختلف جنبش حقوق زن وجود داشته و دارد. در آن مقطع جنبش مارکسیستی و پرولتری تاکید زیادی بر این نوع حقوق و اقدامات می گذاشت و در دفاع از آن مطرح می شد که نقطه عزیمت برابری اجتماعی و رفاه زنان علی الخصوص و طبقه کارگر علی العموم است و نه صرفاً یک برابری صوری و بورژوازی میان دو جنس.

این جنبش ضمناً جنبش فمینیستی را مورد نقد قرار می داد و می گفت که فمینیسم صرف برابری حقوقی را مد نظر دارد و باین خاطر حقوق حمایتی از زنان را در تناقض با برابری زن و مرد می بیند. بعلاوه اینکه موضع آنها از موقعیت طبقاتیشان نیز ناشی می شود و این حقوق را بصرف سرمایه نمی دانند. جنبش فمینیستی مکرراً از جانب جنبش مارکسیستی باین دلیل که نیازهای زنان کارگر را در نظر نمی گیرد مورد نقد قرار می گرفت. آلکساندرا کولونتای، اولین کمیسر رفاه اجتماعی در دولت شوراها، جنبش فمینیستی را بخاطر عجز در طرح و مبارزه برای چنین مطالباتی مورد نقد قرار داده است.

ادامه دارد

این نوشته اولین بار در مجله مدوسا شماره ۸، زمستان ۲۰۰۲ منتشر شد.

دوستان گرامی

در پیوست توجه تان را به دو مطلب در مورد روز کورش و نقد آقای اسماعیل نوری اعلاء در رابطه با دفاع ناسیونالیستی و حملات ضد کمونیستی جلب میکنم. لازم به اشاره است که این مقالات قبلاً نوشته شده و بمناسبت هیاهوی ناسیونالیستی در مورد روز کورش باز چاپ می شود

با احترام

آذر ماجد

www.azarmajedi.com

www.m-hekmat.com

www.womensliberation.net

www.wupiran.org

www.againstgenderapartheid.com

www.medusa2000.com

آثر ماجدی

اخیرا آقای اسماعیل نوری علا، مسئول سایت "سکولاریسم نو"، در نوشته ای با عنوان "کوروش و عصبانیت کمونیستی" خشم ضد کمونیستی شان را با حرارت بسیار بر قلم روان کرده اند. بهانه این لبریز شدن خشم مقاله ای است که من سال پیش در رابطه با گرامیداشت "روز کوروش" نوشته ام و امسال تعدادی از دوستان این مقاله را در حول و حوش همان روز در ایران توزیع کرده اند. یک کپی از این نوشته هم برای آقای نوری علا ارسال شده است. مقاله من نقدی است به ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی. این نقد را آقای نوری علا همچون توهینی بخود گرفته اند. چرا؟

من ناسیونالیسم را نقد کرده ام، ایشان به تلافی ادبیات ضد کمونیستی نخ نما شده ای را که دیگر عصر آن هم سر آمده است بر روی کاغذ روان کرده اند. از نظر ایشان "جرم" من اینست که به کوروش افتخار نمی کنم. افتخارات ملی برایم جایگاهی ندارد. محل تولدم در من افتخار و حس وطن پرستی ایجاد نمی کند. به این علت که برای من لحظات برجسته و مبارزات آزادیخواهانه و انسان دوستانه تاریخ بشری، صرف نظر از محل شکل گیری و پیشروی مبارزه، مایه افتخار است. برای من مبارزات کارگران صنعت نفت در انقلاب 57 به همان میزان موجب افتخار است که مبارزات طبقه کارگر جهانی برای آزادی و علیه نظام سرمایه، انقلاب اکتبر، جنبش آزادی زن، مبارزات مردم زحمتکش در طول تاریخ برای برابری و عدالت. آقای نوری علا از احساس تعلق من به اردوی آزادیخواه، برابری طلب و سوسیالیستی جهانی برافروخته شده اند و می پرسند که پس چرا "وقت ام را صرف" ایران می کنم. توجه کنید:

"من نمی دانم چرا دوستانی همچون خانم ماجدی، که در گذشته ایران هیچ بارقه ای از نور رستگاری نمی بینند، و افتخار به دست آوردهای انسانی گذشتگان را نادرست می دانند، و همه جنبش های جوانان ما را خالی از هویت و تاریخ می بینند، و با این نفرت از گذشته سخن می گویند، اینقدر وقت شان را صرف یک ملت از زیر بوته درآمده بی هویت و بی پدر و مادر می کنند. اصلاً، با این عقاید ضد ناسیونالیستی و ضد میهن دوستی، چرا نمی روند حزب شان را در خدمت یک ملت «آدم حسابی» بگذارند و وقت عزیزشان را صرف یک عده مردم خون آشام در سراسر تاریخ می کنند؟ بنظر می رسد که در نوع عقیده ایشان برای مقولاتی همچون پای بندی به خاک و وطن و میهن و «من آمم که ابوعلی سینا دانشمند بود» جایی وجود ندارد. خوب، آیا بهتر نیست خیال همه را راحت کنند و اصلاً با دانش و تبحری که در زبان انگلیسی دارند مقالاتشان را برای آنانی بنویسند که قدر سخن ایشان را می دانند؟"

علاوه بر خشمی که در این کلمات هویدا است، این نوشته انسان را یاد مقطعی از تاریخ معاصر ایران می اندازد. (علیرغم اینکه آقای نوری علا معتقدند من به تاریخ بی توجهم!) چند سال پیش از انقلاب، و شنیدن صدای انقلاب مردم توسط محمد رضا شاه، وی به تمام کسانی که حاضر نبودند به حزب رستاخیز بپیوندند، گفت که از ایران بروند. با لحنی تملیظ شده تر، ما اینجا یک نمونه از تکرار تاریخ ایران را شاهدیم. از نظر ایشان چون من حس ناسیونالیستی و وطن پرستی ندارم، چون انسان و انسانیت و نه ملت و ناسیونالیسم نقطه عزیمت و حرکت ام در زندگی است، "چون میگویم من آمم که مارکس یک فیلسوف و انقلابی آزادیخواه بود" با تندی توصیه می کنند که به ایران کاری نداشته باشم.

دقیقاً این نحوه برخورد بعنوان یکی از بروزات زشت و احساس تملک پوچ ناسیونالیستی است که من کمونیست را از ناسیونالیسم بیزار می کند. ایشان چون ناسیونالیست هستند، بخود حق میدهند و احساس حق بجانبی میکنند. آنقدر احساس صاحب ملکی میکنند که به منی که تازه متولد ایران هم هستم و به فارسی نیز سخن میگویم، توصیه کنند که بجای دیگری بروم. وای اگر یک انسان متولد افغانستان بخود اجازه دهد و نقدی به ناسیونالیسم عظمت طلب ایران کند! با او چه خواهند کرد؟ آیا آنگاه برای سیاستی که افغانستانی الاصل ها را بار کامیون می کند و بزور از ایران بیرون می اندازد هلله نمی کشند؟ آیا با همین استدلال ناسیونالیسم آمریکایی هم حق ندارد که منقد سیاست های دولت متبوع اش، منقد تاریخ مملو از سرکوب و کشتار و تبعیض "وطن اش" را از آمریکا بیرون بیاندازد؟ بنظر من چرا! در این صورت فقط باید گفت: "آنچه عوض دارد، گله ندارد."

ایشان نیز متأسفانه مانند بسیاری از ناسیونالیست ها برای اینکه بتوانند، خواننده مطلب خود را خوب تهییج و متقاعد کنند، به مقدار زیادی تحریف متوسل شده اند. من در مقاله ام نوشته ام که "تاریخ ایران مملو از سرکوب های دهشتناک پادشاهی است." این جمله به ایشان گران آمده است و من را به بی اطلاعی از تاریخ متهم کرده اند. و بعلاوه این جمله را به اینصورت تعبیر کرده اند که من مردم ایران را "آدم حسابی" نمیدانم، و این عبارت را در گیومه هم گذاشته اند تا تعلق آن را به من دو پشته محکم کنند. آقای نوری علا عزیز! شما که ادیب هستید و معانی این علائم را خوب می دانید. آیا این جعل و افترا نیست؟ من را متهم میکنند که مردم ایران را "بی پدر مادر و خون آشام" می نامم. خوب است که این مقاله موجود است. در این مقاله یک کلام توهین و بی احترامی به مردم ایران روا نشده است. فقط به یک حقیقت ثبت شده در مورد تاریخ پادشاهی و سرکوب و ستم شاهانه ایران اشاره شده است. ایشان برای اینکه بتوانند به ادبیات ضد کمونیستی شان گوشت و پوستی بدهند به تحریف و ببخشید که باید بگویم به دروغ متوسل شده اند. این کاری بسیار ناپسند است و من اطمینان دارم که ایشان خود از زشتی این عمل آگاهند.

خوشبختانه این تحریفات و این ادبیات ضد کمونیستی در مورد من و کمونیسم کارگری در جامعه ایران کارساز نیست. مردم کمونیسم کارگری را می شناسند. از سوابق مبارزات و فعالیت های شبانه روزی ما برای آزادی و برابری، برای ساختن یک دنیای بهتر که نه تنها فقر و نابرابری و تبعیض را ریشه کن می کند، بلکه حرمت و احترام واقعی و انسانی را به تک تک انسان ها باز می گرداند، مطلع هستند. می دانند که تا چه حد رفاه و آسایش و حرمت و احترام تک تک انسان هایی که نه فقط در ایران، بلکه در کل کره ارض زندگی می کنند برای ما ارزشمند است. کمونیسم کارگری یک پدیده معرفه و شناخته شده در جامعه ایران است. بسیاری از شخصیت های این جنبش نیز برای مردم چهره هایی آشنا هستند. این تحریفات نمی تواند تصویر ما را خدشه دار کند. بلکه تاثیر وارونه دارد، نویسنده آن را در مقابل مردم شرمنده و خجلت زده می کند.

جالب است که ایشان درست در شرایطی که دنیا ادبیات ضد کمونیستی اش را بایگانی کرده است و هر روز حتی در راست ترین نشریات از رجعت به مارکس سخن می گوید، به تکرار این ادبیات نخ نما و پاخورده متوسل شده اند. آیا باز باید به ادبیات ایرانی افتخار کنم؟ یا با استناد به خود ایشان این عقب ماندن از تاریخ و زمانه را به حساب "خرد ایرانی" بگذارم؟ من در مقاله ام پرسیده ام که آخر "خرد ایرانی" دیگر چه پدیده ای است؟ مگر خرد هم ملیت دارد؟ ایشان برافروخته شده اند و در دفاع از "خرد ایرانی" در یک چاه راسیستی خود کنده فرو افتاده اند:

"ایشان ... غافلند از اینکه اگر خرد چیزی در حدود «روش راه بردن عقل» باشد، آنگاه هر فرهنگ و هر ملتی در طول تاریخ خود روشی را با آزمون و خطا پرداخته و بکار برده است. و این تقصیر من نیست اگر، مثلاً، خدای اعراب باده در 1400 سال پیش خدای معجزه موسوی و شق القمر نبوی بوده است و خدای فردوسی ما - که از قول تاریخی دو هزار ساله می نوشته - «خدای جان و خرد» نام داشته است. می گوئید ما نباید به این بنزیم و باید همیشه بیاد داشته باشیم که ملتی خرافات زده و تا گلو در مذاهب بی خردانه فرو رفته هستیم؟"

این عین ناسیونالیسم است. راسیستی است؟ بله. برتری طلبانه است؟ مسلماً. فخر فروشی توهین آمیز به مردم عرب، یکی از سنت های دیرینه و تاریخی ناسیونالیسم ایرانی است. در اینجا ادب رعایت شده است و به مردم عرب فقط با صفت "اعراب باده" اشاره شده است و صفات زشت و موهنی که در محافل خصوصی نثار مردم عرب میشود مورد استفاده قرار نگرفته است. این روش برافروخته، من را به یاد معلم تاریخ سال های آخر دبیرستان انداخت، که چگونه با دهان کف کرده مردم عرب را تحقیر میکرد و با رگ های ورم کرده در گردن از افتخار ناسیونالیسم ایرانی سخن میگفت.

ناسیونالیسم از هر نوع آن پدیده ای زشت و ضد انسانی است. در افراطی ترین شکل هیتلر و کوره های آدم سوزی و پاکسازی قومی از نوع بالکان آخر قرن بیست را بیار می آورد، در اشکال تلطیف شده تر و یا در زمانی که بر مسند قدرت و تهاجم و تجاوز ننشسته است، راسیسم و برتری طلبی ملی - نژادی را تحویل جامعه بشری میدهد.

در دنیای امروز، حداقل در دنیای غرب، که سالها مبارزه ضد نژاد پرستی را تجربه کرده است، اگر شما بعنوان یک مورخ و ادیب ایرانی در یک کلاس دانشگاهی با این جملات درباره تاریخ ایران و هویت ایرانی تدریس کنید، مطمئن باشید که دانشجویان بسیاری از کلاس تان بعنوان اعتراض بیرون خواهند رفت و با شکایت به رئیس دانشگاه خواهان جایگزینی تان خواهند شد. اما این کلمات به فارسی و برای یک مخاطب معین نوشته میشود. پس باکی نیست. همانگونه که در رویاها و توهمات میتوان تاخت و تاز کرد، با این زبان و برای این مخاطبین هم میتوان به افتخارات و "خرد" ایرانی بالید.

نوشته آقای نوری علا در تلاش برای باد کردن احساس افتخار ملی و ناسیونالیستی ایرانی از تحریف پا را فراتر می گذارد و به افسانه نگاری می رسد. اگر بخش های دیگر نوشته شان یاد معلم تاریخ دوران دبیرستان را در ذهن زنده کرد، نقل قول زیر قصه های شیرین مادر بزرگ را بیامد آورد، البته با همان نگرش سنتی و مردسالارانه مادر بزرگ پیر. و جالب اینجاست که حتی در کودکی از مردسالاری مادر بزرگ دوست داشتی خشمگین می شدم. اما در مورد دوست گرامی آقای نوری علا که تصور می کردم مدرن اند و امروزی راستش نمیدانم چه بگویم:

"من برآستی نمی دانم ملت ایران با خانم ماجدی چه بدی کرده که ایشان، در مقام میراثی خود در رهبری حزب کمونیست کارگری، علاقه دارند کارگران ایران از زیر بوته در آمده باشند و بیاد نیاورند که روزگاری در سرزمین شان - مطابق اسناد تردید ناپذیر تاریخی - کارگران زن و مرد یک سان حقوق می گرفتند، مرخصی بارداری و بیماری داشتند، برای بچه هاشان مهد کودک فراهم بود، و حقوق ماهانه شان هیچگاه عقب نمی افتاد. و یا آیا عیبی دارد اگر آقای اسانلو (که معلوم نیست از کی ملک طلق حزب کمونیست کارگری شده است) آگاه شود که اگر در عصر دیگری در ایران بدنیا آمده بودند کسی ایشان را، به جرم بیان خواست های کارگری، زبان نمی برید و به شکنجه دچار نمی کرد؟"

اول به این نکته بپردازیم: "ایشان، در مقام میراثی خود در رهبری حزب کمونیست کارگری. "خیلی فکر کردم که این جمله معترضه در این وسط چه نقشی دارد. آقای نوری علا با چه نیتی این عبارت را در اینجا پرتاب کرده اند؟ آیا صرفاً از روی خشم و عصبانیت ناسیونالیسم زخم خورده خواسته

اند بشکلی بچه گانه تلافی کنند؟ راستش فرقی نمی کند. این هم بیانگر "خرد ایرانی" است. "خرد ایرانی" ظاهراً عادت ندارد زنی را در رهبری یک حزب ببیند. لذا زمانی که با این پدیده روبرو می شود، باید به سبک تاریخی - سنتی دست پدر، برادر یا همسر را در کار ببیند.

ایشان همسر مرا می شناسند. مطلعند که منصور حکمت، همسر من بوده است. این کلمه "میراثی" قرار است بشکلی ظریف نظریات مردسالارانه ایشان را عیان کند. من از نوجوانی با مرد سالاری جنگیده ام. یک علتی نیز که به تاریخ و سنن و ارزشهای ایرانی افتخار نمی کنم، همین ضدیت و دشمنی آشفتنی ناپذیرم با مردسالاری است. باید با مردسالاری در تمام اشکال اش مبارزه کرد. این هم یکی از آن بروزاتی است که باید افشاء و طرد شود. این شرف زندگی است و یکی از خصوصیات مهم آن زن ستیزی است. ترکیبی از تاریخ و سنت ایرانی و مذهب اسلام. اما من بخود اجازه نمیدهم که به روش آقای نوری علا ایشان را با مردان حکومت اسلامی، خامنه ای، احمدی نژاد و خلخالی و آخوند سر محله بچگی شان مقایسه کنم. این کار را بسیار زشت و ناپسند می دانم. مقابله به مثل نیز، در نظرم، روشی بچگانه است. راستش آنچنان این عمل ایشان زشت و کریه است که حتی پاسخ به آن را دون شان خود می دانم. فقط باید بگویم که بشدت متاسفم و از ایشان انتظار بیش از این داشتم.

دوم به افسانه "کارگر در سرزمین عجایب" آقای نوری علا نگاهی بیاندازیم. اگر متولد ایران نبودم و سنی ازم نگذشته بود و یا واقعا آنطور که آقای نوری علا تلاش میکند جلوه دهد، از تاریخ بی اطلاع بودم، با هیجان می پرسیدم، در چه زمانی در ایران کارگر زن و مرد از حقوق برابر برخوردار بوده اند و نیز از حقوق دیگری که ایشان نام می برد؟ در چه زمانی کارگر حق تشکل، اعتصاب و اعتراض داشته است؟ لابد منظور شان دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی است؟ چون تاریخاً در دوران دیگری بغیر از آن، سیستم اقتصادی - سیاسی حاکم بر جامعه امکان نمیداده است که از حقوق دوران بارداری و مهد کودک و امثالهم صحبت کنیم. آنگاه چرا ناراحت میشوند وقتی گفته میشود دوستان ناسیونالیست ما نوستالژی رژیم گذشته را دارند؟ ما ایشان را سلطنت طلب نامیدیم. از رژیم گذشته در بنیاد آن صحبت کردیم. رژیم گذشته با تاج یا بی تاج. تفاوت ماهوی ندارد.

و بالاخره، این لحن از بالا و معلم وار برای آقای اسانلو را دیگر چه چیزی توجیه میکند؟ ایشان با لحنی از آقای اسانلو صحبت می کنند که گویی با یک بچه دبستانی طرفند که باید از آقای نوری علا تاریخ بیاموزند. آیا این لحنی نیست که کارفرمای "مهربان" در مقابل کارگر استفاده می کند؟ اگر آقای اسانلو بجای کارگر، دکتر یا مهندس یا تیمسار بود هم، همین لحن استفاده می شد؟ باید بگویم که تمام نگرش عقب مانده ای که در این یک پاراگراف عیان شده است، از محصولات ذاتی ناسیونالیسم، بویژه از نوع ایرانی آن است. باز می پرسید، چرا کمونیسم از ناسیونالیسم بیزار است؟ یک پاسخ کوتاه: برای اینکه کمونیسم پیشرو، انسان دوست، برابری طلب و آزادیخواه است. برای اینکه کمونیسم با هرگونه تبعیض و نابرابری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مخالف است. به همین دلیل ساده.

ایشان در نوشته شان سوالی مطرح کرده اند. پرسیده اند که خصومت ما با چیست؟ ناسیونالیسم، ناسیونالیسم عظمت طلب، یا ناسیونالیسم قومی؟ با هر سه. ما با هر نوع ناسیونالیسمی مخالفیم و آن را با انسانیت مغایر می دانیم. اما چرا از اصطلاح ناسیونالیسم عظمت طلب استفاده کرده ایم. در ایران ما با دو نوع ناسیونالیسم روبرویم. ناسیونالیسم قومی و عظمت طلب. ناسیونالیسم قومی، بطور مثال به ناسیونالیسم کرد گفته می شود. در مقابل این ناسیونالیسم، ناسیونالیسم عظمت طلب، ناسیونالیسمی است که در مقابل ناسیونالیسم قومی چکمه پیا میکند. ما با هر دو ناسیونالیسم مخالفیم، در عین حالیکه علیه ستم ملی نیز مبارزه می کنیم. در برنامه یک دنیای بهتر این مقوله را توضیح داده ایم. (برای آشنایی با و درک بیشتر موضع ما به نوشته منصور حکمت، "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" در جلد 8 مجموعه آثار یا به سایت رجوع کنید.)

www.m-hekmat.com

و بالاخره ایشان می پرسند که اگر "حزب ایشان بر مسند قدرت قرار گیرد لابد قصد دارد چیزی مثل «اتحاد جماهیر شورائی ایران» را برقرار نماید. در آن صورت چه چیزهایی «ایرانیت» این حکومت را تعیین می کند و آیا ایشان به کسی اجازه خواهد داد که به دیدار آرامگاه کورش برود و یا منشور حقوق بشر او را گرامی بدارد. آیا حکومت شورائی ایشان سد سیوند را که می رود تا آرامگاه کورش به مخروبه تبدیل کند خراب خواهند کرد یا آن را به همان بهانه ها که حکومت اسلامی اقامه می کند برقرار نگاه خواهند داشت؟"

برنامه ما روشن و مستند است. ایشان میتوانند از روی سایت www.wupiran.net برنامه یک دنیای بهتر را دریافت و مطالعه کنند. باید بگویم که کمونیسم کارگری تنها جریانی است که برنامه بسیار روشن و دقیق با یک لیست بلند از مطالباتی که در عمل حکم قانون مدنی، کار و کشوری دارد را تدوین کرده است. ما هیچگاه اعلام نکرده ایم که قصد تشکیل "اتحاد جماهیر شورایی ایران" را داریم. حکومتی که ما خواهان استقرار آن هستیم، جمهوری سوسیالیستی است. در این نظام هر انسانی آزاد است که به هر چه میخواهد بیاندیشد و اعتقاد داشته باشد. از آزادی بی قید و شرط ابراز وجود، بیان و تشکل برخوردار است. هر کس می تواند به هر محلی که علاقمند است سفر کند، آرامگاه کورش، حرم معصومه در قم یا رضا در مشهد، تصمیم شخصی فرد است. جمهوری سوسیالیستی قصد خراب کردن هیچیک از آثار باستانی را ندارد. مخالفتی با این آثار ندارد و آن را بخشی از تاریخ بشر می داند.

البته بدیهی است که من از حالا نمیتوانم برای جمهوری سوسیالیستی تصمیم بگیرم. ارگان های تصمیم گیرنده در جمهوری سوسیالیستی حتما در مورد تک تک آثار باستانی و چگونگی حفاظت آنها با در نظر گرفتن شرایط روز تصمیم خواهند گرفت. اما اگر من نقشی داشته باشم، حتما از حفظ و ترمیم این آثار دفاع خواهم کرد. ضمنا آقای نوری علا نیز می توانند سازمان شان را در خود ایران ایجاد کنند و از پاسارگاد و کلیه آثار باستانی دفاع کنند.*

اولین بار در شماره ۷۴ نشریه یک دنیای بهتر در تاریخ ۵ نوامبر ۲۰۰۸ - ۱۵ آبان ۱۳۸۷ منتشر شد.

گرامیداشت روز کورش

نوستالژی رژیم گذشته!

مردم نه ایران اسلامی میخواهند نه ایران اهورایی!

آذر ماجدی

ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی بار دیگر به کورش آویزان شده است. روز 7 آبان را روز ملی ایران اعلام کرده اند. از مدتی پیش در سایت هایشان به استقبال این روز رفتند. نویسندگان شان در مدح کورش و تاریخ و فرهنگ پرافتخار ایران نوشتند. "هنر نزد ایرانیان است و بس" را مززه کردند. مدعی اند که در این روز "کورش، نماینده هویت ایرانی، فرهنگ و خرد جاویدان ایرانی را برای همه جهانیان نهادینه کرد. روزی که نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر، صادر شد و جهانیان را به آزادی و برابری و نیکبختی امیدوار کرد." کورش از منظر ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی جد این جنبش است. شاه نیز که لقب "علیحضرت همایونی" بر خود نهاده بود، زمانی که اعلام کرد ایران در آستانه تمدن جهانی قرار گرفته و خیمه شب بازی جشن های 2500 ساله را براه انداخت، به کورش آویزان شد. او به کورش گفت: "تو آسوده بخواب که ما بیداریم." بازماندگانش اکنون در پاسارگاد اعلام میکنند: "کورش تو هرگز نخفته ای، که روح تو در وجود ما بیدار است!"

قول داده اند که ایران را دوباره به همان شکوه و افتخار خواهند رساند. اما برآستی کدام شکوه و افتخار؟ تاریخ ایران مملو از سرکوب های دهشتناک پادشاهی است. قول داده اند که "بار دیگر آفتاب خرد ایرانی بر سراسر جهان تابان گردد." خرد ایرانی دیگر چگونه پدیده ای است؟ آیا خرد هم ملیت دارد؟ و "سرزمین اهورایی تو را از سلطه فرهنگ بیگانه ی ضد ایرانی را خواهیم ساخت."

این عبارات بغیر از تلاشی برای انشاء نویسی ناسیونالیستی و دمیدن در غرور فرو خورده ملی، چه پیامی دارد؟ آیا ایران اهورایی جایی در قلب اکثریت مردم دارد؟ آیا ناسیونالیسم عظمت طلب میخواهد یا میتواند امیال و خواست های مردم را پاسخ گوید؟ چرا در روزهایی که اعتراضات کارگری گسترده شده و رژیم اسلامی در تلاش برای سرکوب آن به ترور رهبران کارگری دست میزند و آنها را به حبس های طولانی مدت محکوم میکند، این ناسیونالیست ها اشاره ای نیز به این شرایط نمیکند؟ چرا به کورش قول نمیدهند که بساط سرکوب جنبش کارگری را بر خواهند چید؟ چرا در زمانی که جنبش دانشجویی با صراحت و شجاعت خاصی احمدی نژاد را به سخره میکشد و در عرض چند هفته چند تجمع وسیع و رادیکال در اعتراض به دستگیری فعالین دانشجوی سازمان داده است، ناسیونالیست های "شرمنده" ما به کورش قول نمیدهند که بساط هر گونه سرکوب را بر خواهند چید و مقوله زندانی سیاسی را بکلی ریشه کن خواهند کرد؟ چرا در شرایطی که جنبش آزادی زن این چنین مقاومت قهرمانانه ای را سازمان داده است، اینها از حقوق برابر برای زنان صحبت نمیکند، از بیگانه زدایی میگویند ولی از مردسالاری زدایی سخنی نیز به زبان نمیآورند و هنوز دم از "برادری" میزنند؟ چرا تنها کلامی که در مورد فقر عنان گسیخته میگویند، اینست که "ما که از مرفه ترین بودیم، فقیرترین شدیم؟" چرا به کورش قول نمیدهند که جامعه ای آزاد و برابر و مرفه خواهند ساخت، پدیده ای که در تاریخ ایران اهورایی یا اهریمنی وجود خارجی نداشته است؟ چرا به کورش نمیگویند که بدعت گذاری خواهند کرد و آزادی و برابری و رفاه را در ایران پیاده خواهند کرد؟ چرا میخواهند گذشته را زنده کنند؟ و کدام گذشته؟ پاسخ به این سوالات کار سختی نیست. ما این جنبش، امیال و آرزوهایش را می شناسیم.

اینها خواهان زنده کردن رژیم گذشته هستند. اینها در نوستالژی رژیم گذشته گریان اند. به یاد پدر تاجدارشان کلاه از سر بر میدارند. همان رژیمی که مردم ایران (اهورایی یا اهریمنی؟) میلیونی خواهان سرنگونی اش شدند. آیا از یاد برده اند که پدر تاجدارشان بر صحنه تلویزیون با چشمانی خیس خطاب به مردم اعلام کرد که: "صدای انقلاب تان را شنیدم!" مساله اینجاست که رژیم اسلامی که حاصل شکست انقلاب مردم است، آنچنان سرکوب، جنایت و فقری بر جامعه تحمیل کرده است که به این طرفداران نظام گذشته امکان مدح و ثنای علنی آن را داده است. اینها به فراموشکاری انسان امید بسته اند. اما ما این تاریخ را با تمام تاریکی اش در مقابل مردم و نسل جوان میگذاریم. سرکوب پادشاهی، ساواکی که به همان میزان محصول "خرد ایرانی" بود که "خرد اسرائیلی" موساد و "خرد آمریکایی" سیا، تبعیض سازمان یافته و نهادینه شده، فساد و ارتشاء و دزدی، زن ستیزی و مرد سالاری، عقب ماندگی و ارتجاع را که چندین دهه تحت حکومت پهلوی بر ایران حاکم بود را ترسیم خواهیم کرد. گفته رهبران امروزیشان را فقط

تکرار میکنیم تا مردم انتخاب کنند: "مردم باید بپذیرند که برای 30 سال بیش از آنچه میخواهند باید کار کنند، و کمتر از آنچه میخواهند مزد بگیرند" تا سیاست ایران ساخته شود. (از مصاحبه تلویزیونی آثر ماجدی با داریوش همایون.)

درست است که مردم از فقر و فلاکت، سرکوب و اختناق، عقب ماندگی و ارتجاع جانشان به لب رسیده است. درست است که مردم میخواهند سر به تن این رژیم نباشد. درست است که مردم قاطعانه حکم به رفتن رژیم اسلامی داده اند، اما این بمعنای بازگشت رژیم سابق، چه از نوع تاجدار و چه بی تاج آن نیست. جنبش های وسیع اجتماعی پیشرویی که در ایران عرض اندام کرده اند، جنبش کارگری، جنبش آزادی زن، جنبش دفاع از حقوق کودک، جنبش برای آزادی سیاسی، جنبش سکولاریستی "نه" خود را نه فقط به رژیم اسلامی، بلکه به ایران اهورایی نیز گفته اند.

مردم خواهان یک زندگی آزاد، برابر و مرفه اند. مردم سعادت و رفاه و آزادی میخواهند. نمیخواهند حتی 5 سال دیگر بیشتر از انتظارشان کار کنند و کمتر از انتظارشان مزد بگیرند، میخواهند مرفه و آزاد باشند. این امیال و خواست مردم ایران را فقط کمونیسم کارگری میخواهد و میتواند تامین کند. یک دنیای بهتر آینده ایران را رقم میزند. مردم نمیخواهند به گذشته رجعت کنند، میخواهند به آینده ای با افق باز و شاد قدم بگذارند. ایران اهورایی و اسلامی را با هم باید به تاریخ سپرد. بر ویرانه های رژیم سرنگون شده اسلامی باید جمهوری سوسیالیستی را بنا کرد و ایران را از پیشا تاریخ اهورایی و اسلامی طبقاتی وارد تمدن واقعی بشری کرد.*

اولین بار در شماره ۲۳ یک دنیای بهتر در ۳۱ اکتبر ۲۰۰۷ - ۹ آبان ۱۳۸۶ منتشر شد.

<http://www.youtube.com/watch?v=U2gK5YwMX1A>

برنامه تلویزیونی زنده از کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی - شیوا محبوبی
ویژه محاکمه سران رژیم به جرم جنایات در دهه ۶۰

ایران تریبونال

تلفن شنوندگان

یکشنبه ۲۸ اکتبر ۲۰۱۲

ساعات پخش: ۷ تا ۹ شب به وقت اروپای مرکزی ۹ و نیم تا ۱۱ و نیم شب به وقت ایران

تلویزیون کانال جدید

مشخصات ماهواره هات برد ۸ : فرکانس ۱۱۴۷۰- ترانسپوندر ۱۵۵- پولاریزاسیون عمودی- سیمبل ریت : ۲۷۵۰۰
تلفن تماس: ۰۰۱۳۱۰۸۵۶۹۸۹۷

:این برنامه را همچنین میتوانید از طریق فیس بوک ما و سایت کانال جدید ببینید همزمان مشاهده نمایید

<http://www.facebook.com/zendani.siasi?ref=ts>

<http://www.newchannel.tv/1live.htm>

:برای دیدن برنامه های قبلی لطفا به لینک زیر مراجعه نمایید

<http://www.youtube.com/playlist?list=PLCD4392F768376400&feature=plcp>

انترناسیونالیسم پرولتری مکمل میهنپرستی پرولتاریاست

سخنانی پیرامون موعظه های وطنفروشانه، در قالب "چپ"

"کارگران وطن ندارند"، این عبارتی است که در بیانیه حزب کمونیست درج شده است. بیان کوتاهی از مارکس که در جر و بحث با منتقدان و مفتریان به کمونیسم بکار رفته و دارای یک مضمون بزرگ انترناسیونالیستی است. شاید به علت همین بیان کوتاه، این عبارت، هم مورد استناد کمونیستها و هم سوء استفاده ضد کمونیستهای "انقلابی" قرار می گیرد. این عبارتی است که هر کس با تحریف مارکسیسم، خود را بار آن جلوه می دهد.

اگر کسی درک درستی از این عبارت نداشته باشد و وطن برایش مهم نباشد، برایش مهم نیست که در کدام کشور بر ضد سرمایه داری می رزمد. در حالی که برای کمونیستها که به ملتهای معینی تعلق دارند، مهم است که در کدام کشور بر ضد سرمایه داری و یا حتی بر ضد امپریالیسم مبارزه می

کنند. زیرا آنها با آشنائی نسبت به تحلیل طبقاتی جامعه خویش و شناختی که از فرهنگ و تاریخ جامعه خویش دارند، طبیعتاً در کشور و میهن خویش که در آن زاده و رشد کرده اند، با خلق و خوی مردم آن آشنا بوده و با آنها در آمیخته اند، بهتر می توانند در بسیج طبقه کارگر و مبارزه با دشمن مشترک موثر باشند، تا در جایی بیگانه و یا گوشه ای از دنیا که نه به زبانش آشنا هستند و نه تاریخش را می دانند و نه مناسبات طبقاتی آن کشور را می شناسند و نه احساسات مردم را درک می کنند و نه... این رهنمود، «بیانیه حزب کمونیست» هرگز به این مفهوم نیست، که مبارزه ی یک کمونیست ایرانی در ایران، همانقدر موثر است که در آرژانتین و یا جای دورافتاده دیگر، و به این استناد، کمونیستهای جهان باید ممالک خود را برای مبارزه بر ضد سرمایه داری ترک کنند و به ممالک دیگر کوچ نمایند و در آنجا ساکن شوند. لنین در پاسخ به این سوپر انقلابی های تھی مغز مقوله میهن یا وطن را چنین تعریف کرده است: "میهن به منزله محیط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موجود، عامل قدرتمندی در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست... شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه اش برای پرولتاریا، بی تفاوت نیست و ضرورتاً نمی تواند سرنواشت کشورش برای وی بی تفاوت باشد" (میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی آلمان چاپ آلمان صفحه 17 در مقاله مبارزه برای صلح- لنین). آنچه برای پرولتاریا بی تفاوت نیست، برای این مدعیان دفاع از پرولتاریا عمیقاً بی تفاوت است.

نمی شود از این عبارت، این درک را ارائه داد که به سبب "بی وطنی" کارگران و یا "بی وطنی" کمونیستها، کمونیستهای ایرانی باید مقیم کانادا شوند و برای استقرار سوسیالیسم در کانادا مبارزه کنند. در واقع آنوقت آنها دیگر کمونیست کانادائی هستند، ولی باز هم باید بالاخره در یک واحد جغرافیائی-سیاسی-حقوقی بنام کانادا مبارزه کنند و در مبارزه با سرمایه داری برای سیادت سیاسی، پس از استقرار سوسیالیسم نیز، از کشور سوسیالیستی کانادا سخن برانند. ما در این بحث به کمونیستها که انسانهای آگاه و مبارز هستند، اشاره می کنیم و نه به مجموعه طبقه کارگر. ولی اگر بخواهیم مدعی شویم که کارگران ایران به علت "بی وطنی" باید مثلاً مقیم کانادا شوند و در کانادا که البته وطن جدید آنهاست، بر ضد سرمایه داری مبارزه کنند، تکلیف طبقه کارگر جدید بازتولید شده در ایران چه می شود؟ می بینید که چنین درکی از عبارت "کارگران وطن ندارند" چقدر پوچ و بی معناست. ما می پرسیم اگر "کارگران وطن ندارند" چه نیازی به تعدد احزاب کارگری و کمونیستی در جهان و در هر کشور مفروض است؟ آنوقت می شود یک حزب کمونیست کارگری و جهانی برای همه کشورها و برای همه زمانها تا استقرار سوسیالیسم در سراسر جهان یک بار برای همیشه ایجاد کرد. این حزب دیگر حزبی خارج از زمان و مکان است، حزبی انتزاعی است.

همین مدعیان بی وطنی کارگران، که یا احزابی را که ساخته و پرداخته کرده اند، یک تشکیلات ایرانی معرفی می کنند و یا خود را متعلق به خلق ایران جا می زنند، هر کدام می خواهند شناسنامه ایرانی داشته باشند، تا بهتر بتوانند طبقه کارگر و خلق ایران را فریب دهند.

آیا می شود از این عبارت، بنادرستی نتیجه گرفت که چون "کارگران فاقد میهن" هستند، نباید قدرت سیاسی را از دست بورژواها که "وطن" دارند، بدر آورند. زیرا که امر کسب قدرت سیاسی، مشروط به وجود و حضور یک قدرت سیاسی در یک واحد سیاسی جغرافیائی معین است، و کارگران که به علت فقدان این مالکیت، از هفت دولت آزادند، نباید زحمت کسب قدرت سیاسی را بخود راه دهند، آنها نمی توانند برای کسب قدرت سیاسی در منطقه ای که وطنشان نیست، مبارزه کنند و انقلاب نمایند. می توان مدعی شد که به علت عام بودن این عبارت، نمی توان حتی از "وطن سوسیالیستی" نیز سخنی به میان آورد، زیرا کارگرانی که فاقد وطن هستند، انگیزه ای هم برای ایجاد یک وطن سوسیالیستی ندارند. و از این گذشته مدعی شد، مارکس این عبارت را برای همه دوره های تاریخی از جمله عصر امپریالیسم نیز معتبر دانسته است. می توانیم بگوئیم که کارگران بی وطن، مالا و وطن سوسیالیستی نیز ندارند و مارکس در هیچ جا از وطن سوسیالیستی و یا میهنپرستی سوسیالیستی سخنی نگفته است. پس می بینیم که از این عبارت، «بیانیه حزب کمونیست»، اگر درک درست کمونیستی نداشته باشیم و به منجانب متافیزیک در غلتیده باشیم، به چه مهملائی می توانیم برسیم. پاره ای از اپوزیسیون ایران به این مهملاست رسیده اند و آنرا مدال افتخار و خیانت ملی خود کرده اند و می پندارند که می توانند با برچسب اتهام و ایجاد فضای رعب و ترور در مورد افشاءگراانشان، جاده صاف کن تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران باشند.

آنها مدعی اند که چون کارگران ایران بر اساس عبارت «بیانیه حزب کمونیست»، وطن ندارند، در صورت تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها و ارتجاع منطقه به ایران نباید از وطنشان دفاع کنند، بلکه باید خود را کنار کشیده و بگویند که این جنگ به ما و کارگران سایر کشورها ربطی ندارد. البته این رهنمود خانمان برانداز تنها شامل کارگران ایران نمی شود، کارگران فلسطین نیز باید با نتانیاها هم آواز شده و مدعی شوند که کارگران فلسطینی وطن ندارند و در مقابل تجاوز صهیونیستها از چیزی که ندارند، نمی توانند دفاع کنند. فکرش را بکنید که کارگران عراق و افغانستان و فلسطین و لیبی و سوریه و... همه به بهانه اینکه وطن ندارند از مقاومت علیه تجاوز دست بردارند. در چنین جهانی که ضد کمونیستهای "انقلابی" ترسیم می کنند، دیگر جایی برای مبارزه علیه امپریالیسم، صهیونیسم و سرمایه داری و مقاومت خلقها و طبقه کارگر جهان نمی ماند. جهان آنها جهان امپریالیستی است.

این تئوری ارتجاعی و ضد طبقاتی منصور حکمت در میان پاره ای سازمانهای چپ اندر قیچی در ایران جای پای کوچکی باز کرده است، تا همدستی خویش را با امپریالیستها در عرصه جهانی، به بهانه مبارزه ی دعوای "دو قطب ارتجاعی" و لزوم بی طرفی خود، توجیه کنند. این خرده بورژواهای روشنفکر حتی احترام آموزگار فکری خود را نیز بجای نمی آورند و اعتراف نمی کنند که تئوری های وی را به عاریت گرفته اند. همه آنها خود را مبتکر این تئوری جا می زنند. صمیمیت ولی حکم می کند که همه آنها پشت سر رهبر فکری خود به صف شوند و از خودپرستی خرده بورژوائی دست بردارند. همه آنها باید با منصور حکمت بیعت کنند. در این جای تردید نیست.

مارکس در "بیانیه حزب کمونیست" در پاسخ به اتهام کسانی که مدعی اند کمونیستها نه میهن و نه ملیت را برسمیت می‌شناسند، بیان می‌کند که کارگران میهن ندارند، تا نشان دهد که کارگران در دورنمای خود برای میهنی جهانی مبارزه کرده و علیرغم تعلقشان به ملیتهای گوناگون یک انترناسیونالیست کامل بوده و برای جهانی بدون ستمگری ملتی بر ملت دیگر پیکار می‌کنند. مارکس به جنبه انترناسیونالیستی مبارزه کارگران توجه می‌دهد. در این عبارت معترضه به منتقدان، روی سخن مارکس به دورنمای دنیای کمونیستی است و نه در مورد هر کشور مفروض. در همان صفحه مارکس بدرستی می‌آورد: "زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را به کف آورد و به مقام طبقه رهنمون ملت ارتقاء یابد و خود را به صورت ملت در آورد، وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گر چه این اصلا به آن معنایی نیست که بورژوازی از این کلمه می‌فهمد.

جدائی ملی و تضاد ملتها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و... بیش از پیش از میان می‌رود."

وقتی پرولتاریا جنبه ملی دارد، بدان معناست که وی در ممالک گوناگون ساکن است و یک پرولتاریای کشور جهانی نیست، بلکه پرولتاریای کشورهای جداگانه و واحدهای ملی جداگانه است. میهن جهانی، آن دورنمای انسانی و انترناسیونالیستی است که جهت حرکت پرولتاریا را بدان سو نشان داده و همبستگی جهانی وی را برای نیل به هدف مشترک متجلی می‌سازد. این هسته روشن سخنان مارکس که ناظر بر برادری و همبستگی جهانی طبقه کارگر است، مغایرتی با اینکه طبقات کارگر دارای هویت‌های گوناگون ملی هستند و در واحدهای جداگانه ملی زندگی می‌کنند و باید در همین واحدها که وطن و زادگاه آنهاست در جهت سیادت سیاسی بکوشند، ندارد. برعکس این سخنان مارکس رابطه دیالکتیکی میان مبارزه طبقه کارگر برای یک حکومت جهانی کارگری، مبارزه انترناسیونالیستی و مبارزه طبقاتی ملی کارگران را که چگونه باید در خدمت هم باشند، نشان می‌دهد.

مارکس در همانجا می‌گوید: "بهمان اندازه ایکه استثمار فردی بوسیله فرد دیگر از بین می‌رود، استثمار ملتی بوسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت."

از این جملات پر مغز مستفاد می‌شود که همزمان با استقرار سوسیالیسم و کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر در عرصه جهانی و برای نابودی کامل استثمار و ایجاد حکومت جهانی کارگری، استثمار ملی یک ملت بر ضد ملت دیگر که هنوز در کشورها وجود دارد، بندریج از بین می‌رود و دولت‌های ملی با طبقه کارگر و بورژوازی خود در همان چارچوب ملی، تا پیروزی پرولتاریای هر کشور معین در کسب قدرت سیاسی، در همان کشور معین به بقاء خود ادامه می‌دهند و حضور دارند. مارکس هرگز در عبارت خود، نافی وجود ممالک ملی و ملیتهای گوناگون که ترکیبی از طبقات استثمار شونده و استثمارگر هستند، نبوده است و هرگز بیان نکرده است که کارگران در هر کشور معین باید با استناد به "بی وطنی" قدرت سیاسی را در دست بورژواها باقی بگذارند.

انگلس در پیشگفتار چاپ لهستانی "بیانیه حزب کمونیست" در 1892 خود پرولتاریای ملی در هر کشور را برسمیت می‌شناسد و میان پرولتاریای لهستان و اروپا و روسیه فرق می‌گذارد. وی مدعی نمی‌شود که چون "کارگران وطن ندارند" ما نباید از پرولتاریای لهستانی و یا روسی و یا آلمانی و... سخن بگوئیم. وی به نقش پرولتاریای لهستان در مبارزه برای کسب استقلال ملی تکیه می‌کند و می‌خواهد که آنها در کشور خویش صاحب اختیار باشند: "همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملتها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد." وی در ادامه آن می‌آورد: "شلاخت ها نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آنرا دوباره بدست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حدافلی، علی السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. آن استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می‌تواند بدست آورد، استقلال در دستهای او مامون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا بهمان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی" (لندن فوریه سال 1892).

لنین دقیقا در اثر ارزنده خود "کاریکاتوری از مارکسیسم" به این امر پرداخته و نشان می‌دهد که جنگ‌های ملی حتی در دوران 1789، یعنی در زمان حیات خود مارکس و انگلس نیز وجود داشته است. وی تلاش می‌کند تا تفاوت ماهوی میان شعار عوامفریبانه "دفاع از میهن" که توسط بورژوازی مطرح می‌شود و شعار "دفاع از میهنی" که توسط پرولتاریا مطرح می‌گردد نشان دهد. وی می‌نویسد:

"پس صحبت بر سر جنگ کنونی است ... بیان "خصلت حقیقی" نشان می‌دهد که باید نمود را از واقعیت، پدیده‌های خارجی را از ماهیت و عبارت پردازی را از عمل تمیز داد. عبارت پردازیهای دفاع از میهن در این جنگ، جنگ امپریالیستی 1914 - 1916 - جنگ بخاطر تقسیم مستعمرات، بخاطر غارت سرزمینهای بیگانه و غیره - را به جای یک جنگ ملی قرار می‌دهد. برای آنکه کوچکترین امکان تحریف از نظریات خود باقی نگذاریم، قطعنامه بند مخصوصی را در باره "جنگ‌های واقعا ملی" اضافه می‌کنند، که "بطور اخص" (دقت شود: بطور اخص به معنای منحصر نیست) "در سال 1871-1789 بوقوع پیوستند".

...

آیا این کاملا روشن است؟ در جنگ امپریالیستی کنونی که زاده مجموعه شرایط دوران امپریالیستی است، یعنی اتفاقی، استثناء یا تخطی از عام و خاص نیست، عبارت پردازی در مورد میهن، فریب خلق است، چون این جنگ، جنگ ملی نیست در یک جنگ واقعا ملی عبارت "دفاع از میهن"

به هیچ وجه عوام فریبی نیست و ما به هیچ عنوان مخالف چنین جنگی نمی باشیم. این چنین جنگ‌های (واقعا ملی) "بخصوص" در سالهای 1789-1871 بوقوع پیوستند و قطعنامه که به هیچوجه امکان بوقوع پیوستن آنها را در حال حاضر نفی نمی کند، توضیح می دهد که چگونه بایستی جنگی واقعا ملی را از جنگی امپریالیستی با شعارهای ملی دروغین تشخیص داد. و در واقع برای تشخیص این هدف باید دید، آیا این جنگ "برپایه" "یک روند طولانی از جنبش های ملی توده ای" "روند نابودی ستم ملی" صورت می گیرد؟ در قطعنامه مربوط به "پاسیویسم" مستقیما گفته می شود: "سوسیال دموکراتها اهمیت مثبت جنگهای انقلابی، یعنی جنگهای غیر امپریالیستی از نوع جنگ‌های را که بطور مثال "خوب دقت شود: بطور مثال" در فاصله بین 1789 تا 1871 برای نابودی ستم ملی صورت گرفتند، انکار نمی نماید. آیا قطعنامه حزب ما، اگر چنین جنگ‌هایی را امروزه امکان پذیر نمی دانست، می توانست در سال 1915 از جنگ‌های ملی که نمونه هانی از آن بین سالهای 1789 و 1871 بوقوع پیوستند، صحبت کرده و خاطر نشان سازد که ما اهمیت مثبت آنها حاشا نمی کنیم، طبیعتا نمی توانست چنین کاری بکند." (نقل از کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره "اکنونیسم امپریالیستی" صفحات 17 تا 19 به فارسی از انتشارات حزب کار ایران (توفان)).

لنین در این سخنان به سالهای قرن 18 و 19 اشاره می کند در حالیکه در عصر امپریالیسم وجود جنگ‌های ملی و ضد امپریالیستی و ضد استعماری دارای اهمیتی چند برابر شده و در زندگی روزانه طبقه کارگر حضور روشن دارد.

حال ببینیم که لنین در باره "میهنپرستی" کمونیستها چه می گوید:

"آیا ما پرولتارهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی بری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش می کنیم توده های زحمتکش آن (یعنی نه دم جمعیت آن) را به سطح زندگی آگاهانه دموکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زروگونی و ستمگری و اهانتی است که درخیمان تزاری و اشراف و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. ما افتخار می کنیم که به این زروگونیها از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد، ما افتخار می کنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف، دکابریستها و انقلابیون رازنوجین... را در سالهای هفتاد قرن گذشته پرورش داد، ما افتخار می کنیم که طبقه کارگر ولیکاروس در سال 1905 حزب انقلابی نیرومند توده ها را بوجود آورد و مؤزیک ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت" (در باره غرور ملی ولیکاروسها- اثر لنین مورخ 12 دسامبر سال 1914 اثر یکجلدی صفحه 382).

اگر آنطور که بعضی چپ اندر قیچی ها کلمات مارکس را درک می کنند، درست می بود، پس باید به لنین ایراد بگیریم که از "حس غرور ملی" و "میهن دوستی" سخن گفته است. و آنها نه در دوران بعد از جنگ جهانی، بلکه در قبل از جنگ جهانی اول.

لنین در جای دیگر می گوید:

"ما نباید بگذاریم با حرف اغفالمان نمایند. مثلا مفهوم "دفاع از میهن" برای خیلی ها نفرت انگیز است، زیرا اپورتونیستهای علنی و کائوتسکیستها به کمک آن دروغ بورژوازی را در جنگ غارتگرانه فعلی استتار و پرده پوشی می نمایند. این یک واقعیتی است. ولی از این واقعیت چنین نتیجه نمی شود که باید از تفکر در باره اهمیت شعارهای سیاسی دست بکشیم. "دفاع از میهن" را در جنگ فعلی فقط و فقط وقتی می توان تصدیق کرد که جنگ "عادلانه" یعنی مطابق با مصالح پرولتاریا باشد، زیرا هیچ جنگی امکان هجوم را منتفی نمی سازد. سفاقت صرف بود هر آینه "دفاع از میهن" از طرف ملل ستمکش در جنگ آنها بر ضد دولتهای بزرگ امپریالیستی یا از طرف پرولتاریای پیروزمند، در جنگ وی بر ضد فلان گالیفه (نام ژنرال فرانسوی- ه. ت.) دولت بورژوازی نفی می شد." (برنامه جنگ انقلاب پرولتاریائی در سپتامبر 1916 توسط لنین برشته تحریر در آمد- منتخبات یک جلدی لنین صفحه 442).

می بینید که از نظر کمونیستها امر دفاع از میهن یک مقوله برسمیت شناخته شده است. طبیعتا در یک کشور پیشرفته و غارتگر سرمایه داری و یا امپریالیستی، طبقه کارگر باید با شعار ملی گرایی و "میهنپرستی" که هدفش به صف کردن پرولتاریا برای کشته شدن بر سر تقسیم جهان در مرافعه با رقباست، به مخالفت پردازد و ماهیت این نوع میهنپرستی را که فقط استتاری بر سیاست غارتگری است، نشان دهد، این "میهنپرستی" در خدمت غارت جهان، در خدمت برده کردن سایر ملل و استثمار ملتی توسط ملت دیگر است. این نوع "میهنپرستی" که ما آنرا ملی گرایی امپریالیستی می نامیم، در مغایرت کامل با خصلت انترناسیونالیستی طبقه کارگر قرار دارد. در این جاست که کارگران این ممالک غارتگری که در خدمت استثمار ملتی توسط ملت دیگر قرار گرفته اند، باید خود را از این تسلط رهایی و در مقابل عوامفریبی "میهنپرستانه" بورژوازی توسعه طلب و غارتگر فریاد زنند که ما وطن نداریم! یعنی شما بورژاها نمی توانید ما را به بهانه عشق به سرزمین و وطنمان بدم گلوله های توپ برای مقاصد خودتان و سرکوب طبقه کارگر سایر ممالک و استثمار و خلعهای دیگر بکشانید. مفهوم "کارگران وطن ندارند"، ناظر بر این واقعیت انترناسیونالیستی است. وگرنه چگونه می توان مدعی شد که پرولتاریا در ممالک تحت ستم و مورد تجاوز امپریالیستی با پرچم ما بی وطنیم به میدان آید و رهبری مقاومت مردم را برای "دفاع از میهن" بدست بورژواها بدهد. پرولتاریا در نبردهای بزرگ عادلانه و ضد امپریالیستی و ضد استعماری از میهن خودش دفاع می کند و این میهنپرستی مکمل بی وطنی پرولتاریای ممالک غارتگر است. شعار **پرولتاریا و خلفهای جهان متحد شوید**، بیان انترناسیونالیسم پرولتری و درک صحیح از بی وطنی کارگران مملکت متروپل و میهنپرستی کارگران و خلفهای ممالک زیر سلطه است.

اتفاقا با همین درک است که مارکس از مبارزه مردم ایرلند برای جدائی از استعمار انگلستان دفاع کرده و از طبقه کارگر انگلستان می خواهد که به جدائی ایرلند رای دهد. انترناسیونالیسم طبقه کارگر انگلستان به معنی برسمیت شناختن میهنپرستی و خواست جدائی ملی مردم ایرلند و از جمله طبقه

کارگر ایرلند است، زیرا که این جدائی می تواند طبقه کارگر هر دو این کشورها را بهم نزدیک کرده و بورژوازی استعمارگر انگلیسی را تضعیف و نابود گرداند. این بی وطنی کارگران انگلیسی، مکمل وطن دوستی کارگران ایرلندی است. و این کنه رابطه دیالکتیکی انترناسیونالیسم با میهن پرستی کمونیستی است.

حتما نام کتاب "این صدای ناقوس مرگ کیست" اثر ارنست همینگوی که در سال ۱۹۴۰ منتشر شده است را شنیده اید، این رمان روایت داستان رابرت جوردن سرباز آمریکایی است که در میانه ی جنگ های داخلی اسپانیا به بریگاد بین المللی پیوست و به عنوان کارشناس مواد منفجره و وظیفه یافت پلی را که بر سر راه دشمن قرار دارد، منفجر کند و بر سر این وظیفه جان داد. رابرت جوردن نماد آن انسانهایی بود که با اعتقاد دموکراتیک و آرمانپرستانه، تحت تاثیر ابتکار، فعالیت و بسیج نیروهای انقلابی و ضد فاشیست و کمونیست به هنگ (بریگاد) بین المللی پیوست. این هنگ که با ابتکار احزاب کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی لنینی-استالینی بوجود آمده بود، به بسیج کمونیستها و نیروهای انقلابی و دموکرات و ضد فاشیست از اقصی نقاط جهان برای مبارزه با سلطنت طلبان فاشیست اسپانیایی و برای حمایت از جمهوریخواهان اسپانیایی تشکیل شده بود. این انسانهای ارزنده در صف انترناسیونالیستها در کنار نیروهای انقلابی و کمونیستهای اسپانیا قرار گرفتند تا وطن آنها را از چنگ پلید سلطنت طلبان و هیتلر و موسولینی نجات دهند. کمونیستهای آلمان و ایتالیای متجاوز در کنار کمونیستها اسپانیای مورد تجاوز قرار گرفتند و سرود جهانی همبستگی بین المللی را سر دادند. کمونیستهای آلمانی بر ضد آلمانیهای متجاوز می جنگیدند تا کمونیستهای اسپانیایی در وطنشان اسپانیا به سیادت سیاسی دست پیدا کنند. بسیاری از این کمونیستهای قهرمان از ملت های گوناگون با الهام از سخنان "ببینیه حزب کمونیست" که "کارگران وطن ندارند" برای وطن اسپانیایی، در راه انجام این وظیفه انترناسیونالیستی با آرمان کمونیستی و انترناسیونالیستی، جان دادند. ارنست همینگوی و آندره مالرو تنها دو تن از چهره های برجسته آن هنگ بودند. نمونه اسپانیا بیانگر درک کمونیستی از مفهوم "کارگران وطن ندارند" است. کمونیستهای ممالک متجاوز در کنار کمونیستهای می رزمند که از وطنشان دفاع می کنند و هر دوی آنها برای کشوری جهانی و بدون مرز در تلاش هستند. آزادی وطن اسپانیایی سنگ بنای آزادی همه وطنهاست تا دنیایی بدون مرز بوجود آید. کسی که این رابطه دیالکتیکی را نفهمد اساسا مارکسیست نیست. سفسطه گر ضد کمونیست و جهان وطنیسم-حکمتیسم و همدست امپریالیسم و صهیونیسم است.

وحدت جهانی پرتلار یا نمودار وحدت منافع وی در مبارزه علیه دشمن مشترک و مبین وحدت هدف و یگانگی ایدئولوژی اوست. به این جهت روشن است که تعلق به خانواده بزرگ کارگران بی وطن و انترناسیونالیسم پی گیر، نه تنها به میهن پرستی عمیق و استقلال سیاسی و سازمانی طبقه کارگر در ممالک زیر سلطه لطمه ای نمیزند، بلکه به سیاست مستقلانه و میهن پرستانه آنان نیرو و استحکام بیشتر می بخشد.

اگر چه در بادی امر انترناسیونالیسم "بی وطنها" و میهن پرستی "با وطنها"، دو مفهوم متناقض جلوه می کنند، ولی بین این دو مفهوم متناقض یک رابطه منطقی و دیالکتیکی وجود دارد که همدیگر را تقویت و تکمیل می کنند. این دو مقوله بیان مجسم وحدت ضدین هستند.

حال عده ای چپ نما این عبارت مانیفست را پرچم خود کرده اند تا خیانت ملی خویش را توجیه کنند. آنها مدعی اند که اگر امپریالیستها به ایران تجاوز کردند، کارگران با استناد به این گفته مانیفست، نباید از وطنشان دفاع کنند و باید اجازه دهند امپریالیستها همان بلائی را بسرشان بیاورند که در افغانستان و عراق و لیبی به سر سایر مردم آوردند. آنها در سوریه موافق آن هستند که مردم سوریه در مقابل مزدوران وارداتی و تجاوز امپریالیستی مقاومت نکنند، به این علت که در "مانیفست حزب کمونیست" عبارتی آمده که کارگران بی وطن را از مقاومت برای دفاع از میهن منع کرده است. این خود فروختگان که از درماندگی تئوریک به پرت و پلا گویی دچارند، تجاوز به ایران را جنگ میان قدرتهای امپریالیستی؟! جا می زنند، تا واقعیت را با قطع کردن به قد و قواره تئوری های ارتجاعی خود در آورند. باید پرسید که این عده برای نفی واقعیت و پافشاری بر تئوری باقی های تسلیم طلبانه چه انگیزه و منافعی دارند؟ آیا واقعا از خنده روده بُر نمی شوید وقتی این حضرات سوپر انقلابی و در ماهیت ارتجاعی، به شما می گویند ما منتظر تجاوز امپریالیستها به ایران هستیم، زیرا که این اقدام مثبت است و به ما یک "فرصت مناسب" می دهد تا جنگ داخلی راه انداخته و سوسیالیسم را در ایران مستقر ساخته و قوای اشغالگر را از ایران برانیم. مثنی از آنها از نتایج تحریمهای اقتصادی که ضربه اساسی اش متوجه مردم ایران است که باید در زیر سلطه جمهوری اسلامی و گرسنگی دادن امپریالیستی زجر بکشند، مسرورند و پایکوبی می کنند و جنایتکارانه این حساب را برای خودشان باز کرده اند که گرسنگی دادن به مردم، زجر به مردم، قتل عالیجنابانه مردم با دستکشهای سفید، لاجرم به شورش منجر شده و "فرصت مناسبی" به آنها می دهد تا سوسیالیسم را در ایران مستقر کنند؟! معلوم نیست انگیزه مبارزاتی این جانوران که از قتل مردم ایران اظهار شادمانی می کنند چیست؟ کجای نظرات این جانوران با آزادیخواهی و انسانیت و کمونیسم قرابت دارد؟ این توحش آنها به قدرت طلبی و انتقامجویی و خونخواهی و آدمکشی بیشتر شباهت دارد تا آزادی یک ملتی از دست مستبدان و غارتگران و مدافعان گرسنگی در عرصه جهانی. این سرور آنها بیشتر برای کسب دلارهای مصوبه کنگره آمریکا و یوروهای وزارت خارجه هلند قرار دارد، تا در خدمت انقلاب و خلق ایران. جعل در مارکسیسم برای همدستی با امپریالیسم را نمی توان اشتباه تئوریک و بی سواد علمی تلقی کرد. کسانی که خواهان تجاوز امپریالیستها برای ایجاد "فرصت مناسب" و آغاز راه انداختن جنگ داخلی هستند در نزد مردم ایران گور خود را می کنند.

بر گرفته از توفان شماره 152 آبان ماه 1391، نوامبر سال 2012، ارگان مرکزی حزب کارایران

Hamid Mahvihamid

من به تعبیر خود آن را در این جا بازگو می کنم که جلوگیری از تولید سلاح که در متن آقای داور پناه، از یک پزشک ایرانی نقل قول آورده شده هسته ای در ایران و یا اقدام برای اطمینان حاصل کردن از فقدان چنین سلاحی و یا اطمینان حاصل کردن از فقدان برنامه برای تولید چنین سلاحی...چه ارتباطی با دارو دارد و گناه بیماران ما چیست؟

تا در ایران می باشد و در هر کجا که صلاح بداند، تکرار نیست که مسئله چیزی دیگری است و هدف آمریکا ایجاد یک دولت دست نشانده نیازی به دهد و منابع انرژی جهان را به خودش منحصر سازد سیطره امپراتوری خود را گسترش نامشروعشان ابتدا به و اما پاسخ به آن پزشک ایرانی این است که غرب امپریالیست یعنی آمریکا، فرانسه و انگلیس مشخصا برای اجرای طرح های مردم عادی و غیر نظامیان حمله می کنند. اساسا استراتژی آنها کشتار زن و بچه است. با قطع نظر قربانیان سلاح های کلاسیک، مگر بمب چیزی چنین. جانبی در رسانه ها تلقی می کنند، حقیقت ندارد در افغانستان به نام خسارت مثال غیر از این است؟ هیچ یک از قربانیانی که به عنوان جزء لاینفک اقدامات نظامی آمریکا و فرانسه و انگلیس است خساراتی به فارسی ترجمه کرده ام و در در مورد شناخت بیشتر استراتژی غرب امپریالیستی سخنرانی ونسان رینوار را حتما به شما پیشنهاد می کنم که آن را می توانید مطالعه کنید آدرس وبلاگ از هیروشیما تا بغداد

امپریالیستی، ضروری و شیوه زندگی و جنگی غرب و دموکراسی غرب جزء لاینفک صلح داخلی دانستن چنین مواردی، یعنی کشتار مردم بی گناه است

کنیم، و یا این با نتایجی که عراق و افغانستان و لیبی و یوگوسلاوی... عملا و عینا مشاهده می یا باید تسلیم شویم : ایرانیان دو راه بیشتر نداریم ما پدر سوخته های بی ناموس مقاومت کنیم در مقابل این که

به سادگی تسلیم شوند و یا با دادن چند آوانتاژ - به عنوان مثال - و برای آنهایی که هنوز تردید دارند، باید بگویم که ایرانیان حتی نمی توانند آن چیزی که در اینجا آماج آمریکا چون که! هر صورت باید تخریب شود. البته اگر بتوانند را از تخریب نجات دهند - نه - بلکه کشور در کشورشان و فرانسه و انگلیس قرار گرفته استقلال و قدرت و رشد نیروهای مولد ایران است

ونسان رینوار

(ویدئو - سخنرانی)

اسرار و رسوائی سلاح های اورانیوم ضعیف شده

<http://stopua.blogfa.com/post/30/%d8%af%d9%87>

2012/11/2 Iranians for Peace and Justice

The sole purpose of this distribution is share of information.
not necessarily the content of this e-mails is supported by the "I4PJ", <http://www.Iranians4pj.org> .

Should you wish not to be contacted at this e-mail address again, please use the following link:
<http://www.iranians4pj.org/tinc?key=eRoB1Bjf&RegistrationFormID=101388>

<http://ir.voanews.com/media/video/1536744.html>

کشتار شمت و هفت

تاریخ انتشار ۱۳۹۱/۸/۱۰

در تابستان ۱۳۶۷ و تنها یک ماه پس از پایان جنگ هشت ساله با عراق آیت الله خمینی در

نامه محرمانه ای فرمان قتل هزاران زندانی سیاسی را صادر کرد. این حادثه در تاریخ معاصر ایران به کشتار ۶۷ معروف شده است. این مستند نگاهی است به این جنایت هولناک.

تاخرند این قوم رندان خر سواری میکنند! ملك الشعراي بهار

در محرم ، اهل ري خود را دگرگون مي کنند
از زمين آه و فغان را زيב گردون مي کنند
گاه عريان گشته با زنجير ميکوبند پشت
گه کفن پوشيده ، فرق خویش پرخون مي کنند
گه به ياد تشنه کامان زمين کربلا
جويبار ديده را از گريه جيحون مي کنند
وز دروغ کهنه ي يا ليتنا کنا معك
شاه دين را کوك و زينب را جگرخون مي کنند
خادم شمر کنوني گشته ، وانگه ناله ها
با دو صد لعنت ز دست شمر ملعون مي کنند
بر يزيد زنده ميگویند هر دم ، صد مجيز
پس شماتت بر يزيد مرده ی دون مي کنند
پيش ايشان صد عبيدالله سر پا ، وين گروه
ناله از دست عبيدالله مدفون مي کنند
حق گواه است ، از محمد زنده گردد ورعلي
هر دو را تسليم نواب همايون مي کنند
آيد از دروازه ی شمران اگر روزي حسين ،
شامش از دروازه ی دولاب بيرون مي کنند
حضرت عباس اگر آيد پی يك جرعه آب ،
مشك او را در دم دروازه وارون مي کنند
گر علي اصغر بياید بر در دكانشان
درد و پول آن طفل را يك پول مغبون مي کنند
ور علي اکبر بخواهد ياري از اين کوفيان ،
روز پنهان گشته ، شب بر وي شبیخون مي کنند
ليک اگر زين ناکسان خانم بخواهد ابن سعد
خانم ار پيدا نشد ، دعوت ز خاتون میکنند
گر يزيد مقتدر پا بر سر ايشان نهد ،
خاک پایش را به آب ديده معجون مي کنند
سندی شاهک بر زهادشان پیغمبر است
هی نشسته لعن بر هارون و مامون میکنند
خود اسيرانند در بند جفای ظالمان ،
بر اسيران عرب اين نوحه ها چون مي کنند؟
تاخرند این قوم ، رندان خرسواری مي کنند
وين خران در زیر ايشان آه و زاری مي کنند

هوکا هی(1)، هوکا هی مبارز سیو !

در صلح ابدی بیارام

راه تو ادامه دارد

هوکا هی راسل مینز



راسل مینز (1939-2012) سرخپوست مبارز دیگر در میان ما نیست

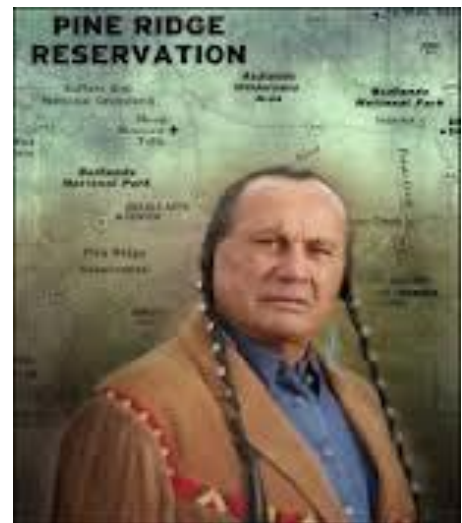
در گذشت یکی از مبارزان بزرگ قبیله سیو که در بطن مبارزه سرخپوستان بومی آمریکا از 1492 تا قرن بیستم و بیست و یکم، پرچم جنبش را علیه تروریسم غرب تداوم بخشید...

مرکز مطالعات جهانی سازی، 24 اکتبر 2012

منطقه : ایالات متحده

مضمون : جنایت علیه بشریت

گاهنامه هنر و مبارزه/ترجمه توسط حمید محوی/پاریس/28 اکتبر 2012



activiste Sioux n'est plus (2012-1939) Russell Means



« جهانی که تمام زندگی را هدایت می کند در رابطه با مادر بزرگ مقدس – زمین – به تعادل منکر و مؤنث تکیه دارد»

چنین تعادلی باید بازشناسی شود و به عامل تعیین کننده در تمام تصمیمات هر یک از ما تبدیل شود، در تمام عرصه های معنوی، اجتماعی، بهداشتی، آموزشی و اقتصادی.

وقتی که تعادل به جزء لاینفک زندگی هر یک از ما تبدیل شد، هر گونه تحقیق، حرکت در تداوم منطقی آن جاری و اهداف تعیین شده به واقعیات دائمی تبدیل می شود. حوادث خوب برای افراد خوب روی خواهد داد، همیشه به یاد داشته باشید، زمان به نفع ما پیش می رود. ما همه در پیوند با یکدیگر هستیم.»

راسل مینز در صلح ابدی آرمیده است

10 نوامبر 1939 – 22 اکتبر 2012

ایالات متحده چیزی نیست بجز اقامتگاه بزرگ سرخپوستان و ما همه در آن به سر می بریم. راسل مینز (اوگلا، لاکوتا سیو) چنین فکر می کرد، او فعال سیاسی افسانه ای، رهبر جنبش سرخپوستان آمریکا در سال های 1970 بود که با همقطارش دنیس بانکس آن را بنیانگذاری کرد، و به شکل پاره وقتی به حرفه بازیگری در سینما اشتغال داشت (نقش شینگاکوک در فیلم «آخرین موهیکانها» را در کنار دانی لدی لوئیس به عهده داشت).

مینز در سال 1972 محاصره مرکز فرماندهی، دفتر امور سرخپوستان در واشینگتن را هدایت کرد و یکی از مبارزانی بود که در رویارویی با دولت آمریکا و نیروهای پلیس وودد کنی در سال 1973 در داکوتای جنوبی، در منطقه اردوگاه بین ریج، همان جایی که در سال 1890 بیش از 200 سیو لاکوتا، مرد، زن، پیر و جوان و کودک مورد حمله هفتمین سواره نظام ارتش ایالات متحده قرار گرفتند و قتل عام شدند.

ما از راسل مینز یک مصاحبه 90 دقیقه ای در اختیار داریم که طی آن توضیح می دهد که چگونه ملت های بومی در آمریکای شمالی، و به طور کلی خود آمریکائی ها چگونه در یک اردوگاه بزرگ زندانی شده اند.

راسل مینز رهبر جمهوری لاکوتانی ها بود، یعنی جنبش سیاسی که استقلال خود را از ایالات متحده اعلام کرده بود، و اقتدار هیچ رئیس جمهور و دولتی را به رسمیت نمی شناخت و به شکل یک جانبه تمام قراردادها را به امضا رسیده را بی اعتبار دانست که شامل هزاران کیلومتر مربع می شد که بین ایالات داکوتای شمالی، داکوتای جنوبی، نبراسکا، وایومینگ و مونتانا واقع شده بود.



راسل مینز توضیح می دهد که چگونه سرخپوستان آمریکائی به شکل غیر رسمی و عملا در اردوگاه ها به بردگی محکوم شده و زندانی شده اند، یعنی شرایطی که نتیجه محدودیت منابع غذایی آنها توسط دولت فدرال و به کار بستن تاکتیک اشغال سرزمین (کلونیالیسم) است، یعنی روندی که به گفته راسل مینز، هم اکنون تمام ایالات متحده را در بر گرفته است. اکنون تمام ایالات متحده به یک اردوگاه بزرگ سرخپوستی تبدیل شده است.

مینز هشدار داد که آمریکائی ها کاملا قابلیت تفکر انتقادی خود را از دست داده اند و هر نسلی نسبت به نسل گذشته احساس مسئولیت کمتری دارد، و در نتیجه با فراموش ساختن پرونده تقریبا کاملی که تحت عنوان قانون اساسی می شناسیم از نسل گذشته از آزادی کمتری برخوردار هستند یعنی قانون اساسی که در واقع از مشتقات قوانین بومیان آمریکا است (فراموش نکنیم که بنیامین فرانکلین برای نوشتن قانون اساسی ایالات متحده، خیلی از قوانین ملت های ایراکوا الهام گرفته است. قانون اساسی ایروکوا یا «قانون بزرگ صلح» قدمت آن تقریبا به هزار سال پیش می رسد، و قدیمی ترین قانون اساسی تاریخ بشریت است.)

مینز در مصاحبه اش تاریخ سیر قهرمانی آزادی را از سالهای 1840 مورد بررسی قرار می دهد که تاریخ تولد شرکت های تجاری، اعلام قانون حکومت نظامی توسط لینکلن است که تا پایان قرن نوزدهم ادامه می یابد، و در قرن بیستم، وقتی که کنگره آمریکا حق بلامنازع را برای حکمفرمایی بانکها صادر کرد، و منافع خصوصی به چاپ پول اقدام کرد، تمام ساکنان آمریکا را تحت نظام استبدادی قرض اسیر کرد.

[embedded_player=feature&o3QY64S-LA-=v?watch/com.youtube.www://:http](http://www.youtube.com/watch?v=3QY64S-LA-)

(Welcome to the reservation) ”: (min 96) Vidéo interview de Russel Means

[گاهنامه هنر و مبارزه : در اینجا ما تنها ویدئوی منتشر شده به زبان اصلی را یاد آور می شویم و البته روی ایکون ترجمه زیر نویس به زبان های دیگری نیز موجود است. ولی به زبان فارسی و فرانسه موجود نیست.]

راسل مینز (به همراهی روزنامه نگار ماروین. جی. وولف) در سال 1995 زندگینامه اش را تحت عنوانی که می توانیم آن را به شکل «آنجانی که مردان سفید از ماجراجویی می هراسند» ترجمه کنیم، منتشر کرد

”Where White Men Fear to Tread“

که خیلی آزاد و بی هیچ ابهامی زندگی و مبارزات و پیروزی ها و شکست هایش (که به اعتراف خود او خیلی زیاد نیز بوده است) را به سادگی تعریف می کند. شیوه نگارش بی پرده و مستقیم او دوستان زیادی پیدا کرد، و از احترام بیشتری برخوردار شد.

در آنجانی که روزنامه نگار انگلیسی از ماهاتما گاندی پرسیده بود درباره تمدن غربی چه فکر می کنید، او پاسخ گفته بود که «فکر خوبی است»، راسل مینز در کتابش چنین می گوید :

«بهترین سنجه در رابطه با تمدن غرب ریاضیات یا چیزهایی نیست که در این وادی می توانیم منصور شویم، یا کشاورزی و یا نظام سیاسی یا الهی شناسی یا فلسفه. تمدن در ذهنیت غربی یعنی پلیس و زندان. این دو عنصر قانون و نظم را نمایندگی می کند.»

قطعه دیگری از کتاب درباره تکبر و نژاد پرستی سفید در رابطه با سیاه پوستان و سرخپوستان بومی آمریکا :

«...ما به جنبه های توریستی تعلق داریم. تا امروز، زنان، و نه هرگز مردان، وقتی موهایم را به شکل بافته آرایش می کنم، به طرف من می آیند و موی بافته ام را می کشند. تا سال های 1960 و جنبش قدرت سفید (آیت پاور)، برخی زنان سفید پوست عادت داشتند کودکان سیاه آمریکایی را بگیرند و سرشان را نوازش کنند. حالا دیگر این کار را نمی کنند. ولی وقتی سرخپوستی را می ببیند که موهایش را بافته، مستقیماً به طرف او می روند و موی او را می کشند. این کار را من به عنوان تجاوز به شخص خودم تلقی می کنم و یاد گرفته ام که چگونه آنها را از این کار بازدارم. وقتی زنی به من نزدیک می شود و موی بافته شده من را می گیرد و می گوید «چقدر قشنگ است»، دستم را روی سینه اش می گذارم و می گویم «چقدر قشنگ است». او دیگر هرگز به موهایم دست نخواهد زد.»

«هوکا هی راسل، تو الهام بخش بسیاری از ما بوده ای!»

1

Hoka Hey

به ز بان سرخپوستان سیو به معنای به پیش راندن در نبرد است. به پیش



خامنه ای جام زهر را در پشت پرده می نوشد تا ولایتش باقی بماند!

۳۳ سال گفتند "امریکا هیچ غلطی" نمی تواند بکند. ۳۳ سال گفتند "اسرائیل نابود باید گردد". چه هزینه ای این ملت پرداخت تا آیت الله خمینی جام زهر را بنوشد و دست از جنگ بشوید. و چه هزینه ای باید بپردازیم که آیت الله خامنه ای جام زهر را بنوشد و بگوید "ما دیگر تکنولوژی هسته ی نمی خواهیم".

اما چقدر طول خواهد کشید که ملت جام زهر را سر بکشند و بگویند "ولایت فقیه دیگر نمی خواهیم".

تا کی یک فرد حقیر تشنه به قدرت بجای یک ملت تصمیم بگیرد و اصلاح طلبان اش خیر حقیرش را بخواهند و فریاد برآورند "در قانون اساسی ولایت اصل است و حق ملت فصل !!!" و حق ملت که حاکمیت خویش است را با طناب ولایت بر دار استبداد افراشته تر بدارند؟ تا کی به حقارت، تا کی به حماقت می توان چشم بر هم گذاشت و درد عزیزان وطن را نادیده گرفت؟ خبری که در زیر آمده مطلبی است که در برخی نشریات غربی و اسرائیلی منعکس شده است و به نظر می رسد نظام ولایتی - فقهاتی تلاش می کند ملت ایران از جزئیات آن با خبر نشوند..

مقامات اسرائیلی به سفارتخانه خود در مورد مذاکرات ایران و آمریکا دستور سکوت داده بودند

US Edition -The New York Times به گزارش

نخست وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو می گوید هیچ اطلاعی در مورد امکان مذاکرات مستقیم بین آمریکا و ایران ندارد. در این خبر آمده است: وزارت امور خارجه اسرائیل نامه ای الکترونیکی در روز دوشنبه دوم آبان ماه به سفارتخانه های و کنسولگری ها خود در سراسر جهان فرستاده، در این پیام الکترونیکی آقای نتانیاهو، دستور داده است، مقامات و سفرای اسرائیل دربار مذاکرات بین آمریکا و ایران صحبت علنی نکنند و در این پیام تاکید شده است که همه درخواست ها برای مصاحبه در این موضوع نیاز به تایید او دارد".

تلاش آقای نتانیا هو را می توان تلاشی برای رفع تناقضات دولت اوباما در مورد تهدید هسته ای ایران دانست که در هفته گذشته پیش آمده بود. در این گزارش آمده بود که واشنگتن و تهران موافقت کرده اند که پس از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بطور مستقیم بر سر میز مذاکرات بنشینند. با فرا رسیدن زمان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، ۶ نوامبر ۲۰۱۲ و انتخابات پارلمانی اسرائیل، ۲۲ ژانویه، دولت اوباما و بنیامین نتانیا هو تلاش در بهرمندی بیشتر از فرصت بدست آمده برای منافع کشور خود و جلوگیری از لطمات غیر قابل پیشبینی به پیشبرد مبارزات انتخاباتی خود کنند. ظاهراً نخست وزیر و مشاوران او تلاش دارند تا از مشکلات سیاسی درج خیر مذاکره مستقیم ایران و آمریکا در نشریه نیویورک تایمز بکاهد. اما هشدار نخست وزیر به کابینه خود زمانی بود که حداقل سه وزیر ارشد کابینه آقای نتانیا هو در مصاحبه ای رادیویی، خبر مذاکرات را فاش کرد بودند.

بقای اسکلت عبادات و غیاب مقاصد آنها

آنچه در صدر واجبات مسلمین قرار دارد، همانا «بازسازی اسلامیت و تأسیل مسلمانی» است، بنحوی که اسلامیت و مسلمانی مطابق خواست الله و هدف رسالت توحیدی درآید، خواست و هدفی که در آیات قرآن به بشریت اعلام شده است. ما مسلمین و جوامع اسلامی صاحب موروثی از اسلامیت هستیم که صراحتاً در هر بُعدی تحریف و تاریخی و بی خاصیت شده و از خواست الله و قرآن مبین و رسول اسلام فاصله ها گرفته است، و حتی تفاسیر قرآن و مصادر حدیث و کتب احکام نیز تحریف و آلوده گشته و «مصادری تاریخی و عُرف زده» بحساب می آیند، و برای تعریف ماهیت آنها همین بس که از هم؟ نظامهای استبدادی به سلامت عبور کرده اند. به عبارت دیگر، نه تنها عام؟ مسلمین از اسلام و اسلامیت فاصله ها گرفته اند (به علت اسلامیت مُحَرَف و سَلَط؟ مستبدین و انحطاط مسلمین)، بلکه بیشتر تفاسیر قرآن و بیشتر کتب حدیث و بیشتر احکام مسلمانی دچار آلودگی و عُرف زدگی شده اند؛ و بر این اساس بازسازی اسلامیت و نوسازی امر مسلمانی (توحیدی کردن و هدفدار نمودن) یک ضرورت اجتناب ناپذیر گشته است. اما باید توجه داشت که این امر منحصر به مفاهیم غلط یا فهم نادرست و یا غیر متناسب با زمان و مکان نیست، بلکه شامل نحو؟ تدوین علوم اسلامی و از جمله نحو؟ «تدوین تفسیر و تدوین حدیث» هم میشود که دارای اشکالات اساسی هستند، زیرا در آنجا نیز از فهم و معرفت توحیدی و از حاکمیت و زندگی توحیدی و از پرداختن به ابعاد مختلف دنیای مسلمین بسیار غفلت گردیده و این امور اساسی در حد وسیعی اِهمال شده اند. برای مثال ما کمتر تفسیری در تاریخ اسلام داریم که وجه؟ سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی داشته باشد؛ اما در همان حال انواع تفاسیر نحوی و فلسفی و فقهی و عرفانی و نقلی (منکی به احادیث و روایات جعلی و یا مأخوذ از اسرائیلیات تورات و انجیل) و نیز باطنی و فرقه ای و کلامی (عقائد نظری) عرضه شده اند. و جالب اینکه در رابطه با این تفاسیر نظری و قرونی و آمیخته به خرافات حاشیه ها نوشته اند و آنها را چند باره نویسی کرده اند؛ و لکن به این کارها نیز اکتفاء نکرده و دست بردار آنها نشده اند! و به شیوه های مختلف به شرح و تفصیل آنها و به اختصار و خلاصه سازی آنها پرداخته اند؛ تا جایی که از آنها «یک خرمن کاغذ» ساخته اند. بگذریم از اینکه برخی علوم به اصطلاح اسلامی (مانند فلسفه و منطق یونانی) بکلی غیر اسلامی هستند؛ کمابینه علمی بنام فقه اسلامی (که در بعضی احکام محصور شده است) در ذات خود تحریفی و تجزیه کنند؟ اسلامیت و مسلمانی است و باید بکلی تغییر نماید؛ چرا که اصطلاح فقه اسلامی شامل جهانشناسی و انسان شناسی و جامعه شناسی و حاکمیت اسلامی و اقتصاد اسلامی و هم؟ ابعاد دین توحیدی است؛ و فقیه اسلام آخوند خرافه بازی نیست که عهده دار زناشویی عرفی و نماز بلاهدف و روز؟ بلاثر و چند امر بی خاصیت شد؟ دیگر گشته و از محل آنها ارتزاق می کند؛ بلکه فقیه اسلام قبل از هر چیز کسی است که دارای «فهم و معرفت توحیدی» و توانا به تفسیر آیات قرآن و تطبیق دهند؟ امر مسلمانی در زمان و مکان است. و این همان اسلام اجتهادی است، اسلامی که مصدر کارش آیات قرآن و سنن مُسلم نبوی و قوانین علمی و عقل بشری است، و بنابر مفاهیم و محتوای زنده و راهگشا «اجتهاد و قانونگذاری» میکند و در هر عصر و زمانی (جهت حرکت در صراط مستقیم توحید) نحو؟ دینداری را به بشریت مسلمان ارائه میدهد. و این کاری است که موحدین آزادیخواه دنبال آن هستند و میخواهند در سایه «اسلام اجتهادی»، دینداری توحیدی و زندگی نوین اسلامی را جام؟ عمل پوشند.

عبادات و مراسمات اسلامی (نماز، روزه، زکات، حج، خیرات، اعیاد و.....) و ابعاد روحی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و تربیتی آنها: بسیاری از مسلمانانی که به ادعای خود از عبادات (آداب و مراسمات اسلامی) غافل نیستند و آنها را مُرتب بجا می آورند؛ و اما علیرغم زحماتی که در این راستا مُتحمّل می شوند، لکن نتیجه؟ ملموسی از آنها نمی گیرند و در هر بعدی که در نظر بگیریم بهره؟ اندکی از آنها نصیب شان می گردد. و با توجه به اینکه خودشان هم این واقعیت را می پذیرند و اکثرشان اهداف و مقاصد عبادات را حتی مدنظر ندارند! طبیعی می نماید که آدای این آداب و مراسمات مای؟ تغییری (روحی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و تربیتی.....) نشود؛ و بنابر عدم درک معنا و مقاصدشان ناچاراً و بصورت توهم آمیز آنها را به «عالم غیب و روز آخرت!» مُحَوّل می کنند. و این در حالیست که عبادات و آداب و مراسمات اسلامی برای ساخت فرد اسلامی و جامع؟ اسلامی و روابط اسلامی و فرهنگ اسلامی و اقتصاد اسلامی و..... در همین دنیا وضع و واجب شده اند؟! و طبعاً ایمان به «ضرورت اعمال و نحو؟ اجرای آنها» اصلی بسیار کلیدی است، و در غیاب آن، احکام اسلامی و اعمال و اجرای آنها خشک و بی روح و حتی بلامعنا و خنثی می گردند، غیابی که متأسفانه قرنهایست در میان مسلمین و جوامع اسلامی پدیدار و احکام اسلامی را بجای راهگشا بودن! به باری بر دوش مسلمین تبدیل کرده است، تا آنجا که احکام اسلامی خِلاف حکمت و جویدیشان گردیده و عاملی برای گریز از اسلامیت گشته اند. بنابر این، ایمان به ضرورت اعمال احکام و توجه به زمان و مکان اجرای آنها (جهت تغییر و تأثیر)، همانند ایمان به وجود احکام اسلامی واجب و حتمی است، و بدون این دو اصل احکام اسلامی به ثمر نمی رسند و مقبول الله واقع نمی شوند. پس آدای احکام اسلامی زمانی مقبول و مورد رضای الله قرار می گیرد (و صاحبانشان در روز قیامت از آنها بهره مند می شوند) که در همین زندگی و جهت تحقق اهداف توحیدی مؤثر و مفید واقع شوند و مشخصاً در «وضع و حال مسلمین» نقشی ایفاء نمایند؛ نه

Die Nibelungen: Siegfried / Kriemhild's Revenge (1924)

<http://www.ferdyonfilms.com/2012/die-nibelungen-siegfried-kriemhilds-revenge-1924/15114/>

Götterdämmerung, Siegfried's Death And Funeral, Part 2/2

The great performer here has to be Levine and that superb Met Opera orchestra, tho Matti Salminen is terrific too!

Siegfried Jerusalem as Siegfried

Matti Salminen as Hagen

music by Richard Wagner

Met Orch conducted by James Levine

https://www.youtube.com/watch?v=VqZWd3_WhvM

Hildegard Behrens: Brunhilde's Immolation (HD)

<https://www.youtube.com/watch?v=dpzwwlEVLgM>
